







سلطان محمد و فرزند او ایسمان و بنو کیکا  
بزرگواران درین زمان می زیاده

انامہ ملاک کا زاریہ آؤیہ اس کے ان مقام صبح لایہ و ملاک

تالیف مرد میدان سخن در رضا این فن مع که آرا غنی و تعلیم نشی عبد الکرم

119

و د حاحر شرف محمد و انطسا



# فهرست تلخیص بحیثیة احباب

۲	حکله اول از تلخیص بحیثیة احباب	۲۳	و سرکار لاہور شکر گزارده و
۳	اصل سکبان و طریق و مذہب ایشان	۲۴	تفصیل شرح طو شاد و کانه مند و چہند اول
۵	سبب عداوت سکبان بہ مسلمانان	۲۵	نقل عہد نامہ دوم فیما بین کاراکر و زریں
۶	حال و نحس و اولادش و عادت کشتی سکبان	۲۶	تفصیل احوال سکبانہ مند و چہند دوم
۷	سبب اکت کت و فوہنہال سککہ غیر و غیر سککہ	۲۷	نقل عہد نامہ فیما بین کاراکر و زریں
۱۱	بیان شرح افساد سکبان از نظریات یا حجتی	۲۸	تفصیل سککہ مشعل برودہ مشعل
۱۲	در عمل سرکار انگلشی و وقوع محاربت	۲۹	رفتن دوم و چہند و چہند
۱۳	جنگ اول سکبان با فوج انگریزی مقام	۳۰	تفصیل کشتی و مشعل و سبب توپ سکبان
۱۴	جنگ دوم سکبان با فوج انگلشی قریب نزد پور	۳۱	سکبان کہ بکشتہ رفتہ
۱۶	جنگ سوم سکبان با فوج انگلشی در مقام اول	۳۲	باقی احوال با سبب لاہور باقی و مقتات و غیر
۱۷	قتل عجیب حمیہ جنگ سوم	۳۳	سبب بلوای حایای لاہور مرتبہ اول
۱۸	جنگ چہارم سکبان با سرکار انگلشی در مقام	۳۴	سبب بلوای دوم
۲۱	قتل شہنشاہ و سبب کونہ جزل لاہور	۳۵	بیان کثرت سپاہ و اسلحہ و فوج
۲۲	لاہور دیک بہادر	۳۶	در عہد مبارکہ راجہ رنجیت سککہ
۲۳	نقل شہنشاہ دیکر نواب کونہ جزل لاہور	۳۷	بیان اسلحہ فوج عالیجاہ قاسم علی
۲۴	فہرست مذکور و یکیش راجہ کلاب سککہ	۳۸	مواہبہا کہ با سرکار کہی جنگیدہ بود
۲۵	برای جناب لاہور صاحب بہادر	۳۹	بیان شرح و چہند مبارکہ راجہ رنجیت سککہ
۲۶	شرح طواریہ لاہور صاحب بہادر	۴۰	شہ از حال ثبوت الدولہ در لاہور
۲۷	وقت خوبت خاصیت فوج انگلشی از کل لاہور	۴۱	حکله دوم از تلخیص بحیثیہ احباب
۲۸	نقل عہد نامہ اول فیما بین سرکار انگریزی		

۹۲	بازرسانه و فروشندگان و کسبه و بازرگانان	۱۰۰	حاج خراج خراج پنجاب و خراج سیستان
۹۳	سبب خراج و کسب خراج و کسب خراج	۱۰۱	دیوان و دیوانه در دیار لاهور
۹۴	سبب خراج و کسب خراج و کسب خراج	۱۰۲	نقل و کسب خراج و کسب خراج
۹۵	سبب خراج و کسب خراج و کسب خراج	۱۰۳	بها در کسب خراج و کسب خراج
۹۶	سبب خراج و کسب خراج و کسب خراج	۱۰۴	نقد و کسب خراج و کسب خراج
۹۷	سبب خراج و کسب خراج و کسب خراج	۱۰۵	بند و کسب خراج و کسب خراج
۹۸	سبب خراج و کسب خراج و کسب خراج	۱۰۶	سبب خراج و کسب خراج و کسب خراج
۹۹	سبب خراج و کسب خراج و کسب خراج	۱۰۷	نقد و کسب خراج و کسب خراج
۱۰۰	سبب خراج و کسب خراج و کسب خراج	۱۰۸	نقد و کسب خراج و کسب خراج
۱۰۱	سبب خراج و کسب خراج و کسب خراج	۱۰۹	نقد و کسب خراج و کسب خراج
۱۰۲	سبب خراج و کسب خراج و کسب خراج	۱۱۰	نقد و کسب خراج و کسب خراج
۱۰۳	سبب خراج و کسب خراج و کسب خراج	۱۱۱	نقد و کسب خراج و کسب خراج
۱۰۴	سبب خراج و کسب خراج و کسب خراج	۱۱۲	نقد و کسب خراج و کسب خراج
۱۰۵	سبب خراج و کسب خراج و کسب خراج	۱۱۳	نقد و کسب خراج و کسب خراج
۱۰۶	سبب خراج و کسب خراج و کسب خراج	۱۱۴	نقد و کسب خراج و کسب خراج
۱۰۷	سبب خراج و کسب خراج و کسب خراج	۱۱۵	نقد و کسب خراج و کسب خراج
۱۰۸	سبب خراج و کسب خراج و کسب خراج	۱۱۶	نقد و کسب خراج و کسب خراج
۱۰۹	سبب خراج و کسب خراج و کسب خراج	۱۱۷	نقد و کسب خراج و کسب خراج
۱۱۰	سبب خراج و کسب خراج و کسب خراج	۱۱۸	نقد و کسب خراج و کسب خراج
۱۱۱	سبب خراج و کسب خراج و کسب خراج	۱۱۹	نقد و کسب خراج و کسب خراج
۱۱۲	سبب خراج و کسب خراج و کسب خراج	۱۲۰	نقد و کسب خراج و کسب خراج

تمام رسیده

۱۱۹





بسم الله الرحمن الرحيم

حمایه اول از تیغ پنجاب

الحمد لله الذي جعل من الشبيه والنظير أعان المنصور والوزير من شأنه تولى الملك  
 لا يمكن إنشاء ونزع الملك ممن شاء ولا يدرك ذهن البشر حكمه البالغة  
 ولا يصل فكره بكنه قدرته الكاملة والصلوة والسلام على سيدنا  
 محمد وخير الخلق أجمعين وعلى آله وأصحابه الأتقياء  
 الأبرار والسادة الأجل والأخيار وبعد برشائق أخبار آثار وطالبين  
 وسامع حصان قلع و محاربات سكران رياست لاهور با سرکار و تدار  
 انگشتی بزبان فوج امیر و منبر استقامت و جویبار شجاعت شهر که از سنوکت صوت  
 سپاه انگریزی و آفت و آگاه شد که در بزرگترین و بزرگوارترین دولت و حکومت  
 قلمه که قاف را چون کاه از پنج دین میگیرند و در بحر محیط بر آب رانی آتش میزنند اینها  
 و قتل خوام کالانعام را شنیده و بر آن وثوق و اعتماد کرده غلبه سکهان با فوج انگریزی  
 می نمودند و حال که از خبر دلی و اگر که از روی اخبار انگریزی و چندی های افسران فوج  
 می نوشتند بر عکس آن معاد می شد و اکثر احباب و اصدا قازاقم آثم محمد اکرم

و جوئیای حال این جنگ میشدند برین خیال که این را قم برای دریافت حقیقت حال آن  
 و بکار اخبار مطبوعه چند بار می طلبید و نیز زبانی صاحبان غالیان می شنید و وقت  
 لحظه اخبارات خلاصه اخبارات پنجاب را در فارسی می نوشت و تا بمقتله خود هم خبر  
 نمی نمود و با اختصار بسیار سنج می ساخت و چون ملل چندستان افغانی مطبوع  
 می نمودند لهذا از اخبار اردو درین زبان ترجمه نمود و تا غرض ازین نویسنده در آنوقت  
 آن بود تا مردم مذکور را از جهل و محسوس جوئیست این اخبارات اطلاع و آگاهی  
 دهد و چون که غلبه بر غیر گرفت و شکست و نبرست نیست و آینه نقشه سلسله است  
 حمله علیه اول در میان جنگ فوج خاندان لاهور با سرکار گلشنی و حمله دوم در محاربات  
 سرکار لاهور با دیوان مولای مقام تان و با شیر سنگه و تپه سنگه و دیگر سرکاران کجایان  
 خورد و آیه پنجاب و مجمل و چون دین همه جنگها در ملک پنجاب واقع گردیدند لهذا ازین  
 مختصر بتاریخ پنجاب تحت الملاحباب موسوم گشت احیانا اگر درین هم می  
 آید باری خللی و قوتوری واقع شود صاحبان و الایم عیب پوشش عذر نباشد  
 معذور دارند زیرا که خبر احتمال صدق و کذب برد و میدارند و انسان هرگز از خطای  
 سیانست و موقوف فی الصواب و در بیان اصل کجایان طریق و مذکور  
 ایشان در عهد بابر پادشاه فقیر می شهویر به نامک ستاره در ملک پنجاب پیدا شد چون  
 که تارک دنیا و مرد عارف بود و در مذنبی تعصب مذشت خلق انبوه معصوم گشته  
 بعضی مردم بعضی خدایا و نبشند مذکسانیکه چلیه او شده بود و ذل او دنیا را ترک کرده  
 خدمت او حاضر نمادند و در زبان پنجابی که چلیه را گویند ویرا گویند و لهذا آن کو  
 که چلیه او شده مذشهور سبکه گشتند و همچنین بحسانیکه از مبنود این طریق و روش را حقبا  
 گفتند که میگویند و نزد نامک شاه بند و مسلمان برابر بودند یکی را برد یکی را  
 نهد و لهذا از بند و مسلمان برد و معتقد او بودند و او در فضیلت و معظمت زبان

کتابی نوشته است که همان آن کتاب را که زنت گویند و این کتاب نزد خدای تعالی  
 موجود است که همان تعظیم او بسیار میکنند و بوقت خواندنش بر محل چوبی می بنهند  
 و بدون طهارت که در طریقه ایشان متعارف است گزشت را مس نکینند و غلاف کتاب  
 از کغاب و شجر می سازند و در حروف ناگرمی بخط واضح می نویسند و از آن طلا و  
 می کنند و سامعین از فرقه سکه گرد فارسی آن حلقه که صمد الملهی نوشته مخصوص  
 و خشیع ساعت آن میکنند خواندن و شنیدنش را التوا عظیم می دهند و اکثر مقتدران  
 ایشان ای فاتحه و ترانک شاه کزاه بخت کرده هم در میان حج و عمره می بردند و کزاه  
 از حلوائی سیده و شکر و روغن کا و مساوی الوزن که در ظرف کتان آبی کشاده که آنرا  
 در بندی کزاه گویند بخت شود و بجز گوشت کا و لحم همه جانوران از بهائم و طیور متعارف  
 بخورد و در طریق ذبحه در زنب ایشان میت جانور را خفه کرده و یا بشیر کشته می خورد گویند  
 اکالیان از اولاد پسران کشته که اکال نام داشت بمقتضای حکما و ایشان امر شده اند  
 انوار تصور کرد بسیار تکریم و تعظیم آنها می کنند و اکثر لباس اکالیان و سکبان  
 که پای ایشان بر شواری سحران می بخند از ایند مثل در نیغه از ار از می باشد از حلقه که  
 پهلوی چپ مثل بالینک است می آویزند و دستارشان بلند و بندش آن بوضع عیبت  
 که از اندون محوفا باشد و همچنین دستار در زبان ایشان کبک گویند و از صبح تا شب  
 بر سر می دارند و بوقت خواب از سر جدا می کنند و بالائی ساز و سلمی می بندد و بر مال حلقه آن  
 عریض مثل نعل است که آنرا چکر گویند می گذارند و این حلقه ها از قسم حریت که بوقت جنگ  
 بر این حریف را می زنند و نامی سکبان موسی من از سر تا پانی تر شده و بهباد شش مزاج ظلم  
 و دستند بر کس از اقوام نمود سکه شدن می تواند و عهد چهار خجیت سکه نرزان بود و سکه شده  
 و خل فوج خالصه کردید و فوج خالصه عبارت از آن که در آن کل سپاه افسران اند و سکه باشند

این معنی خلفه آن شد که در آن فوج سوی کجانب آمیزش فتنه دیگریت یعنی خالص از آمیزش  
 غیرت و فتنه که در آن جبهه فتنه که از بنود و دشمنان باشد آنرا فوج آئینی گویند و پس ملامت  
 آن فوج و توفیر فوج خالصه بسیار میکردند زیرا که بمقام محل اعماد او بودند و در مابین شان سبب  
 فوج آئینی بسیار میشد و گویند سبب عداوت کجانبان با مسلمانان اینست که در وقت شاه جهان  
 با عالمگیر پادشاه و در میان شخصی که گویند نام از خلفای ملک شاه در پنجاب پیدا شد او بر خلاف  
 رویه و طریق ملک بود و دیگر قاعده فغانش بسیار از دوست و جاهد طلب و در جمع کردن مال  
 و دودار و خیل و در کس بود اول پیشه فراخی و فطاع الطریق میکرد و هرگاه چه چیزی کثیر بود  
 خود را میبرد و فرات و شهر با تاخته آنرا غارت می کرد و چند بار فوج پادشاهی که برای کشتن  
 او رفت از وی مغلوب شده باز آمد و کاسی نکرد و آنچه سعی و کوشش نام او را گرفتار کرد  
 نیز در ده و قصص آئینی بند ساخته یاد میکرد فغانی او مخصوص پادشاه آورد و در محکم پادشاه هر روز  
 یک عضو از وی بر میزد تا اینکه او را شکسته کرده قتل نمودند و همچنین بمردمان او را شکست نام  
 داشتند و این ظالم سفاک یعنی که از کوفه بند بر شهر که میبایست سبب شدت عداوت با مسلمانان  
 و کوری و امانات حتی که اطفال صغیر ایشان را می کشت و زنان حامله را شکست و کشتن و کشتن  
 مشغول شدن او در میان پیر و پیش با مسلمانان عداوت شد و بعد از آن در علمی و عبادتگاه  
 خود فتنه بعد پرستش چون مسلمانان بدو عامی کنند و زبان خود میگویند و اگر وی مستحق و شکست  
 یعنی مستحق تابعین کرد و گویند که عین مستحق گروست با و مسلمانان بیت و نابود شوند و چون سبب  
 ضعف سلطنت دلی و وقوع اختلال در حکومت سلاطین در اینان فتنه که بر تمام ملک پنجاب  
 اطراف سلطه شدند و نور و فوت گرفته بر مسلمانان آنجا انواع ظلم و بیعت کردن آن آغاز بناد و تاراج  
 بمایه حبه مال اسباب غارت کرد و نفوس ایشان را قتل نمودند و در سا جده پادشاهی بسیار است  
 پنجاب و ویران ساختند و ممانعت اذان با و از بلند و کا و کشتی در تمام ملک پنجاب نمودند و  
 بیرون شهر امارت سر که آنرا بنده نیز گویند و آن مقام کما و تجارت است قلعه محکم احداث نمود

این فتنه  
 را  
 کشته  
 کردند

بنام کرد و گویند مذکور نام آن گویند که نهاده و بحسب سکه هرگاه و بنما خزانة خود را در همین قطعه  
 می نهاده و آغاز ریاست بحسب سکه اکثر عاقد و معتقدان منزه سکه بان در امرت سر  
 سها مذکور و لا مورد و گاه افواج سکه بود که سرور و مذکور از اول ملک خود ساخت و بخت  
 اکنون نام قلم و او را تعبیر ریاست لا مورد می کنند و آنچه زبان دعوام و مردم بازرگ  
 بود که در قطعه گویند که در بار و پیر بحسب سکه مع است با کمال دست غنای آمده چه اگر بعد  
 کند و کرد و پیریم در آنجا بود و انکاران سرکار لا مورد را و دیوای پناه کت و پیر نقد نمل  
 سکه کنیم کرد و پیر تاوان سدر چه عهد نامه که ذکرش خواهد آمد مفتی و دوشوهری و دوشو  
 و مومن کرد و پیر ملک کشمیر و غیره را تفویض سرکار انگریزی نمی نمودند در بیان حال  
 مهاراجه بحسب سکه و اولاد او و بقاوت و سرکشی سکه بان مخفی سها  
 که بقای ملک دولت موقوف و منحصر بحسن انتظام و تدبیر رئیس انکاران او و پیر می دان  
 بر آیین و وجه و بر اتفاق با یکدیگر و هم بر پاداری عهد و موافقت با روسای حلیل القند و ضبط و بط  
 بز فوج و رعایای آنجا است هرگاه در یکی از امور مذکور بسبب غفلت میس و یا بیعت ضعیف  
 و دولت میکرد و صدق این مقال حال است لا مورد است یعنی تا که مهاراجه بحسب سکه مذکور  
 رعایت پاسداری جمیع امور مذکور نموده ملک خود را با کمال رونق و سرسبزی تمامی فوج  
 و افسران لازم خود را مطیع و منقاد میداشت احدی را از فوج خالصه آئینی و فرمان ایشان را  
 طاقت محال نبود که از حکم او تجاوز و سرتابی کرده و صد شرف و ثناء و هم پاس رعایت  
 عهد نامه که فیما بین سرکار او و سرکار انگریزی در سال یکبار و شصت و نه عیسوی تحریر یافته بود  
 در این شبهه نموده که االیان سرکار موصوف از وی بسیار راضی می خوشود بود و در چنانچه مردم بر حکم  
 و مهاروات از طرفین جاری نموده و همیشه کفر که بر سکه و شبهه سکه سپارن و کنوز نوبال سکه  
 بنیره و دیگر ارکان دولت خود را تا که به عظمت و وصیت می کرد که بعد من ابقای

ابقای سرشته دوستی و اتحاد با سرکار انگریزی بم رعایت عهدنامه موثقه فیما بین دو طرف  
 را درام مثل من لمخوط خاطر داشته باشند و هرگاه کدام افسری از افواج انگریزی برای ملاحظه  
 خود و افواج شعبه مقام لدبایه و فیروز پور بدان طرف میرفتند رئیس مکر با کمال  
 محبت و اخلاص پیش آمده و وکلار را برای احوال برخی با تحائف هدایا و لوازم ضیافت  
 فرستاده محرک مساعی محبت و اتحاد می شد و بذریعہ مکتوبات ششیا قیامات فیما بین  
 طالبین و چنانچه لار و ولیمینک بیاد کور ز ساقی باس خلط س عنان توجه بدان سو  
 منتظف باخته در مقام مناسب ملاقات یکدیگر سرست اندوز شده بودند مکر افسوس که همچو  
 دشمنان با اقبال داعی جیل را بیک کفنه سفر آخرت کرد و کوبید عمرش بچاه و غمت سال  
 بود و تا می سال ریاست کرد و بعد او که بر کسکه اکبر اولادش بر سنده حکومت مانج  
 ملک موروثی خود تنگن گشت بکرا و راهیل فرصت غذا داد که ازین ریاست تمتع شود از  
 مسد نشینی او ششماه گذشته بود که در عمر جیل پنج سال جایز شده را بی ملک عدم کرد و  
 طرفه اقبال خاندان محارجه بخت سکه این شد که کنور نوبال سکه سپر که سکه متوفا که  
 جوان نو خواسته و بعلیه فهم و فراست آرسه و پیراسته بود دفعه ازین محاسبه  
 در گذشت کونید بعد از سوختن لاش پدر خود بر کنار درایی نژادی چون محادوت شهر کرد  
 و سواری او در وازه شهر رسید بسبب هجوم غیلان سواری او چند اقلش و از دو حام دریا  
 آن در وازه شد که غیل سواری نوبال سکه با سبکی تمام میرفت و در چنین حال مردم  
 تو چانه برای شلک تنهیت و سلامی موجب حکم او یکبارگی صد و پنجاه ضرب توپ را که از  
 بیشتر قریب در وازه مذکور جمع کرده بودند سردار دماز قضاو قدر صدمه صدای توپیان  
 سکی آن در وازه بروی بغیا و دومان ساعت طریق عدم و فایسود افسوس که  
 نوبال سکه بنویز از شجر زندگانی بر نخورده بود به تند باد ایل از پنج وین بغیا و بخت سکه  
 جسدش بشاهین آثار رشد و دانائی او توقع داشت که بعد من انتظام ملک لاسورا



خوبی خواهد کرد لهذا اورا ولجید کرده بود و کهرک سنگ کو بظاہر و بام سند نشین آنجا  
بعد فوت رعیت سنگ شده بود و کمر خود را نائب پیشدست انجمن فرزند لیتن و دانشمند  
انگاشته تصلاح و بصورت پذیرا و انتظام امور ریاست میکرد با جملة نوز عمرش از دست یال  
نجا و زکریه بود که بر طاقت جد و پدر خود ره پیر ملک آخرت شد و آنچه سابق غوینان  
و طالع شناسان برای خوشامد رعیت سنگ در حق همین نونمال سنگ میکنند که این پیر سنگ  
طالع پیدا شده است در تمام روی زمین عمل خود خواهد کرد و محسن کذب و دروغ بگوید  
ریاست لامبور نصیب این چهاره شده چه جای حکومت بخت تسلیم این همه امور و نسبت  
نقدیرند کسی را اطلاع بر رعیت نیست الاقرض بعد فضا کردن راجه کهرک سنگ و کنور نونمال سنگ  
فقیهیکه مذکور شد شیر سنگ خلف دومی راجه رعیت سنگ که مرد شجاع و صاحب جود و سخا  
بود بر سبب حکومت لامبور متکلیف گشت و این بر دو پسران رعیت سنگ که یکی بعد دیگر  
فرمانروای ملک نورونی خود شدند و هر دو مثل پدر خود لوازم محبت و اخلاص نسبت به ک  
انگریزی فرعی و ملحوظ میداشتند چنانچه در عهد حکومت چهاره شیر سنگ افواج انگریزی فیاض  
نمودند و ملک چهاره در میان ملک لامبور شده از راه دهره خیبر کابل رفت  
و بوقت مراجعت از آنجا نامی شکرو سپاه انگریزی و بهیر و پنجاه شان که در قندهار  
جلال آباد بود سپه سالاری نیمه کس افسران بمی جنرال بالک و جنرال سمث و جنرال لاث نیز  
عمل بکشان شده بطرف هندوستان آمد و ایماکاران رئیس مذکور که جابجا معین و نامو بودند  
در اوقات عبور و مرور و آمد و رفت عساکر مذبوره لوازم و کسنی از رسید سانی و ضیافت  
افسران فوج موافق رتبه هر کس و از بهر سانی و دیگر بایحتاج سفر قرار و اقمی محل آهده و همه ایشان  
بخش خود داشتند الاقرض چهاره شیر سنگ لوازم دوستی اتحاد و مابین بر دو سر کار این زمین تقدیم  
و هم در عظم و سبب ملک خود مصروف بود که دفته نگشت و ادبار بر فوج مسکبان نماند شد  
و نسبت از دمی خواست که بسیار از کفر و اعمال و ظلم و تعدی که بر بندکان خدا علی محمد

علی الخصوص بر کما یا حیاره مسلمانان کرده بودند برساند بباران بعضی فوج سنگه که این  
 شهر را بر روی و باغها و محرمات بعضی سرداران ریاست ملو نمود و بغاوت بر زمین نهاد  
 شیر سنگه و لی نوت خود را مع سپر و وزیرا و دیگر بسیار سرداران را بکشتند و قیامتی برپا ساختند  
 زمانی بعضی ثقات معلوم شد که درجه ملو و سرکشی سکهان این شد که شیر سنگه از بسکه قاضی  
 و مرد عیاش بود دولت بسیار برآوردن زنان قاننه مغنیه و هم دلجو و لعب بسیار صرف کرد  
 راجه دیان سنگه برادر راجه کلاب سنگه که خیرخواه آنخانان از عهد محبت سنگه بمهر و زیارت  
 منصوب بود از راه خیرخواهی بارها بمحبت شیر سنگه عرض کرد که این دولت اهلانچه سنگه  
 والد شما بسیار محنت و مشقت جمع کرده بود و شما آنرا را کمان درامو فضول صرف میسازید خیریه  
 خالی میکنید شیر سنگه را این امر بسیار ناگوار خاطر میشد چنانچه روزی گفت که یکایک اینهمه شرم  
 تیر سنگه کلام محنت نام از قبیل دشنام نسبت به میان سنگه گفت و نند و نمود و میان  
 آنوقت خاموش ماند که گینه آن در دل داشت تا اینکه شیر سنگه افسری را بفرستید  
 و یا در قصاص خونی که کرده بود قتل بکنانید برادر مقتول که سردار فوجی بود باغهای و زمین  
 مخفی بغاوت و رزمیده در صدد آن شد که عوض برادر خود از شیر سنگه بگیرد و چون که  
 بود با شاره و هراس سنگه درین امر باخود و سخن ساخت تا اینکه نامه بر قتل او میباید داده گشته  
 منظور وقت و قاپو بود که بحسب اتفاق روزی شیر سنگه غافل از غدر سپاه برای ملاحظه قوا  
 فوج در میدان قواعد کار رفت آن افسر باغی قاپو یافته تفنگی را که برانگله اهلانچه از جانب  
 سرکرد چنانچه او همین کیضرب تفنگی همان ساعت مقتول بر زمین افتاد و همراهم آن شقی سپهرا  
 که غافل از کشته شدن پدید خانه بود بهیانه بیرون طلبیدند و مجبور و بیرون آمدن او را  
 گرفتار کرده و بر کله بردند و مانند کوسفتند آن بچه بی کمانه را قبیح ساختند و مجبور  
 همه سنگه شیر سنگه حال در غلانی و دیان سنگه را مردم طرفدار شیر سنگه  
 دریافت کرده بعد سه روز ازین واردات دیان سنگه را مع راجه پیر سنگه

پیرش و او هم سکه را در زاده بش که پیر راجه کلاب سکه بود بعضی بایستی بشیر  
 پره پره کرده و در آن روز فیا بین سرداران طرفدار ریس و جانب داران فریاد  
 بسیار گشت و خون واقع شد و تا سه روز از طرفین جنگ نوب و نمک و شمشیر قائم  
 و درین بجو او گشت و خون نه سرداران جلیل القدر از طرفه اراک شیر سکه و قریب بیستم  
 و سه سردار نامی و کار آزموده از دکان وزیر پنج شش هزار مرد و مخرج از طرفین  
 کشته و حخته گردیدند و پسردومی شیر سکه را که باقی مانده بود مخفی از لاهور برده در سر  
 داشتند و حفاظت می نمودند و همچنین یک پسر کلاب سکه که پنا سکه نام دارد زنده مانده  
 مگر او را در دکان و بعد این همه خونریزی کشت و خون و لجوا و فوج خالصه در فکر آن  
 شد که کسی را از اولاد مہاراجه رنجیت سکه برای نام نهاد بر بسند ریاست نشانید  
 حکم رانی کنند تا بران دلپ سکه صغیر پس را که از اولاد رنجیت سکه است بر ریاست  
 معین ساخته مادرش را بطریق مختار ساخته و آنچه از زر و سبب بخوبی بکوشش و جرات  
 می گرفتند چنانچه مشهور است که فوج پای دکان خالصه فی کس و از ده دو پیله در مہاراجه  
 بکمانند و از رانی می گرفتند و سوای اتمام نفوس بر بسیاری از خزانه که بدست شان افتاد  
 متصرف گشتند و بعد از آن که قمار واقعی عمل و دخل خود در بار لاهور کردند و کسی از  
 سرداران نگذاشتند که ایشان را بنبایش و یا بزور از امور بیجا و خلاف دستور باز دارد  
 زیاده تر خیره و سرکش شدند و چند سردار باقی ماند که در دربار لاهور حاضر می ماندند و بجز  
 و رضای شان و مہ نیز ندانند و اگر احدی خلاف مرضی ایشان زبان می کشد او را از  
 جان میکشند چنانچه رام سکه برادر رانی را که وزیر مہاراجه دلپ سکه شده بود قتل کردند  
 و ترو بیتی از داندازی راجه لال سکه آن سچاره گشته شد بکریمت چون مہدان را از غیار  
 خالی یافتند و دیدند که اکنون هیچکس سردار در امور مہ خلعت کردن نمیتواند پس یکی از ایشان  
 خود را رسم دهند یا رمید است چنان بجا طر شان گذاشت که حالا آنطرف دریای سنج جو کرده

در لنگهای نظرت نارنج و غار نگری غایب در بیان شرعی فساد سکمان  
این طرف دریای تلج و عمل سرکار نگلشی و وقوع محاربات فجا بین  
چنانچه فوج خالصه بقصد غار نگری در ملک سرکاری دفعه اول قریب بیست مکتبه از  
پایه با توپهای کلان جنگی و دیگر سامان و آلات حرب بر قدر که خواستند از راه خود  
گرفته بخورنیکه و دیگر سرداران را طوعا و کرها براه خود ساخته در شرف ماه دسمبر سال  
یکهزار و شصت و چهل پنج صیحو از راه کج کرد و از دریای تلج که حد فاصل میان  
ملک پنجاب و عمل سرکار انگریزی بود برل کشیدند که بسته بودند ملاخوف و اندر لشکر بزرگ  
پاس و خاطر ملک غیر عبور کرده و نزدین طرف بالیان انگریزی که غافل از اراده و حرکت  
ایشان بودند صرف بر ریافت جلال شوریدن و خود غری سکمان و قتل فوج خود را ایشان میان  
خود یاد شهر لا بود و از بعضی و بی انتظامی ریاست آنها اندر راه و در اندیشی و اماکن مینا کلا  
لوازم نگهداری و کشورستانی نیستند که نظیر دریای تلج و عمل خود در هندوستان  
و معاینه که سبب پلای بودن دریای مذکور که احتمال عبور سکمان است فوج خود را با خود  
و معین بازید تا فوج دیگر سکمان را که باطل بی سرو و روار و مانند شتران بی مهار  
اگر قصد آموختن برین طریقت و عمل سرکاری نمایند و مزاحم شود چنانچه بهین قصد  
وارد دلاور و قریب کوهی از عمل فرمان خود ملک هندوستان با بعضی نفیس خود مع  
سپه سالار کل افواج انگریزی گفت صاحب بیاده و اردو کسپ این بیانه و غیره و زور پور شد  
و منوذر بخورید و دیگر که فوج در ظنان مقام و چند در ظنان معین نام و معین باید که و مسلط و  
و کمان لار و صاحب سپه لار و معین بود که سکمان خلاف عهد که میان سرکار انگریزی و  
از عهد جدا نیست که عقد است ملک آمد و قصد فتنه و فساد و لایسب است به تباران بیایان و  
و کمان لار و معین و غیر فوج متعین به او بی له بیانه و غیره بود و فوج قلیل که در دلاور  
صاحب میباشد در آنوقت افواج دیگر در انجا موجود و هر کوز خاطر داشتند که بعد تعین نامهای قیما

و در یافت کردن مقدار فوج مطلوب از عصب طلبیده و خواهد شد و معلوم نیست که این فوج  
 سکبان در عمل انگریزی با یابی رانی صاحبه ما در ویب سنگه شده بود و یا بدون اشاره  
 که کلاب سنگه بخوبی است که سکبان در عمل انگریزی رفته با ایشان بکنند چه او از غلام غنچه فوج  
 خالصه از این راه را و در مکرر مانعت نوشته بود که زینهار از لا بهور قصد عبور دریای سنگه  
 حرکت نکنند چنانچه ذکر شد و هر آن که آن مغروران بر خود غلط برکنند و نوشته  
 او عمل نکرد و از این بهم بعد نیست که فوج خالصه از کشته رانی و یا با اشاره کلاب سنگه  
 به ملک انگریزی کرده باشند زیرا که این هر دو کس حال مغلوبی و تباهی خالصه  
 را در مقابل با افواج انگریزی بالیقین میدانستند و از بسکه آن هر دو رئیس مذکور از  
 دست سکبان شب و روز بر جان خود و ترسان و گریزان بمانند بنا بر آن خسته شدند  
 که بکدام صورت اضطرار و در و طاقت سکبان جفا کار آقا کش و دستبند و اتصال  
 و بنیادشان کردند و مغلوبی و بر باد می ایشان بجز تحلیله با افواج انگریزی امکان  
 ندارد از فرض قطع و قطع این کرد و بخیکی شد عین مقصود و مدعای رانی صاحب کلاب سنگه بود  
 و عجب نیست که این همه در یکسان نظر مال کار و در اندیشی فعل و انفعالی بجا نماند و عوام شهور است  
 با سر کار انگریزی ساز کرده باشند بعد از دست مغلوبی فوج خالصه بکارشان آمد و راست است  
 مهارجه رحمت سنگه هم بحال برقرار ماند و آخر کار بجهان شد یعنی هر کار مخرج نظر بر عدم تکرار  
 و تمول رانی صاحب کلاب سنگه در جنگ یاست لا بهور از ویب سنگه پس بحال قرار داد  
 و نیز دستگیری و تهابت کلاب سنگه فرمود و او تا با کمال فوج خالصه مغلوب و دستبند شد  
 از جمیع قصد لا بهور نکرد و برای حفظ خود و عدم مایه دروغ البه فرب رجوع فوج سکبان فرستاد  
 مگر آنست که بنیشت که خاطر جمع دارد پس خود را از دست و رساند و سرنگ شد و شامشوم  
 و فوج خود را هم برای مدو شامی فرستاد تا سکبان از طرفت با مطمئن شد و قصد و رجوع  
 از سرش نمایند و کلاب سنگه بعد در یافت حال صفت سکبان که بهزیمتهای متواتر خود را

خورد و مانند مار سر کوفته شده اند و زور طاقت در ایشان نمانده و رانی صاحبیم آنها را  
 مغلوب دیده از دادن آلات حرب و فرستادن زربا کل دست کشیده اند و فوج سرکار  
 انگریزی تهر قصد لاهور خواهد کرد و بنصرت زیاده ازین توقف کردن در جموناست کاشته  
 جنگ استعجال و لاهور بحضور رانی صاحب رسید و بعد فمایش یکی مراتب و پس از جنگ چهارم  
 سکهان رسیدن افواج انگریزی قریب لاهور مع نذر و سبب یکیش با دیگر سرداران در  
 لاهور صاحب بمقام تصور برای معذرت و عفو تصور سکهان از طرف رانی صاحب حاضر شده  
 تقدیم مراتب استعذار و استعفا و اظهار بقصودی بیسین بنجام صلح رسانید الغرض بمرض و گزارش و صلح  
 هر دو سرکار منعقد شد و اگر دورین وقت نیامدی و واسطه اهل نمیشد فوج انگریزی یکسر بلایع  
 و مزاحم و لاهورفته عمل و دخل خود و تمام ملک پنجاب بیکر دوریاست و خاندان مهابراج بخت ننگ  
**و زبان جنگ اول سکهان با فوج انگریزی که در مقام مدلی**  
**بتاریخ نوزدهم و سیمبر ۱۸۴۵ عیسوی شده بود و کیند سکهان و فوج اول با**  
 جمعیت میت و کهنز را توپهای کلان که گوله و چهره آن دو ترمیر رسید عبور ستیغ نمود و مورچها  
 بسته بتاریخ نوزدهم و سیمبر سال کهنزار دشت صده و چهل و پنج عیسوی شروع جنگ کردند چون  
 جنگ بسیاری از فندان فوج انگریزی و هم اکثر از سباه و لایچی و هند و سانی شان بکارتیه  
 زیرا که نزد سکهان توپهای کلان بسیار بود و گوله و گراب آن در میان فوج انگریزی رسیده  
 نقصان سپاه می نمود و فوج انگریزی و جو رفت مردم سپاه لوپهای حرد که در پیش لمیباشند با خود  
 سیدشت و گولههای آن تا بفوج سکهان نمیرسید کینه نچفت بشاید و اینجا که مردم رسباه با  
 از کلوله با زنی پهای کلان مخالفت بسیار قائل میشوند حکم بورشس و حمله کرد و بحر حکم کردن  
 موافق قاعده سیمبر بورشس که در میان شان معمول است فوج انگریزی یکبارگی حمله  
 کرد و کلوله و سیمبر شجاعت با وجود کشته شدن از شلکهای ستوار حریت تاخت کرده و  
 قریب بوجهای سکهان و بر ز توپ و تفنگ خود رسیده فوج مخالفت را انچنان نیکبار

جنگ اول سکهان  
 با فوج انگریزی  
 در مقام مدلی

سیدشت و گولههای آن  
 تا بفوج سکهان  
 نمیرسید کینه نچفت  
 بشاید و اینجا که  
 مردم رسباه با  
 از کلوله با زنی  
 پهای کلان مخالفت  
 بسیار قائل میشوند  
 حکم بورشس و حمله  
 کرد و بحر حکم کردن  
 موافق قاعده سیمبر  
 بورشس که در میان  
 شان معمول است فوج  
 انگریزی یکبارگی حمله  
 کرد و کلوله و سیمبر  
 شجاعت با وجود کشته  
 شدن از شلکهای ستوار  
 حریت تاخت کرده و  
 قریب بوجهای سکهان  
 و بر ز توپ و تفنگ  
 خود رسیده فوج  
 مخالفت را انچنان  
 نیکبار

از میان گرفته که سکه‌ها را با و جگر که شش آن نیاورده خبر برقرار اختیار کردند و چند هزار سکه  
 بهشت جنگ کشته و خسته کردند و با فرماندهان آن جهان سرسیمه و جواس شده که می‌نهند  
 که تمامی توپها و نیمه و خرگاه ایشان بدست سپاه انگریزی افتاد و درین روش حله اکثر فوج  
 انگریزی خسرو و کلان از کشتن آنان که نکلان و خزلان کوی و لاتی و سوار وادی می‌نهند  
 مقتول و مجروح کردند و آنکه در جنگ از سپاه انگریزی وجود داشت سپاه فکی آلات حرب متعلق  
 فوج کثیر سکه‌ها که بسبب تعلیم سرداران و رئیس از قواعد جنگ خوب واقف و عتاق بودند و  
 حرب حب و دغا و مشتند کارهایان به عمل آمده و با حسن عزت و آبروی سرکار خود دست از جات  
 و پایداری نموده و مار را مخالفت برآورد و مظهر و منصو گردید که چه تفصیل اینجنگ زیاده ازین  
 معلوم نبود و لیکن آنچه از اتفاقات شنید و بمقام ثبت نمود و در میان جنگ و می سکه‌ها  
 با فوج کاشی که قریب بمقام فیروزپور واقع شده کوبیده جنگ اشل که کور شد فوج دیگر  
 برای کمک و سکه‌ها که ریخته از لاهور علی الاصل رسید و بجرط و خیل غیل از سوار وادی و فوج  
 سرشور شهاب را شنید علی الخصوص بطرف له پانه بسیاری از فوج شان رفیق و همکار وازی نمود و اما این  
 توپهای کلان فوج دیگر چه یک لشکر نواب کور نر نزل بهادر شده بود و لار و صاحب مدح زیاده  
 ازین امر انتظار دیدن سپاه انگریزی دیگر مناسب نگاشته فوج فیروزپور را که بمقام هری پل  
 افتاده بود حکم کرد که خود را زود بطرف له پانه جایکه سکه‌ها سرشور شهاب داشته اند برسانند و  
 چهارمی له پانه نماید چنانچه اول و دوم برگرد سپاه و سی و یکم پلشن با دشمنی چهل و هفتم و چهارم  
 و شازدهم رانده سواران سه ترب پسی توپخانه و چهار رانده هند و شانی بسر کردی سرشور شهاب  
 بطرف له پانه روانه گشت و پنجاه و سوم پلشن نیز از وهرم کوش آمده شریک فوج مذکور شدند و آن  
 این همه فوج تا بدین پلشن برابر قطع مسافت کردند و فوج واکمپوی له پانه کنش کنونی با پلشن بخانه و فوج  
 قدری سوار توپخانه بطرف فوج سرشور شهاب مذکور نیز روانه شدند و در انسانی راه به نوبه نیز فوج سکه‌ها را  
 بلند فوج انگریزی را وین کوله توپان آغاز کردند که سمت صاحب یعنی انفسر مذکور تصور اینکه امر و

فوج کاشی  
 فوج کاشی

امروز سپاه ما سافت بجیده را طی کرده آمده است نده شده باشد حکم جنگ مداومت تا بهم بوقت و او  
 اتوب و تشنگ بطرف حریف سر کرده میرفتند تا اینکه قریب دو صد کس از فوج انگریزی شدند  
 و بعضی مجروح گردیدند و علاوه برین سکهان قاپو یافته هیر و بنگاه فوج انگریز را که عقب مانده بود  
 نیز غارت و بعضی کوه گیتی و قدری سپاهیان پلتن هند و سانی را گرفتار کرده و بردند و سر بر سر  
 است ازین قتل و هب که از سکهان بوقوع آمده بود دهم شده بنا بر میت و دهم جوی  
 عوض از ان خوب گرفت یعنی سکهان را بفریب گیر نزدیک بغیر و ز پور برده و در میان فوج خود کرده  
 از هر چهار طرف بچو اشباری کرده که از هزارا کشته پنهان ساخت و جمیع اسباب نهی و فوج خود را  
 مع اسباب غنیم انزع نمود و پیشتر این جنگ در بیت بود که فوجی دیگر از سکهان  
 بملک پشیا له تاخته قلعه آن را تصرف خود در آورد و تشنگ فوج خود را برابر بالاب  
 قلعه مذکور نیز سر کردند و لیکن بعد چند روز فوج انگریزی آن حصه را از سکهان  
 باز گرفته حواله راجه پشیا له نمود و در هر جنگ فوج خالصه را یقین کل بود که راجه کلاب سکه  
 با جمیع بست و پنجره سپاه زو و برای مدح ملک مار سیده و یک سکه نو بدت و حال آنکه  
 کلاب سکه از سکهان که برادر و فرزندش را کشته و خازنه نعمت او را از قبیل کرین بعد راجه شیر سکه  
 و پسرش بچراغ کرده بودند چندان ناخوش و ناراض بود که از خدای خواست که این ظالمان بجز  
 عذابی و عقوبتی که گشته شوند عین صواب و باعث اصلاح دامن و آسایش و رئیس انجا  
 بحکمت علی خبر آمده خود مشهور ظاهر کرده بود و ما جو هم و گمان آمیزش او در ستم انگریز است  
 بقصد تحریب او وورش بر جمو که وطن و ماوای است نگنند و بعضی بدشعاران بیان زانگونه  
 فریاد و داک خود غارت گزی میکردند و بسبب اینکه رانی بعد در ریخت حال مزیت و مایه  
 سکهان اطمینان بهم رسانیده از فرستادن آلات حرب و خزانه که بار بار طلب میکردند دست نیخته  
 از رانی بمان گشته که با سر کار انگریزی ساخت است با خود قرار داده بودند که اکنون  
 لا مورد رفته رانی و دیپ سکه پسرش را کشته بجای او دیگر برابر راست لا مورد قرار خواهیم کرد اگر این



قابو میافتند همچنان میکردند کمر ایشان را باز رفتن در لاهور نصیب شد کویند بسب نوشته راجه  
 کلاب سنگه که قبل از جنگ مکرر در لاهور فرستاده بود که تا من شریک شافتم هرگز قصد جنگ  
 با انگریزان ننمایند بعضی فوج لاهور خصوصاً کل سپاه آیینی و چند سی از سرداران شریک فوج  
 خالصه و جنگ شده بودند و کسانی که بر گفته و نوشته کلاب سنگه عمل نکردند از کل اکالیان و  
 فوج خالصه از خود سری عبور سنج کرده با انگریزان جنگیند و تهاه شدند و هرگاه هنرمندان را  
 نخواه نزدانی صاحب میرفتند او در جواب بیگفت که من اکنون بجانب سرحد و وارو و بیج  
 در راه نی کسی بیگازادون نمیتوانم و شما که اظهار تبااهی و پریانی خود میکنند این چه  
 سرائی سرکشی و خود سری شماست چرا بیک سرکار خود با سرکار انگریزی جنگ کردید و آخر کار نتوان  
 دیدید و زیاده ازین خواهید دید و قبل از یافتن نگهتای فاحش بعضی سکهان از فوج خالصه بلا  
 و کراف مشهور کرده بودند که انگریزان وکیل خود را فرستاده بتمام صلح کرده اند و ما جوایزیم  
 که صلح انوقت خواهد شد که فیروز پور و له مبان و انباله در عمل فوج خالصه درآید و کرفال  
 ما و شما فاصل باشد و بعضی از ایشان چنین شهرت داده بودند که انگریزان بفوج خالصه  
 پیغام داده اند که دریای ستلج فیما بین ما و شما فاصل باشد و در جوش کفتم که بعد یک جنگ  
 جواب پیغام شما خواهم داد الفرض قبل از جنگ دو دوخت و غور و در داغ چنان جمیده بود  
 که کسی را بهر خود ندیدند و در میان جنگ سوم که بتاریخ بیست و هشتم  
 جنوری ۱۸۴۲ سنه عیسوی در مقام ایوال شده بود کویند بیست و هشتم  
 با چاه و شش ضرب برای کمک آن کرده که از سابق در مقابل فوج انگریزی بود و بیست و هشتم  
 جنوری سال مذکور این طرف دریای ستلج عبور کردند و بجهت آن فقط چهار هزار سوار و دویست  
 توپ که همراه دشت شریک فوج خالصه که در مقابل فوج انگریزی بودند و فوج انگلشی در آن  
 از نصف فوج غنیمت کم بود و فقط سی و دو ضرب توپ با خود داشتند و بیست و شش سوار و دویست  
 سپاه و رین جنگ هم حریف را بهزیمت داده غالب گردید و شصت و پنج ضرب توپ

در شب ایشان افتاد و پنج ضرب توپ را که سکبان هم او خود گرفته گرفته بودند بجهت آن سه صحر  
 در دیار بوقت عبور کردن غایت منظر استعق شد و دو دور که عبور کرد و در لطف دریا  
 برده بود در کشتانی از فوج انگریزی لطف دریا منحنی رفته بوقت شب از کمال جزایر و کجاها  
 در سکبان پیالنه آن مرد و دست بجهت آسمانی زد و بجای راحت و با تهنیتی معلوم کرد که  
 قبل از این جنگ که لال سنگه با دست هزار و چند ضرب توپ برای کمک فوج خالصه است  
 آن استاد و بود و چون ناله قتال کرد و راه را که کور شده فوج انگریزی را در مدبرون  
 شدن و دست یا صلبانیدن لکام سپ را بر تافته مع سواران همراهی خود و دست بیدار  
 ایشان و در انسانی او بعد از عبور در میانی جنگ می را که بران آمد و دست فوج سکبان بود دست  
 و چون فوج خالصه که اکثر پیاده بودند درین جنگ سومین غلبه گشته و بعد از پیاده  
 خواست که از راه پل مذکور عبور دریا کرده لطف را عبور و فوج انگریزی غلبه و غلبه  
 گشته لشکر زبان در غایت شان شد و از راه سکبان فراری با باراد و عبور یکبار زد  
 رسیده انسانی از پل در اینجا پیاده شده اند و پیاده که اگر در غایت سکبان از فوج پیاده  
 که لشکر زبان در عقب می آید گشته میسوم و اگر خود را در میانی اندازیم سبب سبب می آید  
 غرق میگردیم با تجمعه از آن گروه که خوف غرق شدن بر کنار رود و یا توقف کرد و از  
 فوج انگریزی گشته و هر که خود را بدیا انداخت لغت بهنگ اجل کرد و در شام بعد و در  
 در دست شناوری ازین تهمکه بر ساحل غایت رسیده باشند و سر و لال سنگه که پل را گشته  
 رفته بود غرضش همین خواند بود که بوقت فرار از سکبان خود متعسلی زنده مانده یا بهنگ  
 حریف معتدل و او دریا غرق کرد و ازین معامله که لال سنگه سبب فوج خالصه که غایت  
 شد که کسی از مردان و نسلان که داخل فوج مذکور بودند از ایشان بپل انسانی خود نجات  
 در غایت هر کس از دست شان بر جان خود میترسید و سبب همین اتفاق و خلاص فوج سکبان  
 با وجود کثرت و دشمنی آلات حرب سامان جنگ حسب خواه بدین و دی در مقابلت

تا بویا فتنه همچنین میکردند که ایشان را باز رفتن در لاهور نصیب شد کوبند بلب نوشته راجع  
 کلاب سنگه که قبل از جنگ کمر در لاهور فرستاده بود که تا من شریک شامفوم هرگز قصد جنگ  
 با انگریزان نمایم بعضی فوج لاهور خصوصاً کل سپاه آیمنی و چند می از سرداران شریک فوج  
 خالصه و جنگ شده بودند و کسانی که برگشته و نوشته کلاب سنگه عمل نکردند از کل اکالیان و  
 فوج خالصه از خود سری عبور سنج کرده با انگریزان جنگیدند و تهاه شدند و هرگاه هنرمندان  
 خواه نرودانی صاحب میرفتند او در جواب بیخمت که من اکنون بجانب سرحد و از دکان  
 در راهم فی کس پیکار را داود نمیتوانم و شما که اظهار شباهی و پریشانی خود میکنید این  
 سراسی سرکشی و خود سری شماست چرا بیکم سرکار خود را که ریزی جنگ گردید و آخر کار  
 دیدید و زیاده ازین خواهید دید و قبل از این فتنه گشتای فاحش بعضی سکهان از فوج خالصه بلا  
 و کراف مشهور کرده بودند که انگریزان و کیل خود را فرستاد و پیغام صلح کرده اند و ما جوانان  
 که صلح افوت خواهد شد که فیروز پور و له میانه و انباله در عمل فوج خالصه در آید و کمال  
 ما و شما حاصل باشد و بعضی از ایشان چنین شهرت داده بودند که انگریزان بفوج خالصه  
 پیغام داده اند که دریای سنج نمایم و شما حاصل باشد و در جواب گفتیم که بعد یک جنگ  
 جواب پیغام شما را بسم داد الغرض قبل از جنگ و دو نوبت و غرور و داغ چنان عجبه بود  
 که کسی را همر خود نمیدانستند و در میان جنگ سوم که بتاریخ بیست و هشتم  
 جنوری ۱۸۵۸ سنه عیسوی در مقام ایوال شده بود و کوبیدست هزار سکه  
 با چاه و شش ضرب برای کمک آن کرده که از سابق در مقابل افواج انگریزی بود و بیست و هشتم  
 جنوری سال مذکور این طرف دریای سنج عبور کردند و بجملة آن نقط چهار هزار سوار و پیاده  
 توپ که همراه داشت شریک فوج خالصه که در مقابل فوج انگریزی بودند و فوج انکشی در آن  
 از نصف فوج غنیمت کم بود و فقط سی و دو ضرب توپ با خود داشت که در مقابل  
 سپاه درین جنگ هم حریف را بهزیمت داده غالب کرد و بدست نچاه ضرب توپ

در پشت ایشان افتاد و پنج ضرب توپ را که سکبان همراه خود گرفته کریمت بود و جمله آن سه ضرب  
 در دایه بوقت عبور کردن بحالت مضطرب غرق شدند و دورا که مجید و کد برانظرف دریا  
 برده بود و زکپانی از فوج انگریزی آنظرف دریا مخفی رفته بوقت شب از کمال جزایر جدا  
 در رنجگان پیاپی آن بر دو ضرب بجای آهینی زده بکار ساخت و با تحقیق معلوم گردید که  
 قبل این جنگ لال سنگه با میت هزار سوار و چند ضرب توپ برای کمک فوج خالصه پشت  
 آن استاده بود و چون ناره فاعال کرم شد راجه مذکور علیه فوج انگریزی را دیده بدون شک  
 شکن و دست پا چنانیدن حکام سپاه را بر تافته مع سواران همراهی خود یکسری طرف لاهور  
 شتافت و در اتشاهی راه بعد از عبور دریا می ستلج ملی را که بران آمد و رفت فوج سکبان نبود شک  
 و چون فوج خالصه که اکثر پیاده بودند درین جنگ سومی مغلوب گشته رو بفرار نهاد و  
 خواست که از راه پل مذکور عبور دریا کرده اطراف لاهور رود و فوج انگریزی غالب و مظفر  
 گشته شلک در تان در عاقبت شان شد چند هزار از سکبان فراری را باراده عبور بر کنار رود  
 رسیده و شانی از پل در اینجا یافتند مضطرب شده اندر پیشه مذکور در حیا توقف میکنند از فوج  
 که شلک زنان در عقب می آید گشته می شویم و اگر خود را بدریای اندازیم سبب بیکری آب  
 غرق میگردیم باجمعه ازان گروه هر که خوف غرق شدن بر کنار رود دریا توقف کرد و از دست  
 فوج انگریزی گشته و هر که خود را بدیای انداخت لغت نهنگ اجل گردید شاید بعد و دی  
 هفت سناوری ازین تنگه بر ساحل غایت رسیده باشند و سر دلال سنگه که پل را گشته  
 رفته بود غرضش همین خواهد بود که بوقت فرار از سکبان خود متفرقی زنده نماند باز شلک  
 حریص مقتول داور دریا غرق کرد و ازین محامله که لال سنگه نسبت بفوج خالصه گردید  
 شد که کسی از سواران و فهران که داخل فوج مذکور بودند از ایشان بدل انشی خوشتر  
 بر سر پل از دست شان بر جان خود میترسید و سبب همین اتفاق و خلافت فوج سکبان  
 با وجود کثرت و دشمنی آلات حرب سامان جنگ حسب خواه بدین دوی در مقابلت

یافته مغلوب گشت و الا در جنگ کردن چلبهای سوار نمودن فوج اگر نیزی کوتاهی می کردند  
 و مرانه و ار جگیدند و طلا و نه اتقاقی خون ناخن مهاراچه شیر سنگه و دیگر بسیار کسان دیگر ایشان  
 بود و واری بیج نقض عهد نموده بلا سبب در عمل غیر بورش و تاخت نمودند لهذا بنای قبیله  
 آتبی گشته متصل بر باد گردیدند و قبل این چلبها کسی از سرداران نامی طمینانی بر جان نال خود از  
 ظلم سکبان داشت چنانچه لهذا سنگه که از سرداران حلیل القدر مهاراچه رنجبت سنگه بود در محو سنگه  
 شیر سنگه و دهبان سنگه و غیره کشته شدند از لا بور در رفته در بنارس بود و باش خود اختیار کرده  
 لیکن از شاست اعمال آنها در انجام نپوشیدنی نشست زیرا که بعد از چند روز برای بی تفریح بمان  
 شرقیه احوال اقبال خود را در بنارس گذاشته و از الاماره کلکته رفت و در ایام جنگ فیما بین سکبان  
 و سرکارا اگر نیزی بنابر جنم و مویشاری حکم کونسل سردار مذکور با مردم بمباری در شهر مذکور نظر بند شد  
 و نامی ایل هباب و که در بنارس و کلکته بود در سرکارا اگر نیزی قرق کردید و سبب نظر بند شد  
 سردار لهذا سنگه آن بود که ساد ایا پاس بمقومی و هم مذهبی سکبان لا بور در دار الاماره مذکور  
 فساد می برپا کند و همچنین املاک و اموال سکبان که در مقام بر دوازده و دیگر بلاد و مهاجر اکر نیزی  
 بود نیز بقرقی در آمده و بعد از انعقاد صلح فیما بین آنها اموال اسباب غیره واکذ شکت و دهانک  
 دادند و سوم فروری و نیز صاحب گدیر از معبر و پرتا معبر پور برای بند ساختن معابر  
 دریایی سنگه که پایاب بود و نامور شد تا سکبان بر بنظر عبور کردن نتوانند و میست و شتم  
 جنوری جنرل سمث با معسکر خود از کنبه دبیا نه در لشکر کشد رنجبت طعن کردید زیرا که تا  
 آن زمان فوج سکبان در مقابل لشکر مذکور بسیار بود و سوم فروری توپخانه که انتظار آن بود  
 از مقام دلی در لشکر لار صاحب رسیده و بعد رسیدن توپخانه بجز رسیدن به چارلس و حساب  
 کور زنده در معسکر لار صاحب برای عبور کردن افواج اگر نیزی بدان طرف دریایی سنگه  
 از حالت منظره دیگر باقی نمانده بود بلکه تاریخ عبور و معبر هم قرار یافته بود و لیکن از  
 آن می نمودند نقل عجیب دوم فروری ۱۸۵۶ عیسوی یک سکه قصد قتل کردن

ستر وین است ارث که در انبال بود رفت و در پانچ پادشاهی سکن صاحب موصوف و دجل  
 شده سپاهی پیر را بهزب ششیر قتل و سر در مبره را بدو سه ضرب هجر جی ساخته در کمان آن صاحب  
 دجل که در مبرگاه صاحب ادراخا یافت بکریخت مردم شایب کرده او را گرفتار کردند و او را  
 شب در قید خود را قتل کرد و در سب و دوم جنوری لاله چنی لال از طرف فوج خالصه بمجنو  
 لار و صاحب پیغام صلح بر دو معذر بنام نمود او را جواب شد که با سرکار خالصه سرانجام  
 و راجه عمل سنگه که سر دفتر خالصه از منید انیم که گیتند اگر و کیلی از طرف رانی صاحب یار و  
 کلاب سنگه و یاد یوان دینا نامه می آمد سماعت کلام او میشد و بهر بیت چهارم جنوری فوج  
 کثیر اگر نیزی رسیده و چهل لشکر لار و صاحب شد و ششم این ماه راجه کلاب سنگه با دواز  
 هزار فوج جنگی و بیت هزار مردم کوهی لبوانی بر فاصله ده کرده از لاهور رسیده و فرود شد  
 و روز دیگر بر مبرگرا و دل که بر سه کوهی از لاهور است رسیده و خبر و رو خود بخشور را نصاحبه  
 عمن کرده فرستاد حکم شد که فوج خود را بطرف پیولور فرستاده و خود تنها در لاهور حاضر کردند  
 در جنگ البوال که جنگ سوم بود از فوج اگر نیزی پانصد و ششاد و نه مردم از سپاه و ششاد و نه  
 و سه پسر مقتول و مغنود کردند و در مبر را نصاحبه با اتفاق تمام سرداران سکه و سپاه راجه کلاب سنگه  
 را وزیر کرده جمیع امور ملکی اختیار جنگ صلح را بدو تفویض نمود و فوج خالصه هم بر جبه کلاب سنگه  
 نموده گفته فرستادند که اکنون بدون شریک شدن شما در جنگ ما متامله کردن با فوج اگر نیزی  
 و شوارست و بعضی سکهان که از فوج خالصه در لاهور آمده بودند در حال تنهایی و ملکات فوج و از  
 دست برغن فریب یک صد ضرب توپ و صرف شدن خزانه و هباب رسد تا من که بار بار  
 و کشته شدن جماعتی کثیر از کالیان و سپاه خالصه افسران آن در جنگ عرق شدن هزاران  
 در پای سب سکن بل و دیگر مصائب شداد را خاطر بر ساقتند کلاب سنگه آنهمه حال شنیده بطاهر  
 ازین واقعات من بفرج خالصه که سر بخود سری بروشته بار و ده جنگ قصد نفس بطرف فرود

کرده بودند چه قدر مخالفت نوشتیم که ز بهار مردون اجازت من قدم بدان طرف نخواهید برد و بهشت  
مکرافسوس که فوج خالصه اینهم را هم مثل لاجوا کلاهور تصور ساخته سخن بران شنیدند و آنچه در خاطر ایشان  
آمد کردند و همچنین بار دوم و سوم برای فتن بطرف له بیان و آن طرف پنج مخالفت نوشتیم و زبان  
هم گشته فرستادیم و لیکن آنها اصلا بران عمل نکردند بعضی سرداران فوج خالصه که از جنگ گاه و لاهوت  
در غیبه آمده بودند از باز نداشت سرگمون شده و جز این کلام کلاب سنگ را جوابی ندادند که چون کلاب  
زیر حکم کسی نبودند و بنوبه و کمان فاسد این معنی که لارده صاحب سپه لاد فوج انگریزی در چالو  
له بیان جمع شده اند ازاده تنجیه و انشاع ملک پنجاب از سکمان میداند بخبار کی عبور در یک  
سج نموده شرح جنگ کرده اند و بسبب هم مذبی و بهاس فوج خالصه هم شریک فدا کالی  
شد و ما را هم با صرا و مبالغه فوج مذکور بخبوری شریک شدن با دشمنان در جنگ فدا و بجهت  
معلوم است که از ابتدا اگر راست مهابه بخت سنگ بر فوج خالصه بخین سنگست نیز نیست فدا شود  
بلکه همیشه در هر جا و مقام مظفر و قحیاب میشد مگر اکنون از نا ساعدت بخت سه بار علی لافصل  
سنگست بر سنگست خوردیم و تمامی تو بهای که در جنگ برده بودیم دست فوج حریف افتادند  
اکنون نیز در داریم و ذرات حرب که باز مقابل با افواج انگریزی کنیم گریبانمان کان از فوج خالصه  
میخواهند که بخبار دیگر با فوج انگریزی بجنگند و در صف جنگ پاییزی کرده با کل مقتول و فدا شوند  
یا بر فوج مخالف غالب آیند تا سنگ فدا صوم آبروی خالصه جو برقرار ماند و این امر مردون  
شمار حرب گاه ممکن نیست خراجچه سابق شد شد اکنون سکیری شاپه ضرورت تا در جنگ از  
کرده شود شاید آب فوج باز آید و دغ بی آبروی که درین گشته بار و اس شجاعت سکمان  
شسته گردد و با فعل با تمیاج حکم و فرمان شاپه هم سرداران تجاوز نخواهیم کرد زیرا که از اتفاق  
و خود سری اکنون بخت بجان کار با ستخوان رسیده و شامشند و باشد که از سوتی تمیجی خالصه  
برنا اتفاقی در جنگ سومی چه قدر فوج بر باد گشته یعنی سردار بخور سنگ در اجلا و او و لاج  
و سردار مراد با سردار ارجس سنگ و غیره افسران از انگریزان سنگست خورده و در آغا پناه یافته

این طرف تلج کمال تا به کشته آمد و با وجودیکه فوج خالصه این طرف در بار عمل خود آمده بودند لشکر  
 هر یک سردار سابق الذکر خوف شغول انگریزان متوهم شده جایجا متفرق شدند فقط مردم معدود  
 در فوج خالصه باقیانده بود و منجمله شخصت ضرب نوپ که در جنگ همراه برده بود و در پنجاه نوپ  
 حواله حریف کرده ده ضرب را همراه خود و اسب آوردند و بعد جدا شدند بسیار دور و نیز از  
 مردم در لشکر رنجور شدند و فراموش کردند که کوله و باروت ندارند و را میضاج همه اکنون سلمان  
 جنگ نمیدهند و میگویند آلات که سابق برده بود دیدم آن چه کار کردید که اکنون خالیست  
 الفرض باقیانندگان از فوج خالصه این طرف در بایستی تلج و عمل با و ده دوازده ضرب توپ افغان  
 انتظار آمدن لشکر شدن شاد دارند هنوز این گفتگو تمام نشده بود که همه کارها خبر آوردند  
 که نائب کرم و ساد هوسنگ که در جنگ بزخم کاری مجروح شده بود برود و کرد و مذکور از مردم و شش  
 و مضطر کشته لطیف کرنا پور کوچ کرده برقت و نیز مردم از تلوان آمده ظاهر کردند که فوج انگریز  
 بر مجهر تلوان مجتمع گشته است پس برای عبور کردن فوج بسته اند و با شدگان مندی تلوان  
 از نهیب خوف فوج انگریزی اسباب جنگی و خانه داری را گذاشته رفته اند انگریزان کوله و باروت  
 او شان را در دریا انداخته باقی اسباب را تاراج کردند کلاب سنگ بعد از استماع این خبر از سلمان  
 کلام سابق را عاده کرد که من در همان صورت مختار می شوم شما میگویند که تمامی فوج خالصه  
 فرمان بری من کنند و آنچه من تجویز کنم آنرا قبول نمایند و غرض کلاب سنگ از این کلام آن بود  
 که بعد نویسانیدن مختار نامه از تمامی سکبان افسران خالصه مدبر صلح بهر نوعیکه متصور شود نماید  
 تا باز جنگ واقع نشود و دانست که کار فوج مذکور در همین جنگها تمام شده است بهر کیف صلح و بیست  
 پس در صلح مشوره با دیگر سرداران هم نمود همه بالاتفاق راضی به صلح شده تجویز کردند که در فوج  
 انگریزی بجز کلاب سنگ نوشته شود که فوج خالصه از افعال و حرکات خود بسیار نادان و بیچاره  
 شد اکنون امیدوار است که فیما بین سز و سز کار صلح واقع شود هنوز این امر از قوه لفعیل نمانده بود  
 که جنگ چهارم که اخیر جنگهاست در میان کنیت جنگ چهارم که در مقام سوم



در دهم خبری است که عیسوی فیما بین سکهان و افواج انگریزی  
 گویند فوج خالصه ساز و سامان حرب فراهم کرده مورجاها کند و آه و جنگ شد و در  
 نواب کور ز جنرال بباد و کندر خپت چنان قرار یافت که اکنون افواج انگریزی آن طرف  
 دریای تلج عبور کرده بورش بلک لا بور نماید و جمعیت سکهانرا که مورجال کند پیش رو افتاده اند  
 گریز اندیده شود زیرا که لارڈ صاحب و کندر خپت را تحقیق معلوم شده بود که سواهی این فوج  
 سکهان که بالفعل آن روی دریا نظری آید فوجی دیگر نیست که برای جنگ با فوج انگریز  
 مقابل کرده اولی نیست که این فوج را علیه و بوزن متفرق ساخته یکبارگی عبور دریا  
 نماید پس سپه سالار مذکور بنا به پنج دهم خبر و سی سال کینرا روشه قصد چهل و شش عیو بچای  
 روز برآمد حکم بفرج خود کرد که جنگ توپ شروع شود چنانچه در مدت نیم ساعت بشکلهای  
 متواتر که کلوله توپهای ایشان بسیار و در ترمیزت مورچاهاهی سکهانرا که آن طرف تلج و جنرال  
 ساختند و بجز شکسته شدن مورچال بفرج پیاده حکم شد که بر سپاه حریف بوزن کند چنانچه  
 پلشن کور که در غیره از راه بی که بهان ساعت از تخنهای ثین در دو سه جانب نصب کرده بودند  
 برق دار تاخته در فوج سکهان در آمدند و دادم و انگلی و آه و خوب جنگیدند فوج سکهان تاب  
 اقامت در خود ندیده رو بهزیمت نهاد و جمیع اسباب ایشان مع شصت و شصت گنجه بهین قدر  
 و لشکر غنیم بود دست فوج انگریزی افتاد و در جنگ لارڈ صاحب بذات خود و شریف شریف  
 و افواج انگریزی بعد گریز اندیدن جمعیت مخالف را مع توپخانه خرد و کلان هر قسم عبور دریا  
 نموده داخل در عمل لا بور کردند و لارڈ صاحب بباد در مقام حضور این شتهار دادند  
 خلاصه شتهار نواب کور ز جنرال بباد در مرقومه چهار دهم خبر و سی  
 عیسوی شرح آنکه افواج سرکار گلشی در هر یکده مقابل و جنگ فوج سکهان  
 را بهزیمت پی در پی داده اند و عمل خود بر آن طرف دریای تلج بر کرده و داد و زیاده از و صد  
 ضرب سکهان بضبط سرکار مذکور در آمد و اکنون افواج انگریزی و فوجی که پنجاب کور در

فوج انگریزی  
 لارڈ صاحب  
 در مقام حضور  
 این شتهار دادند

و در شهرتاری که بتایخ سیزدهم و سیم سال که بزار و شصت و چهل و پنج عیسوی قبل از کجایا ابراهیم  
 بود مندرج است که نواب کورنر جنرال بنا بر خشیار یک جهت حفاظت ملک بخشید از دو ویم بر  
 اظهار شوکت و اقتدار سرکار مدح و نیز برای سزای مجانم بدستگن که موجب سایش کافه نام  
 است این همه تدبیر جنگ را بر روی کار آورد و نمود اکنون با انتقام کامل از شکستن عهدنامه که  
 فیما بین سرکار موصوف سرکار لاهور در شصت و شصت و شصت عیسوی انعقاد یافته بود سبب ناخت و بوش  
 آوردن افواج لاهور بر ملک سرکار انگریزی که بدان سبب بکلی توپن بر سرکار معظم الیه عامه کرد  
 از سرکار لاهور که غیر از فوج انگریزی از فتنه ملک پنجاب و ست بردار نخواهد شد و نیز تاوان کل افواج  
 این مهم از سرکار لاهور خواهد گرفت و نیز آبخشان بندوبست در سرکار لاهور خواهد فرمود که با  
 طلاق عذر و فریب در فوج لاهور تمامه و ازین بندوبست در سرکار لاهور مقصود افرازش ملک  
 انگریزی نیست چنانکه در شهرتاری سابق الذکر مفصل و مشروح است که قسط مقصود و خوشنواص  
 مدح قبل از جنگ آن بود که در ریاست لاهور باز آبخشان نظام و دیوبند و بخت ظهور  
 که افواج آنجا زیر حکم رئیس و رعایای آنجا در امن امان باشند چنانچه مصدق و شاه این قول است  
 که ازین طرف هیچ تدبیر برای جنگ و جدال با فوج لاهور ازین شیر بهل نیامده بود لیکن  
 برگاه از سرکار لاهور یکایک و دفعه ملا ظهور و جنگ و جت ناخت و بوش بر ملک انگریزی کرد  
 و بدین صورت سرکار مدح بهل آوری تدبیر محبت جنگ و حمله آوردن بر ملک لاهور مجبور شد اکنون  
 آنچه حرج و نقصان بر ریاست لاهور خواهد افتاد محض سبب حرکات نامهور و اطوار ناخار  
 سرکار لاهور و فوجش مقصور خواهد بود که خوش نیست که زیادت و افرازش ملک  
 سرکار انگریزی کرد و غایبیت تلافی و تدارک اقامت و برای اطمینان آید ضرور و لازم  
 کرد که ضلعیکه در میان تلج و بیاس و اقتصد مع کوهستان واقع آن شامل مضاف  
 مملکت انگریزی کرد و با اینهمه عهد گنی و جنگ و جدال بلا سبب که از طرف سرکار لاهور  
 آمده و هم منظور نواب کورنر جنرال بهادریست که کل ملک پنجاب را در قفس و تصرف خود دارد

بشهر طبرستان آمد و در سرکار کاشانی رجوع آورد و نیز فرمود که ایامی که در سرکار کاشانی بود و در صورتی که  
آورد و در بنشیند تابع و مطیع بودن سرکار لاهور ریاست آنجا را بر یکی از اولاد و مواراجه بحسب  
بیکشنبه باشد که بانی مباحی این ریاست و معبد و معتبر سرکار کاشانی بود و حال برقرار دارند و کدام  
و بل فاعل تر بر محل و بر داری لار و صاحب اغراض نمودن شان از جرم و کسناخی فوج حلاوت  
تواند شد که با وجود فتح کامل و غلبه نام با ظواهر حسین مرکوزات باطنی خود بردهند و بجهت  
خاندان مواراجه بحسب سکه سرکاشانی علی الخصوص کسافی که شریک جنگ جدان با سرکار کاشانی بود  
خبر داده اند که اکنون با اتفاق نواب کور و خزانها و آنچنان بند و بست بطور آنکه از روی آن  
ریاست اولاد مواراجه بحسب سکه نهجی قلم و برقرار باشد که فوج خود را محکم و موانع و رعایا را محکم  
و امن مان و دشمن توانند و اگر احیاناً باز آنچنین عهد شکنی از طرف سرکار لاهور نسبت به سرکار  
کاشانی بوقوع خواهد آمد در خصوص استیصال حقوق و حسب طلبان سرکار موصوف محل خواهد آمد  
فقط و بعد از اجرای این شهنشاه سرکار لاهور کل شرائط سدرجه آنرا بدل قبول منظور کرد و متعاقب  
ترتیب آوری لار و صاحب در ملک پنجاب از تاریخ دهم فبروری تا هفدهم آن نامی عساکر  
انگیزی که در قرب و جوار فیروز پور قیام داشت مع توجه آنکه کلان نیز داخل پنجاب شدند و چون  
کلاب سکه در مقام قصور آمده تاریخ شانزدهم ماه مذکور شرف ملازمت لار و صاحبها بدو باز  
شدند و سبب انگیزش که بسیار آورد بود معاف کردید و بموجب حکم و الراجح مذکور در  
خدمت میجر لاریس صاحب و سرکاری صاحب سکرتر لار و صاحب مدوح حاضر شدند  
از نیم شب در میان برد و صاحبان موصوف و راجه کلاب سکه و دیوانه نایافته و غیره  
گفتن و شود و ماز و شرائط صلح همان قرار یافت که در شهنشاه مذکور سدرج بود و بعضی نام ملک است  
که در میان سنج و بیاس نیست و قبضه سرکار انگیزی باشد و علاوه برین یک نیم که در روز  
نفت که درین پنجاهم است شده است سرکار لاهور و سرکار انگیزی بدو و منجمله آن پنجاه که  
روپیه نقد با فضل و یک که در روز و پیدای قسط بندی در میان مدت و سال و اساس و تاریخ

و بنا بر این مقدم ماه حال موجب شرائط مذکوره عهدنامه فیما بین هر دو سرکارزبند شد  
 مهر مہاراجہ دیپ سنگہ را دیوانہ دینا نامہ بران ثبت کرد و در سیم ماه مذکور مہاراجہ  
 دیپ سنگہ بقصد ملاقات نواب کورنر جنرال مہاراجہ لاهور در سرکار انگریزی بھام قصبہ  
 رسیدہ بملاقات نواب صاحب ممدوح فائز المرام گشت و نوز دہم ماہ مذکور سرکار نواب صاحب  
 معظم البیہ در مقام لایانہ کہ ما بین قصور و لاهورست وارد گردید و در آنجا خبر رسید کہ کل  
 فوج سکیان باغی بقدر شازدہ ہزار کہ با فیما ندہ است نصف آن مسلح و نصف بی ساز و دست  
 نہایت خائف و ہراسان در مقام برپا نہ افتادہ است و از برپا نہ راہ بطرف لدھیانہ  
 و امرت سیر ہر دو ولارڈ صاحب از استانی راہ برای صاحبہ برای تشفی گفتہ فرستادند کہ ملاحظہ  
 شہر لاهور نیز ہر دو ولارڈ صاحب بکھان بجاوت کس و عجرہ سیج اندیشہ و ہراس کنند و در ہان  
 حلقہ ہولور کہ از قلع نامیہ سیر کار لاهور و قریب بہ لدھیانہ بود و قبضہ فوج انگریزی را  
 از اہل قلعہ کسی بفراموشی نہاید ملک نیم شب قلعہ را خالی کردہ کریمتہ رفتند و سیم فیہ در ہنر  
 بکشد بخت بہادر حکم دادند کہ دو جہت سواران لایسی گورہ و دو سالہ سواران ہندوستان  
 و سواران باڈی کارڈ حضور و یک سالہ سواران بقاء عدہ و دو ترب را تو پچانہ سہی بکشد  
 تو پچانہ گورہ و یک تو پچانہ سواران ہندوستانی تیار کردہ برای رفتن ہمراہ سواری مہاراجہ صاحب  
 موصوف مقرب نمایند تا بوقت سہ پہر ایشانرا حفاظت تمام محل سرایشان رسانند ولارڈ صاحب  
 و سیم فیہ در ہنر لاهور شدند و در سبت و یکم آن مہاراجہ دیپ سنگہ مع سرداران و افسران  
 خود بجا برای ملاقات جناب لارڈ صاحب آمد و عفو از قصورات خواست جناب ممدوح بملاحظہ آنیکہ  
 مہاراجہ دیپ سنگہ سپہ مہاراجہ بخت سنگہ کہ دوست وفادار سرکار انگریزی بود از مہرہ و دست  
 فوج او گذشتہ حاکم تمام ملک پنجاب فرمودند بشرطیکہ بر شرائط مندرجہ شہنشاہ نامہ عهد  
 قائم باشند و بوقت آمد و رفت مہاراجہ موصوف شکر سلامی بر حسب تہانیشان در شکر  
 انگریزی تسلیم آمدہ اگرچہ مرضی مہاراجہ دیپ سنگہ این بود کہ تا قیام دائرہ دولت لارڈ صاحب

در شهر لاهور در لشکر انگریزی باشد لیکن لاهور صاحب تصور اینکه در لشکر مہاراجہ رخصت نمیشد  
 ایشان را با غرت و احترام از لشکر در مجلسی رسانیدہ دادند و حکم شد کہ کسی از لشکر انگریزی  
 شہر لاهور و مردم رسد را کہ در لشکر می آید حفاظت کند نقل شہر و مکر و نوب  
 کور و زخزل پیدا در مصدہ بنیر و ہم فہروری سہ الیہ منتقام لاهوری  
 تشفی مردم شہر و غیرہ بر جمع سرداران و سوداگران و کوئی الا ان رعایای را رست  
 لاهور و امرت سوادخ باد کہ چون مہاراجہ ولیپ سنگہ بروز ملاقات بانواب کور و زخزل  
 شکایت نافرمانی و بغاوت و بگرفتاری فوج خود ظاہر ساختند و تمامی شرط و احکام را  
 مدوح را قبول کردند اکنون یقین است کہ باز در میان بہر دو کار و رابطہ و دوستی و اتحاد بطور  
 سابق جاری اند و نواب صاحب موصوف بعد انجام تمام شہر الہامہ شہر طہ مقابلہ و مجاہد  
 نکردن سپاہ خالصہ باز یکبار فوج انگریزی در حفاظت پاسبانی رعایا و خلان ملک پنجاب  
 و خود مہاراجہ صاحب موصوف ہم در ترقی و بہتری کار ایشان سعی کوشش نموجی خواهند  
 پس باید کہ باشند کان ملک پنجاب بخوف خطر و کار و بار خود مصروف شوند کہ بہیچ وجه  
 با مال ظلم و تاراج نخواہند شد بہی عبارت شہار و بہت دوم ماہ مذکور لشکر انگریزی  
 برای حفاظت محاذی دور و ازہ پادشاہ باغ و حضور بی باغ افادہ باقی جانب ظلمہ بدن  
 سمت مجلسی مہاراجہ ولیپ سنگہ ست افرامی شان بکونت میدارند از محاصر خالی است  
 و ارادہ نواب صاحب معظم الیہ است کہ فوج سرکار لاهور فقط آن قدر باشد کہ بدان جرئت  
 و بند و بست سرحدات ملک خود بکنند و زیادہ ازین اشتن ضرورت نیست لہذا صاحب  
 از راہ نزدیک قدر دانی بجلد وی حسن خدمت جانفشانیہای سپاہ انگریزی کہ سہا را چاہا  
 شکست و عمل و خل خود در ملک لاهور کردہ بظہای تنخواہ بحال بطریق انعام کم فرمود  
 و علانیہ تعریف شجاعت و لادری فرمانبرداری فوج مذکور در مجمع عام زبان باید کہ خوبان  
 ساختند فہرست نذر و پیشکش کہ راجہ کلاب سنگہ بر اہی جناب و صاحب

مکتوب  
 بکینہ  
 لاهور  
 و فرستادہ  
 و دست

افزوده بود و تفصیل استانی سرداران که همراه او توفیر بود  
تفصیل نذر و پیشکش مذکور

هندی نقد	روبر نقد	فقیر نورالدین	فقیر چراغ الدین
دو شاد عمر بسیار	بار جبار پیش	فقیر تاج الدین	دیوان دینا ناه
جابر دارشال	مخواب پیش	لاله انت رام	لاله رای کش چند
مکی طلالی خالص	کری نقد	مارش صاحب	پسر رای سنگه لوا
پیشین بولایی	دود	سردار سلطان محمد	لاله پسر اس
کمان	سنگه	سپاهی کوی	x
سقطه	سنگه	دو پیش	

و در همین ایام سترار سن برادر بچو لار سن که جهمشرت و گلکتر دلی بود بهمه کشتی  
فیروز پور و ملک دو آب ما بین تلج و بیاس مامور شد گویند بعد از افتاد صلح فیما بین دو کما  
راجا کلاب سنگه بجنور لار و صاحب من کرد که اکنون فوج انگریزی از اینجا کوچ کرده بطرف  
هندوستان برود زیرا که زیاده ازین و آهنگ آن در اینجا ضرورت نیست و نیز دیگر عله و فعلیات  
لاهور رایج و خلیف در حکم حضور مذکور صورت قیام فوج مذکور در سنگه موجب کرائی عله و  
و بر اس عایای لاهور است لار و صاحب نمود که تا ما هاراجه و لیپ سنگه بکشد متضمن این  
شرط چهار کانه ذیل گاشته و بر آن مهر خود کرده نخواهند فوج انگریزی از اینجا بر گزیند

بیان شرط هاراجه

شرط اول آنکه اگر مردم سنگه باز در ملک انگریزی فوج  
و ضا کنند جوابی آن در هاراجه صاحب خواهد بود  
شرط دوم آنکه هر کس که در ملک انگریزی فوج  
و ضا کند جوابی آن در هاراجه صاحب خواهد بود  
شرط سوم آنکه هر کس که در ملک انگریزی فوج  
و ضا کند جوابی آن در هاراجه صاحب خواهد بود  
شرط چهارم آنکه هر کس که در ملک انگریزی فوج  
و ضا کند جوابی آن در هاراجه صاحب خواهد بود

چندین  
نسخه از این  
کتاب در  
مکتب  
موجود است

و چون در خزانه لاهور زر بنود و لهند و داد و نخواست بر طر فی سکهان باغی دمی رود و داد و سکهان  
 بحساب و آزرده روپیه در ماهیه که از رانی صاحب بزور و جبر مقرر کنند بود و فی طلبید و در صاحب  
 بموجب در ماهیه سابق ایشان میداد لهند کلاب سکه حکم شده چنان تجویز کرد که هر قدر تخواه و حق تقاضا  
 در وقت محارجه رخصت سکه میافت اکنون هم همانقدر باید و فوجیکه در عهد چهارچ شیره سکه لازم  
 شده بود در رسم شش و نیم روپیه باید داد و کسائی را که راجه پیر سکه خلف راجه و سپان سکه  
 در عهد وزارت خود ملازم داشته بود تخواه مقرر کرده آنوقت که چنان از امانت داده و یکم  
 موقوف نمایند کشتی طلائی و یکی با از سکهان پس کیرند باید دانست که کشتی مثل اینست که کلاب  
 از طلا و درخواره و ارجوف میباشد فوج را برای زمین داده بود و فوجیکه شش نازت است آن  
 از قسم اشرفی طلا میباشد که طرف آن بخور که ام بت خواهد بود و مثل اینست که فوجیه شایب کپی مروج  
 حال قوم هندو از انیمنا و هم برای زمین در شسته کشیده و در کلمولی اندازند و کونید فوجی را راجه پیر  
 که بعد شسته شدن پدر خود وزیر محارجه و سپ سکه شده بود و نوکر داشته کشتی و یکی داده بود  
 مردم همین فوج ادراک شده و او که کرامی و آفا کشتی داد و اندالقرض راجه کلاب سکه برای صاحب جلال  
 داد که چون اکنون از همه امور مقدم ادای بخواه که روپیه نقد در سرکار اگر نیست و اینقدر در خزانه  
 لاهور موجود نیست باید که بعد ادای تخواه بر طر فی فوج خالصه بزودی تدبیر آن فرمایند و بر آن  
 بجا آوری شرائط راجه بر واجب و لازم است کونید کلاب سکه برای ادای زر مذکور چنان تجویز  
 کرد که مسیت دو که روپیه از خزانه سندر و سفده که روپیه از تحصیل صوبه ملتان و مسیت که روپیه از  
 آمدنی ملک کشمیر و برای سه که روپیه باقی جواهرات و ظروف طلائی و نقرئی داده شود و بعد از  
 کل فوج سابق لاهور چنان قرار یافت که چهار طیش توپخانه و مسیت و چهار هزار پاد و شش جیش  
 سواران جدید را ملازم داشته این مجموع فوج را نام خالصه باید بناد و چون در ادای بخواه که  
 روپیه مذکور فوقی رود و لهند امنی حبیب علی از طرف لاز و صاحب زر و کلاب سکه رفته نقاضا  
 زر مذکور و طلب توپهای لاهور بنود کلاب سکه در جوشش گفت که حلد روپیه مذکور و توپهای

خدمت لار و صاحب کلنگ و تیر منشی بیجا می داد که تنخواه بر طرفی کل فوج را بدین تانوت بلوچی  
 فساد و فوج برسد و قتل کند و در برمان فساد است تنخواه آزاها بجا فرستاد و موقوف سازند  
 کلاب سنگ گفت این چهار شادان کشور را در مدت ده روز بجل می آرم و در تلخ حرمه  
 مهاراجه دلیپ سنگ باز برای ملاقات لار و صاحب در لشکر انگریزی آمد و یازدهم لار و صاحب  
 برای باز دید مهاراجه صاحب دشمن برج تشریف بردند و دو روز هم غنیمت رفتن بر کوه سنگ  
 فرمودند و چون رانجنا حبه بنا بر صلحت برای چند روز راجه کلاب سنگ را و نیز خود کرده بود  
 و صاحب را از رانی منصفه خصوصاً با خواست راجه لعل سنگ از پنجین مین تا در بر خیزه  
 سر کله لایم که وسط غنوه صورت و باعث صلح و تقارب است مذکور شده از دل رضی بود  
 لعل سنگ می شنید که در جمیع امور هم حصول می نمود و نام او را از منصب وزارت موقوف کرده باز  
 راجه لعل سنگ را و نیز مهاراجه دلیپ سنگ که او بسبب منقرض شدن از نیک به اطلاع دار و خست  
 اگر چه این چنین تلمون مزاجی رانی ناگوار خاطر االیان سرکار انگریزی شده باشد مگر موجب  
 دفعه پانزدهم عهد نامه اول که سرکار انگریزی در امور خاکی لا امور داخلت نخواهد بود  
 در عین خدمت اعماص فرموده طرح دادند چون کلاب سنگ با وجود بجا آوری حسن خدمات در  
 هر و سرکار بلا هیچک تصور بسبب معزول شدن از عهده جلیل وزارت مایوس و افسه و طعم  
 شد لار و صاحب از راه قدوانی و هم مقتضای خیر خواهی و وفات ساری اجه مذکور از اراک  
 و علاقه سرکار لا مور خارج ساخته راجه کلک جو گو شمیر و غیره ملک کو به ستیا ساخت نیز قرار یافت  
 که برای چندی تا حصول اطمینان کلی از طرف کجبان باغی برای حفاظت مهاراجه صاحب و  
 خاص شهر لا مور بقدر ده هزار فوج انگریزی بمخبر آن دولت پیش گوره و باقی ترکسواران و بلین  
 هند و ستیا در لا مور با نیک و یک رزیدنت از طرف سرکار انگریزی باشد و در ملک و در آبه  
 در دو جا چاؤنی کسب انگریزی مقرر کرده یکی در مقام جالند بر دوم در فرید پور و کوٹکا  
 مع بعض کوه گره فوج این دفعه سرکار انگریزی در آمد و هشتم ماه مذکور راجه لعل سنگ در



اندر زینت بیاد حال جاگیرهای سرداران ملک و آیه و دیگر علقات که در علم انگریزی آموخته اند  
 پرسید صاحب موصوف جواب او سردار اینکه سند معافی چهار بخش سنگ نزد خود میدارند  
 جاگیرهای ایشان بدستور معاف خواهد شد و گمانیکه سند معافیه که تو رسیده از جاگیر آنها بشماره یک  
 انگریزی خواهد درآمد و نیز زینت گفت که مال الملک جمیع سرداران بکمان که در وقت جنگ سینه  
 ملک انگریزی ضبط شده بود اکنون بکامل مسترد کرده شد که ملک مال محمد از خوشحال سنگ بلیج بلوچ  
 رسیدن پس از بالغش در سرکار انگریزی امانت خواهد ماند و در همین جلسه سردار رنجو سنگ بند جاگیر خود  
 بملاحظه صاحب زینت در آورد صاحب موصوف جواب او چونکه شاهان بطریق دیگر علقه  
 در جاگیر آنها سنگ مجسمه حق شناسیت علاوه ازین ثوابها نقصان صاحبان را که بدستور  
 چپا و فی لد بیانه و غارت کردن آن نبوده اند رنجو سنگ گفت علقه که در چپا و فی آید از  
 داده باشند و نه سبب صاحبان از غارت کردن راجه لا و ابوت کرخت چپا و فی آنجا رخت  
 صاحب چپا و فی راجه لا و در حقیقت بی ایمان بود البته او مرکب این اقبیج شده باشد و شام  
 شریک مدد کار او بود و دلیل قوی بر شریک بودن ثابا و نیست که بر کاد من در همان بام  
 خطی بشماره پنجم نوشته بودم که بر کار را فهمیده و مال کار را اندیشیده باید که دانا آخر الامر  
 موجب ذلت شما گردد و شما بعد اطلاع بر مضمون خط را از دست انداخته گفتید هر چه با دانا بود  
 من بمقتضا بمقامی مدد راجه لا و اخواهم کرد رنجو سنگ از رسیدن خط صاحب نکار کرد وکیل  
 سردار نهال سنگ آلو و البیه حاضر شده گفت من آن خط را از دست خود بشمار ساندیم رنجو سنگ  
 انکار کرده وکیل را که سلمان بود بقسم خوردن قرآن باعث شد صاحب زینت گفت حجت  
 بقسم خوردن نیست مرا حال شما خوب معلوم است رنجو سنگ از حضور صاحب زینت از مقام  
 شده نزد رانیه صاحب فته عن کرد که بسبب فتن من در جنگ صاحب زینت از من جدا  
 خوش است بدون سعی سرکار تصور مرا معاف و جاگیر من کند است نخواهند کرد روز و مکر  
 کند رنجیت مع مجر لارنس زینت و در شهر رفته کلید بکمان راجه و بیان سنگ و در برابر او که در

که در دیوای سکه‌های گشته شده بود و طلیده تمامی اسباب راجه مذکور را بر وجه کلاب سکه بر لوحی چ  
 متوقافه از فرموده بعد در کتب سکه و زیر و دیگر ستمدان سرکار لاهور برای عمل کنانیده و دادن  
 فوج انگریز برادر ملک قطعه دو آبه مذکور همراه صاحبان فوج ستمدان کویتد نائبان این که در حوم  
 افغان در قطعه کوت کانکر ایود عمل داده علم بقاوت و قهر و برافراشت فوج انگریزی در چهار  
 طرف قطعه را حاصره کرده بکوه‌های توپهای کلان کار بر قلعه‌های تنگ کرده و سکه‌های کلان فوج  
 قطعه را پراپانیدند و تاسه رنژ از تشار می و کلور اندازی و قطعه قیامی بر پا ساختند اما یک نایب  
 سکه در میان بنام خواسته و سلاح بناده از قطعه بدون رفت یعنی کونیدایش از انگریزی می  
 چید که در ان کسند در جمیع قطعات دو آبه مذکور و کوهستانی عمل سرکار انگریزیست و نیمه چ لارده  
 و لاهور در حاکم عام فرموده مطبوعات حاضر شدن بیرون یک شخص که قابل مجرای مضبوط بود و او در  
 و بعد این در بار راجه کلاب سکه برای رفتن بطرف ملک جوئیاری کرد و افواج انگریزی  
 در یازدهم و دوازدهم از ملک پنجاب کوچ کرده رفت و چهار راجه ولیپ سکه برای ملاقات شخص  
 لارده صاحب آمد و بعد حصول ملاقات با عزت و تکریم تمام از سر شدن ملک سلامی و استقبال  
 سعادت مکان خود نمود و بوجب بند کدرا نیده راجه لال سکه سرواران بار لاهور را به نظر خلام  
 خاخره از پیشگاه لارده صاحب مغرور و سرفراز کرد و مذکور میبود وقت رخصت چهار راجه ولیپ سکه  
 لارده صاحب بهادر در انگریزی چیزی ارشاد فرمودند سرکاری صاحب جبهه از آبا و اجداد  
 زمین مضمون بیان کند که چون فوج سکه‌ها بدون مرضی مجازت سرکار خود بر فوج انگریزی عمل  
 کرد و چنانکه کما حقہ نیز برای خود رسیده اکنون رئیس لاهور اباید که از جای آوری امور که موجب بهتر  
 و سرسری ملک در ریاست شان مضمون سسی و کوشش نماید و آن چنان کاری کند که در هر سرکار  
 سرشته اتحاد و وفای ثابت و برقرار ماند و قبل از آنکه لارده صاحب از لاهور رخصت فرموده  
 توجه سکه شود اما کاران سرکار لاهور از طرف چهار راجه ولیپ سکه بواسطه صاحب زمین  
 فاجعه لاهور صاحب برای تعیین بعضی فوج انگریزی در شهر لاهور درخواست نمودند و

عند الاستفسار سبب ماندن فوج و اجتماع عرض کرد که مبادی که صاحب هم عظامی ملک را از  
 از تر و فساد و کجایان باغی مطمئن نمیشوند احوال است که بعد کج که آمدند حسن کل افواج انگریزی  
 جمعی از آنکه فتنه پردازان که بنور محتاج کلی شان از ملک پنجاب شده است در اکثر مقام نیست  
 شر و فساد بعضی مخفی و بعضی ظاهر کرده افتاده اند و از هم شده مثل سابق صریح جاسانند  
 و فوج آتشی که در نجاست بران اعتماد نیست که ایشان دفع سکبان کنند و چونکه فوج خالصه انجمن کار  
 انگریزی یک قلم ازین سرکار جواب شده است ملک و هم شهر لاهور از فوج خالی است بغرض این  
 فوج انگریزی در نجاست باغیان و لاجراته میگویند شر و فساد کردن و این سرکار را در  
 برگاه جناب لارڈ صاحب بدین مرتبه اعانت و حمایت رئیس لاهور فرمود و انگار این خوب است  
 هم پذیرا سازد موجب مزید عنایت و لطف خواهد شد و بعد از آن که مبادی که صاحب نظم  
 سنق سرکار خود بدین فوج جدید معتبر خواهند کرد آنوقت فوج انگریزی را از ملک عداقت  
 سرکار لاهور برخاست فرمایند اگرچه لارڈ صاحب را برگزین منظور نبود که فوج انگریزی در آنجا ماند  
 تا کل اختیار در ملک پنجاب مبادی که دلیپ سنگه باشد که باطل و اصرار ایشان این درخواست  
 مشروط بشراط چند که در عهد نامه دومی سندج است قبول منظور ساختند اکنون نقل عهد نامه  
 اول و دوم را که در اردو و بود و در بر این مناسبت کتاب که در فارسی نوشته ام آنرا نیز در فارسی  
 ترجمه نموده و ج کردم تا ملاحظه این عهد نامه ها کل حال بعد و دست ریاست لاهور که عبدالصلم  
 فیما بین هر دو سرکار از طرف امالیان سرکار انگریزی اهل آید است بخوبی معلوم کرد و نقل عهد نامه  
 اول که فیما بین سرکار انگریزی و سرکار لاهور بتایخ بهم فاج رقم گشته  
 مشتمل بر شانزده دفعه چون سبب عهد نگینی سکبان که با فوج سرکار انگریزی بویکه و جنگند  
 و یورش بر ملک سرکاری نمود و عهد سابق که فیما بین سرکار مبادی که نجاست سنگه و سکبان  
 در سال یکبار و شصت و نه عیسوی منعقد شده بود متفقین کرد و اکنون جزو شد که عهد جدید  
 در میان هر دو سرکار موصوفین منعقد کرد و تا بعد ازین نوعی فتنه و فساد سبب این عهد نامه سرکار

این عهد نامه  
 در شهر لاهور  
 در روز پنجشنبه  
 در ماه ربیع الثانی  
 در سال ۱۲۸۰



نیامده اند باید که آن همه توپها را حواله سرکار موصوف نمایند بطریق کلیه جمیع وجوہات  
 محصول از دریای سلج و بیاس تا سرحد منب کوٹ و از آنجا تا جوچستان کل اقلین سرکار  
 انگریزی خواهد داشت سرکار موصوف آنرا تحصیل کرده و نصف آنرا در سرکار لاہور خواهد بخشید  
 و برای آمد و رفت تجار و مسافریں حفاظت خواهد شد شرط دہم آنکہ اگر سرکار انگریز  
 برای حفاظت سرحدات ملک فوج خود را بجای بی بردن خواهد داد لاہور و رسانیہ  
 سامان رسد کوشیتبار دژ خود خواهد گرفت مگر خرج آن فوج سرکار انگریزی خواهد افتاد  
 از ہر جا کہ گذر فوج انگریزی خواهد شد پاس منیب باشند کلان آنجا خط و سرکار موصوف  
 خواهد بود شرط یازدہم در بار لاہور کسی را از قوم انگریز و مردم امریکا و غیرہ باشند کانتون  
 ملک فرکستان بدون اجازت سرکار انگریزی طانم نخواہند داشت شرط دوازدهم  
 راجہ کلاب سنگہ را نسبت آن ملک کہ از وقت ہجرت راجہ کہ کہ حکمہ نزد اوست دہم نسبت  
 آن ملکی کہ بعد نوشته شدن این عہدنامہ سرکار انگریزی اورا بعوض خیر خواہی برد و کا  
 و خصوص مصاحفہ کنانیدن خواهد داد سرکار لاہور حاکم متقل بداند و یک عہدنامہ  
 در میان راجہ کلاب سنگہ و سرکار انگریزی نیز خواہد شد شرط سیزدہم اگر در  
 کدام امر فیما بین والی لاہور و راجہ کلاب سنگہ تنازع واقع شود باید کہ فیہین رجوع  
 سرکار انگریزی کنند و آنچہ اہالیان سرکار تفصال کنند رئیس لاہور را منظور  
 گردن خواہد شد شرط چہار و دہم حدود ملک لاہور بدون صلاح و اجازت  
 سرکار انگریزی تبدیل نخواہد شد شرط پانزدہم آنکہ در امور داخلی  
 در بار لاہور سرکار انگریز برآمد اخلت نخواہد بود ولیکن اگر در کدام امر ہجرت  
 صاحب رجوع باین سرکار خواہند کرد لواب کورنر جنرل بیاد از راہ  
 خیر خواہی و ہوا خواہی شان دست انداز خواہند شد

بیت

بیت

بیت

بیت

بیت

بیت

بیت

و بنا بر این نسبت و ہجرت مارچ سنہ حال لارڈ صاحب بہادر در کتب ادبیہ تشریف فرما شد

تشریف فرشته در باطن عام گردید و بعد ملاحظه چنانچه در مقام جالند بر طرف کوه شک  
 نهضت فرمود و در آنجا که نامش **دوم** معروفه است و چهارم **ماح** سه الیه  
 یغما بین سرکار انگریزی **در شهر لاہور** ششمین دفعه چون در بار لاہور  
 در خواست داشتن فوج انگریزی در شهر لاہور برای حفاظت ذات محاراجه صاحب  
 سحر است امرای دربار و شهرتانو کرد و تیار شدن فوج جدید از نواب کور زجر لاهور نمود  
 نواب بمحاب در خواست مذکور را قبول فرمود و درین باب این عهدنامه ششمین دفعه  
 در **شهر لاہور** آمد و **در آنجا** که در بار بود و نیز در فارسی ترجمه نموده در نیاجت نمود  
**تفصیل و فعات پیشگامی که در عهدنامه و میند**

**دفعه اول** لارڈ صاحب فوج انگریزی که برای حفاظت دربار لاہور نواب  
 خواهند داشت مامور خواهند فرمود و بعد ماه دسمبر ۱۸۴۶ عیسوی که درین زمان  
 فوج جدید لاہور تیار خواهد شد حکم برای برخاستگی فوج خود خواهند کرد و **دفعه**  
**دوم** چون محاراجه دلیپ سنگه رجب خوشی خود در خواست نیسانی فوج انگریزی  
 در شهر لاہور کرده بود لهذا اخراجات چنانچه فوج و تیاری مکانات برای فرار آن  
 و نه محاراجه صاحب موصوف خواهد شد و سوا می ازین هر خبر حکم از نگهبان شدن فوج  
 مذکور در سرکار انگریزی بیفتد محاراجه صاحب آزادام دام خواهند داد و **دفعه**  
**سوم** محاراجه صاحب فوج جدید خود را زودتر و در آنجا که اطلاع آن بویکل انگریزی  
 میگردد باشند و **دفعه** چهارم در سعاد مذکور محاراجه صاحب فوج خود را نوکر  
 و از نوبت از نوبت گذشتن معاد مذکور فوج سرکار انگریزی برخاسته خواهد رفت  
 و **دفعه** پنجم حقوق جاگیر و اران که از خاندان محاراجه رنجیت سنگه و کهرنگ سنگه و شیر سنگه  
 از نسل سید ازید در سرکار انگریزی ملحوظ خواهند شد و جاگیرهای کسانیکه در ملک و آب و فوضه  
 نخواهد بود و صاحبان و معان خواهند ماند و **دفعه** ششم سرکار انگریزی تفصیل خیرین

در  
 در  
 در

دفعه

دفعه

دفعه

دفعه

دفعه

دفعه

و قعه

و قعه

نقص حیات

و قعه

و قعه

و قعه

و قعه

اگر در ملک مفوضه خواهد نمود باید که کار گزاران مہاراجہ صاحب در آن اعانت و  
 کنند و قعه ہفتم سرکار لاہور را ہر قدر سہاب از اہل حیات مفوضہ سونہی  
 بتوت نہ کار باشد آنرا اطلاع نماید اگر سرکار انگریزی را بعض ازان سہاب مطلوب  
 خواهد بود گرفتہ قیمت آن در سرکار لاہور خواهد رسانید اگر سرکار لاہور را دہد فروخت  
 آن سہاب بجای دیگر و ہشتہ باشد بفروشد مبالغت آن نخواہد شد ملک سرکار انگریز  
 درین امر دوستان خواهد نمود و قعه ہشتم از جانب برودہ سرکار امین و شتر منور  
 کردہ شوند تا فریقین جد و ملک مفوضہ را معین کردہ و ہنہ نقل عمد نامہ فیما بین  
 سرکار انگریزی و مہاراجہ کلاب سنگہ شکل برودہ شرط مر قومیہ و از  
 مارچ ۱۸۵۷ عیسوی بنا بر خد و از دہم مارچ سنہ مذکور تا اب کورنیز این ہمارا لاہور  
 بطرف امرت سر شریف فرستادند و در آنجا رسیدہ کلاب سنگہ را خطاب مہاراجہ  
 دادہ رئیس ملک جوڈیسرہ بالا استقلال ساختند و ہما نجا امین عبد نامہ متفقین برودہ  
 شرط فیما بین سرکار انگریزی و مہاراجہ کلاب سنگہ زب کر دیدہ شرط اولی  
 سرکار مدوح مہاراجہ کلاب سنگہ و اولاد او را کہ ذکر ہم شدنہا بعد شل نام  
 ملک کوہستان کہ جانب مغرب راوی و طرف مشرق رود حشو و قعت  
 تفویض کرد و این ملک یک حصہ است ازان ملک کہ مہاراجہ دلپ سنگہ  
 در سرکار انگریزی تفویض نمودہ اند شتر ط و دم در حد شرفی این ملک  
 امین و کشن برای تعین حدود آن از طرف مہاراجہ کلاب سنگہ و  
 سرکار انگریزی معین شوند شتر ط سوم آنکہ بعض این ملک مہاراجہ  
 کلاب سنگہ بفتا و پنج لک روپیہ نانک بنابی در سرکار انگریزی دادن قبول کرد  
 منجملہ آن میت و پنج لک روپیہ قبل از ماہ اکتوبر در سرکار انگریزی داخل نمایند  
 فقط شرط ہما بر م آنکہ حد ملک مہاراجہ کلاب سنگہ بڈن اطلاع کردہ اگر پیشین



و چون به شد شرط پنجم آنکه اگر که ام تنوع در بار لاهور شده  
 کلاب سنگه واقع شود و چهار راجه مذکور آن مقدار در سر کار انگریز  
 رجوع نماید درین صورت هر چه صاحبان انگریز بخواهند چهار راجه مذکور را قبول  
 منظور گردین خواهد شد شرط ششم آنکه چهار راجه کلاب سنگه و اولاد او قرار  
 می کنند که اگر فوج سرکار انگریزی برای مقابله کدام دشمن در ملک او شده بکدام  
 سمت برود باید که منع فوج خود معین و مددکار فوج مذکور خواهد شد و ششم  
 آنکه چهار راجه کلاب سنگه قوام می کنند که با کدام انگریز و یا با شده ملک  
 که می خواهد باشد کان فرنگ تازیانی مجازت سرکار انگریزی ملازم خود تمام  
 شرط ششم آنکه چهار راجه کلاب سنگه قوام می کنند شرط پنجم و ششم معین  
 مندرجه بعد از اول که فیما بین سرکار انگریزی و دربار لاهور شده است  
 منظور و پنجم دشت شرط پنجم آنکه هرگاه کدام دشمن بر ملک چهار راجه صاحب  
 حمله و پوشش کند سرکار انگریزی مدد او خواهد کرد و شرط دهم آنکه چهار راجه کلاب  
 برای تعظیم و تکریم سرکار انگریزی بر خود لازم کرده اند که در هر سال یک آب و  
 دهنند و پیش که از موسی آن شال می بافند و سه زوج و دوازده نذر سرکار موصوف  
 خواهیم کرد فقط و بیست و یک قیام فوج انگریزی در لاهور شالچی عریض جهت آمدن  
 گردون سواری صاحبان فوج و توپخانه تیار شود و شال سنگه وزیران پیش اطفاخ و سال  
 چهار راجه آب سنگه کیصد بخا طخل را موقوف کرد و یک اخبار نویس هر جمعه که وطن مقام بود  
 چهار راجه کلاب سنگه است مقرر نمود تا احوال شال و زنی آنجا بحضور رانی صاحب نوشته باشد  
 و یک سنگه برای شش و یک دو آب یعنی دو کالت مقرر گشت و بیست و یک جام لاج  
 ضلع بالیا نجله جا که هر چند سنگه کالیواله که در جنگ اخیر شده در سرکار انگریزی ضبط گردید  
 و راجه لال سنگه بر پیش یک نشی را نجال داشته و یک فرشیاز که در لشکر بسیار بود و مذکور



ساخت و دیوان اجداد بسیار شاد و گنجی سپاری برای بندوبست مرصحات و خدمت  
 و جان لاریس برادر میر لاریس اجنت که در دو آب گشته اند از چهار محله راضی و  
 مجتهد و دلی طلبه است و در تربیت و چهارم با ذکر لاریس صاحب الدبیانه و شریف و  
 و بار عام نمودن سکبان ذمی عزت و جمع را جمعی آن نواح را بملازمت خود شرف  
 و به نسبت راجه پیا له ارشاد شد که اهل بیان سرکار انگریزی از خدمتگزاری و خدمت رسانی  
 شما بسیار راضی و خوشنود است و حکم شد که بوقت آمد و رفت راجه مذکور در لیکر انگریزی  
 بازده آواز توپ بتقریب سلامی سر شده باشد و قدوسی ملک هم جلدوی حسن خدمت  
 راجه مذکور عطا شد و حصار در بار عزمی که در راجه لا دوه که با قیج سکبان شریف  
 با افواج انگریزی بکنید در حق خود بسیار کرد و آنچه از بی اعمال خود و عید و راجه نایب  
 که در جنگ شریک سکبان بود در بار آمدن نیافت در مین فرد گورث را بزرگ عنایت  
 خطاب را بجای عنایت شد و همچنین دیگر سرداران و در بیان جلدوی حسن خدمت از  
 ایشان درین مهم نسبت سیرکار انگریزی بمل آمده بود و یافتن خلعت خطاب منزه و شریف  
 در بیان فتن و دود و پنجاه و شش ضرب توپ سکبان که در جنگها  
 بدست افواج انگریزی در آمده بود و در بطرف کلکته بموجب حکم لاریس صاحب  
 بهادر دود و پنجاه و شش ضرب توپ که بجله آن دود و دست ضرب را بهادران فوج  
 انگریزی از سکبان در جنگ انرا ع کرده بود و دوسوی و شش ضرب را بهادران حمل شدن  
 فوج انگریزی در لا بور عده طلب مهابه راجه دلپ سنگه و او را با تمام خدمت گویه نکال  
 از راه خشکی روانه کلکته شدند در اثنای راه بر شهر شرقی از دلی اگره و آله آباد و کانپور  
 و غیره که میر رسیدند آنهمه توپها را در سیدانی وسیع بترتیب صفت سهاده بیکر دند  
 و برگاه جمیع صاحبان انگریز و مردم آن شهر از وضع و شرف برای تماشای آن فوج پیا فوج  
 میشدند یکی از صاحبان انگریز با و از بلند میگفت که دود و دست ضرب توپ ازین توپها

ازین کوچه پنج انگریزی نوچه را یک مقام مکی و قیصر چو اقبال و سحر و ان در  
 مدت شصت روز از کلبه ای گرفته است و سی و شش نفر از دربار لاجوردی را یافته  
 و کسی از دین نزدیک رقص این نوچه ها وقت تا شکر کردن منع میکرد بلکه بخوبی ملاحظه  
 میکنند که مردم کشته بر توپ را بخوانند و نقل آن میکردند و همین طریق وضع این  
 نوچه را بکار بردند و از انجا بار کرده در لندن خوانند و در غرض از نمایش نوچه این نوچه ها  
 شهرت را لاجوردی بکار بستند و باین طریق در لندن و در تمام اناس که از کشته  
 هم درم بود و در این خفته شکل کسانان که از کلبه حجاب می آمدند و از حقیقت حال اینهم معلوم  
 که در مطلع خود غلبه بکمان را بر فوج انگریزی زبان زد کرده بودند بشا چه این نوچه ها  
 دریافت کردند مضامین کند که هر یک نام جمله اجه بخت سنگه و کبرک سنگه و سرکار خاصه  
 و غیره و سال نیاری در نظم و سرگنده است دریافت کنند که سر سر غلبه و حضرت فوج انگریزی و  
 هریت و مغلوبی بکمان درین بخت باشد و آنچه در عوام بر عکس آن شهرت یافته بود سر سر فوج  
 بی اصل است و در فرستادن نوچه های مذکوره از همین کردن خیال و الوت زکاوان و کانیان  
 و خلاصان و غیره عله و غله و سپاه انگریزی و از همراه بودن صاحبان انگریزی و صاحبان  
 بنابر این سرکار گیتی بصرف در آند کونید اگر چه در اینده از همین شدن فوج انگریزی  
 در لاجوردی با من و امان لاجوردی و اطراف حاصل شد که زبیداران و مالکداران بریت  
 حال شصت سر کلبه و غله و اطراف شصت سر شورش برداشته بودند باری باله  
 بحسن مزبور و بفرستادن افسران مع فوج انگریزی و اطراف ملک پنجاب و روستا و ضلع  
 و اطراف دور دست موقوف گردید و جمیع رعایای ملک مبارجه لیب سنگه و مبارجه لیب  
 و اطراف او ای خراج حاضرند و اگر کسی از آنها آید و مرد و سرکشی خواهد کرد و از دست  
 فوج انگریزی بگریزی حال خود خواهد رسید و چون شیخ امام الدین پسر شیخ غلام محمد الدین  
 سواد عالی و معزول کشمیر از مبارجه کلاب سنگه بعد از صلح و نوشته شدن عهدنامه  
 در کابل

سبب اغوامی لال سنگه وزیر که خطوط محضی با نوشته بود علی قاده با وی چنگیز تاجد فتنه  
سنگه به قال بهال بامردم لاجه مذکور کرم و هشت و از طرفین صد بامردم شسته و جمعی  
کرو به نزد سبج لارنس صاحب اجنته به یافت حال این شروفا و یک شصیر رفت بعد طفا  
ناره جنگ و خونریزی شیخ امام الدین امیر خود را بمور آورد و شیخ مذکور بوقت رو بکار  
ظاهر کرد که من موجب نوشته وزیر در بار لا بور تا ثبات محاراجه کلاب سنگه را ملل نموده بودم  
و با آنها جنگیدم و خطوط وزیر را بجا خطه صاحب اجنته در آور و چنانچه بجا ثبات حال را بکار  
و فتنه پرداز می لال سنگه وزیر که باعث قتل صد بامردم شد از منصب وزارت معزول  
و از شهر لا بور خارج کردید و بفضل او در کاره است کابی در ریاست لا بور و ملل محاراجه  
و شهر است که بعد معزولی لال سنگه از هنر و شایسته منصب لای ایوای چهار اجبه کلاب سنگه  
تجوز کرده بود مذکور که از بس دشمنند و مال اندیش است از قبول نکرد و بخود اندیشید که اکنون  
من بنیات سرکاراگر نریزیم ملک جمو و کاشمیر و غیره ممالک که مستانی حاکم بالاستقلال نمکته مقابل  
لا بور ستمه اینقدر ملک و حکومت کافی است زیاده ازین حوصله و بهوس مزارم مرا چهر  
ست که در رعیت و فرمانبرداری رئیس لا مور بوده مورد الزامهای بر و سرکار محو و بکار  
ریاست لا بور با شتم و چون امانیان سرکاراگر نریزیم سوای چهار اجبه کلاب سنگه در ریاست  
سر داری دیگر را که دشمنند و صاحب قریه و باو بایست که شد و بی نسیانیت و بدون عدالت  
و مکرری انجام امور ریاست لا بور و نظام و در خصوصاً درین ایام که رئیس آنها صغیر و  
نامانع است نیافتد جناب لارنس صاحب و سبج لارنس اجنت لا مور را تا رسیدن چهار اجبه کلاب  
بعد بلوغ بر منصب وزارت انجام مقر و امور فرمود مذکور این امر و قعی است بعین که اکنون  
جمع امور ریاست لا بور بی شروفا و بخوبی انجام پذیر شود و تعجب و تصرف و بی انتظامی  
هم دران سرکار نشود و احدی از سرداران و فسادان فوج لا بور بر شورش و فساد  
نخواهند برداشت تفصیل کتبه سی و هشت ضرب توپ منجمه توپهای سی

تو پیکاری که آن که از لایمور بگفته رفته اند و از نظم آبی بر هر یک توپ گفته بود  
 دش توپ از آن خرد بسیار خوب صورت و بر تختهای بر یک اقسام کلکار می گشت  
 و بر یک بر یک نقوش بصفت کاری عجیب نقوش بود و از آنجا که یک توپ خاص مباح  
 و یک سکه باطل از فقره جنال بود کتبه توپ اول اکال بهای نظم قوی طالع  
 شاه بهر یک سکه نمک راز بر کرده چرخنگ که هر یک سکه شتراده عالی مکان که دانا  
 گوران بود و او را فتح جنگ شد در زمانی تیار که عجبده صد و بود شتاد و چا  
 محمد ملین توپ شد رای سکه که در جاق نشانیست او بید رنگ بوجب صلاح لاله  
 و یک سکه یزدی غلام بنی گفت تاج و دار و خطا کرد و ترا کیر تاج پنج ماهه که سبت ۱۸۸۴  
 و سواي این عبارت چیزی در شتر ستر کنده بود کتبه توپ دوم نظم جوار در باحان  
 و دل بسی داغ کهن دارم که هذر کن ای رفیق از من که آتش در دهن دارم قطعه ای  
 توپ ز نواب نامدار در رستی و پرستی خود یکانه آذر در دمی و شیر شاد می گشت  
 ماری و مهره دار و صاحب خزانه سرکار نواب محمد ثعلبی خان بهادری صفه جنگ شکر  
 النوی همش که یکن بوزن یکصد و ده من کوله مقدار و من باریت نصف از کوه  
 حزن کتبه توپ سوم توپ سی بان برون بابت شتا هولی طول بی ال العدم  
 ۱۳۴ دی و بعض عبارت در شتا ستر بود کتبه توپ چهارم سری اکال بهای  
 نظم سبت این توپ مصطفی رام باصل کف شست و نصرت نام ضرب آتش فشان  
 و بهر شزار صبح اعداز دود او چون شام سبت کتبه توپ پنجم بفضل اکال  
 بهای از حکم پادشاه رعیت سکه بهادر ملند اقبال توپ جنگ بعل با بنام جواهرل کارخانه  
 صوبه سکه ساخت دار السلطنه لایمور سبت ۱۸۸۴ دعت سردار شت سکه کتبه توپ  
 ششم بفضل سری اکال پور که جی از حکم رعیت سکه پادشاه بهادر ملند اقبال ز سکه کمی  
 کارخانه دار السلطنه لایمور با بنام جواهرل سبت ۱۸۸۴ عمل پیران بهادر سکه کتبه توپ هفتم

بفضل سری کال پور که جی مهاراجه رنجیت سنگه بیا در دام که سلطنته سری صاحب  
 اد بهراج دنا ضرب موسوم نصرت بان حسب الامر اقدس در ۱۸۹۷ از راجه کبراجیت با تمام  
 صاحب رطلو طرت ظاطون غلنت موشو ثوالیر جنرل کورث صاحب بهادر رنجیت سنگه  
 کتبه توپ ششم هین توپ چری در شاه شری نوشته است کتبه توپ  
 بهم فضل کال از حکم پادشاه رنجیت سنگه بیا در بلند اقبال توپ شش بان به تمام  
 کارخانه صوبه سنگه دار سلطنته لاہور شش دخت سردارنج سنگه کتبه توپ  
 و بهم فضل کال از حکم پادشاه رنجیت سنگه بیا در بلند اقبال توپ بان به تمام جواہر علی خان  
 صوبه سنگه ساختار سلطنته لاہور شش دخت سردارنج سنگه کتبه توپ یازدهم  
 بفضل سری کال پور که جی مهاراجه رنجیت سنگه بیا در دام که سلطنته سری صاحب  
 دنا ضرب موسوم نصرت بان حسب الامر اقدس در ۱۸۹۸ از راجه کبراجیت با تمام صاحب  
 ارطلو طرت ظاطون غلنت موشو ثوالیر جنرل کورث صاحب بهادر رنجیت سنگه کتبه توپ  
 و وارسم موجب حکم حضور فیض کجور سنگه صاحب تراج خالصه پادشاه رنجیت سنگه جیو  
 دام اقبال با تمام سیان فاکش قلعہ مبارک لاہور توپ دیوان لاله سونی رام در اقبال  
 نیارند شش اسم توپ پنج جنگ علی محمد دیا کتبه توپ سیر و بهم بمقتل سری کال  
 پور که جی مهاراجه رنجیت سنگه بیا در دام که سلطنته سری مهاراجه صاحب بهراج در شش  
 از راجه کبراجیت دنا ضرب موسوم نصرت بان حسب الامر اقدس علی حضور انور  
 در شش با تمام صاحب رطلو طرت ظاطون بنان شبر ثوالیر جنرل کورث صاحب بهادر  
 و عید کا بجس خدمت فضل علی کیدان شاگرد صاحب مدوح بیا در رنجیت سنگه کتبه  
 توپ چهار و بهم بفضل سری کال پور که جی مهاراجه رنجیت سنگه بیا در دام که سلطنته  
 سری مهاراجه صاحب اد بهراج در شش از راجه کبراجیت دنا ضرب موسوم نصرت  
 حسب الامر اقدس علی حضور انور در شش با تمام صاحب رطلو طرت ظاطون بنان

کتبه  
 کتبه  
 کتبه  
 کتبه  
 کتبه  
 کتبه  
 کتبه

قلاطون بن شوشو الیرجزل کورث صاحب بباد و رعید کا بحسب خدمت فضل علی کمال  
 عا کرد صاحب جمیع غیرت لقمه توپ یا نیز و سهم ارب سہای و پیکر  
 را توپ سنگ کل تیار شد نہایت کتبہ توپ شاز و سهم نظم است این توپ زر کا  
 دوران آردم خود شزار برق نشان بیک آواز خود کند آگاہ بخت دشمن چود و دوش  
 سیاہی غنیمت جو جنگ زمین سب نام گشت تضرع در عہد پادشاہ نجیب  
 بہادر توپ سردار لاکھ پورانیہ باہنام منی و لیا و سبقت علی سب توپ سہار و سال کپڑ  
 و نہایت دشت و دشت تمام یافت کتبہ توپ سہم فضل سری کال پور کہ جی از کرم  
 پور شاز و لاکھ پور توپ شوی کبی کارخانہ دار لاکھ پور باہنام جو اہل سنت علی سب  
 سہار توپ کتبہ توپ سہم ضرب رام بان فضل سری کال جی امید پادشاہ  
 جہد شترخان کرن دوران جہاد جہاد ہراج رنجیت سنگ بہادر خلد اسد کہ مقرب بار کا  
 صاحب در کاہ خاص خاص غازی سردار خوشمال سنگ سبقت کپڑار و سبقت و نو و جی  
 سلطان کپڑار و دود و دچا و چار پوری باہنام باکبی خان توپ ریز تیار کیا کتبہ  
 توپ نو و دسم اول برین توپ خدای از انگریزی کند ہست نظم فضل کمال  
 و لطف کو بند سنگ و از حکم شاز و دکنور نہال سنگ شد توپ نو طایفہ جنگ شد پسند  
 منصوب توپخانہ جرنیل تیج سنگ ضرب سورج کمی ساخت لاکھ پور ۱۸۹ کتبہ  
 توپ سہم فضل علی نظم ارسال کروانک لطف کو بند سنگ و حکم پادشاہ بہادر  
 رنجیت سنگ نظم شد توپ نو تیار عدد و کوب و دوران منصوب توپخانہ جرنیل  
 تیج سنگ ساخت دار لاکھ پور کارخانہ صوبہ کتبہ ۱۸۹ کتبہ توپ  
 بہمیت و سہم فضل سری کال پور کہ جی مہاراجہ رنجیت سنگ بہادر دام کہ و لطفہ سر  
 مہاراجہ و ہراج ہوا ضرب موسوم اندر بان حسب لامہ شرافت ۱۸۹۲ از راجہ جہت  
 باہنام صاحب اسطوفطرب قلاطون غنیمت مویشو شوالیر جرنل کورث صاحب در نجیب

کتابت توپ بیت دوم برین توپ که از آئین است از کعبه خدی کندی کند  
کتابت توپ بیت سوم برین توپ آئین چیزی از حد و اگر نری نوشته کند  
کتابت توپ بیت چهارم کتب ۹۰۲ است حضرت مرتب ساخت توپ که در  
مثال برین رد سالی آئین ایملک امام الدین بهادر خطابی شاهانه شاهی کندی  
کتابت توپ بیت و پنجم اول قدری عبارت شاستری نوشته است  
سهای سحر راجه سویت سنگ کتب ۱۸۸۸ کتب توپ بیت و ششم فضل اکال از حکم  
پادشاه و غنیت سنگ بهادر بلند اقبال توپ ۱۸۸۸ بان با تمام جواهر بل کارخانه صوبه که خا  
لاهور کتب ۱۸۸۸ کتب توپ بیت و هفتم اول چیزی در شاستری نوشته است  
اسم این توپ از سر کار عالی جنگ بیت تحریر تاریخ کتب ۱۸۸۸ کتب توپ  
بیت و هشتم برین توپ تمام عبارت اگر نری خوشه کند و بود کتب توپ  
بیت نهم برین توپ نیز بیان عبارت توپ سابق و بان نمبر کند و است  
کتب توپ سی ام فضل اکال پور که جی از حکم پادشاه و غنیت سنگ بهادر بلند اقبال  
توپ جوالاکی کارخانه دار السلطنة لاهور با تمام جواهر بل کتب ۱۸۸۸ اعلی لاهور کتب  
کتب توپ سی و یکم فضل سری اکال پور که جی از حکم پادشاه و غنیت سنگ بهادر بلند اقبال  
توپ خالصه لاهور کارخانه دار السلطنة لاهور با تمام جواهر بل کتب ۱۸۸۸ اعلی لاهور کتب  
کتب توپ سی و دوم فضل اکال از حکم پادشاه و غنیت سنگ بهادر بلند اقبال توپ نمون  
در کارخانه صوبه سنگ دار السلطنة لاهور کتب ۱۸۸۹ درخت پنج سنگ کتب توپ سی و سوم  
برین توپ عبارت شاستری کندی بود کتب توپ سی و چهارم فضل اکال پور که جی از  
حکم پادشاه و غنیت سنگ بهادر بلند اقبال توپ شیورش بان کارخانه دار السلطنة لاهور با تمام  
جواهر بل کتب ۱۸۸۸ اعلی لاهور کتب توپ سی و پنجم  
فضل ری اکال باقی عبارت چنان شکو که بود که خواند و بنیشت کتب توپ سی و ششم



افضل گردانك و ملك كوندنك از حكم پادشاه بهادر خيت سكه شده توپ نوتا

سكه و خوار بريت بان منصوب توپخانه سرداچ سكه سبت ۸۹۰ كميته توپ سى

بهكم بفضل سرى اكال پور كه جى ضرب رام بان بهباد شاه حجه جده شتر زبان كند

دوران چهار جاده دراج خيت سكه بهادر دام اقباله حسب الحكم مقرب بايك ايلطاني مصفا

ر كا و ناصر الحسن خافاني سردار خوشحال سكه در سبت كيزاره و ششصد توپ كبراجه مطبق

كيزاره و دو صد كبرجاه و چهار سجه به باهتام باكي خان توپ ريزيا رگنايد لقمه توپ

سى و ششم برين توپ جزى بخت بندى كنده بود كمر چندان شكوك بود كه خوانده شد

سده سال در انگرزى اين بود ۱۷۹۸ و بر توپ ۲۸ و ۲۹ عبارت در انگرزى خست

كنده بود درين عبارت نام پادشاه رخت سكه و سه انگرزى ۱۸۳۳ عسوى دورى

باقى احوال ياست لامور كه زباني مردم معتبر و ثقات سماعت سوده

گويند راجه سوحيه سكه وقت فضا كردن زمينه به طراوت امانت در سر كار انگرزى داشته بود

بفضل مهاراجه كلاب سكه برادر راجه متوفى مذكور دعوى آن زر كرده چنانچه دعوى حقيقت

آن نيز بپايه ثبوت رسيد سر كار موصوف آن امانت را در معاف و پنج لك و پيه بهوشك

كوسه باني از مهاراجه مذكور طلب مبدشته عجز اكره كفتند و مشهور است كه هرگاه مهاراجه

شير سكه در ملو اى سكه ان شته شد مهاراجه دلسپ سكه را بر سنده رياست لا بهوشانيد

والده صاحب و شازاد مختار كه مدد زيرا كه مهاراجه مذكور صغير است را نياضا خيه باني لال سكه

برو حقيقى خود زاناب وزير مهاراجه دلسپ سكه ساخت اجه لال سكه را كه اين امر ناكوار خاطر بود

در پي دفع بهاني لال سكه كشته آخو را از غدر و قرب قتل گنايد و بجاي خود وزير كرد چنانچه

در وقت جنگ سكه بان با فوج بكاشي همين لال سكه بر نصب نارت لامو منصوب و دو دره كيه

در سب لدميان و فيه و زور موجود بود و سبب جنگيدن سكه بان با سر كار انگرزى چنانچه

مى كند كه سبب عبور كردن سكه بان از شهر لامور باين طرقت شده و بعد از اضلاع و ملاقات



که در عمل لا مورد و قریب چهاونی له بیایه و فیروز پور واقع مثل ~~مهری~~ و دوم ~~مهری~~  
و کوشت عیسی خان و قلعه کهو که در هر ی پیش است فیما بین کمان و مردم ~~مهری~~ و ~~مهری~~  
و انواع فساد و جنگها بر پخته نوبت کشت و خون بر رسیدن باران ستر برات ~~مهری~~  
که حاکم فل علاقه له بیایه و غیره سرکاراگر نری بود بحضور نواب که از حجاز ~~مهری~~ و ~~مهری~~  
رو پوزت نموده رای خود نوشت که اگر این چند علاقه لا مورد که قریب چهاونی ~~مهری~~  
طریق تبلیغ واقفند و جمع آنها را تا پنج ملک و پیه نیست اگر کدام صورت ~~مهری~~ و ~~مهری~~  
بطریق معاوضه با ملک دیگر از آن سرکاراگر نری خواهد بطور تمهید و ستا جوی ~~مهری~~ و ~~مهری~~  
بیاید تا آد معرفت کمان علاقه لا مورد و عمل سرکاری با کل موقوف و مسدود کرده ~~مهری~~ و ~~مهری~~  
تقصیه فساد شود و گویند جناب لار و صاحب احسان ای کشن مذکور نموده ~~مهری~~ و ~~مهری~~  
حال انوشه استمر اج تبدیل علاقات مذکوره نمودند بین ~~مهری~~ و ~~مهری~~ سرکارا ~~مهری~~ و ~~مهری~~  
علاقات ملکی دیگر از سرکاراگر نری بگیرد و یا از خروج آن سال سال از سرکار مذکور گرفته ~~مهری~~  
را نصیاحه والده رئیس لا مورد در جواب آن بحضور لار و صاحب نوشت که نظر کجایی اتحاد  
قدیمه که فیما بین ~~مهری~~ و ~~مهری~~ از عهد مهاراجه بنیت سنگه بکشته باشی ثابت و متحقق است تا بدادن ~~مهری~~  
بنابر مصلحتی که بدان ایارفته است کجا ~~مهری~~ و ~~مهری~~ ایام بهر صورتیکه سرکاراگر نری خواسته باشد ~~مهری~~  
و در عمل و دخل خود دارد و بشرطیکه فوج خالصه هم درین امر راضی گردد و زیرا که من بالفعل ~~مهری~~  
رضا فوج مذکور هست یار در امری از ~~مهری~~ و ~~مهری~~ حال ~~مهری~~ و ~~مهری~~ آن بر آن صاحب ~~مهری~~  
ظاهر است و در همان ایام فوج خالصه دریافت انجیل که را نصیاحه بدادن آن ~~مهری~~  
در سرکاراگر نری رضیت در کمال غنچه و غنچه و موجب اتفاق در همان ~~مهری~~ و ~~مهری~~  
و کند تخفیف بها و برای ملاحظه چهاونی گنبد له بیایه و فیروز پور و هم بحسب نظام ~~مهری~~  
در ایامی ~~مهری~~ و ~~مهری~~ سابقه که در هر ی پیش است ~~مهری~~ و ~~مهری~~ بر دهنده کمان ~~مهری~~ و ~~مهری~~ شد که ~~مهری~~  
حاکمان ~~مهری~~ و ~~مهری~~ سرکاراگر نری بر حسب جازت و ستر ضایع را نصیاحه برای عمل و دخل ~~مهری~~

در این زمان که از این شهر که از راه نادانی و خود سری بی آنکه حقیقت حال را در بین  
 مردم بگویند و ادبیت هزار سوار و پیاده و مع توپخانه سنگین و دیگر آلات حرب و عمل را راگزینی  
 شروع نمودند و نیزه و فیت فاسد و بناست عهد سنگی با خود کشیدند و این  
 مردان را بر یک نیزه بست یافتند و خواسته بودند که بعد غالب آمدن برفوج آن  
 را از آنجا که از آن سوار و فیل کنند و سپهرش را بر داشته و دیگر را بر ریاست مامور نشانند  
 که بهر و ابر که اندیشیده بودند قدرت یافتند و از هر طرف خائب خاسر گردیدند و تیر گویند که  
 سکه های آن پنج ساله بعد جنگ دوم با سوم که مغلوب بهنرم شده بود در خیال کردند که این جنگ  
 و بنای مامور در واقع متر برات فتن کشش است بهر صورت که ممکن باشد رفته آن صاحب را  
 بایکشت پس پنج سوار کجبان بدین راه در قاصی رسیدند که در آنجا صاحب کشتن در میان حلقه  
 جبار صاحبان را گریز بود اول با و از ایند پرسیدند که فلان صاحب کجاست با او کار می آید  
 و آخر آن صاحب را شناخته دو سوار برق و ابر روی پورش کرده و بصر بهای شمشیر  
 کشش را کشند و خود هم از دست دیگر صاحبان مقول گردیدند که اگر خیال و فعیست از جهالت  
 یک کشتی این فتنه لعین نیست و سابق ازین اکثر سرداران سکه در مقام امرت سر که جای تیره و  
 پرستگاه سکهان است سکونت میدهند و لا بهر مقام فرودگاه لشکر خست سکه بود و آخر  
 رئیس مگور آزاد را را یاسته خود ساخت و قلعه و عمارات تعمیر کرده سلاطین بمبوریه سکونت میکرد  
 و در میان امرت سر و لا بهر قلعه است پنج گروه است مردم شب مانده از امرت سر و لا بهر  
 سر و لا بهر و پانی له بیانه و غیره و پور بر و بر کناره شش تلج و قهند و دریای مگور سر حد  
 سرکا راگزینی و سکهان است و فاصله در میان له بیانه و غیره و پور چهل و یک مگور است و ملک پنجاب  
 در میان پنج دریا واقع است و لهذا آنرا پنجاب گویند دریای اول آن که جانب شرقی پنجاب است  
 تلج است دوم دریای بیاض سوم راوی چهارم پنجاب پنجم جلم و در میان این پنج دریا  
 چهار دو آب اند در میان دو آب شرقی که در میان تلج و بیاض واقع است چهار وانی جانند

بیان بجزایر

بیان بجزایر

فرار یافته و در دو آب و دوم که در میان دریای بیاس و روسیه و سیاه دریا و چاهانی واقع و از آن مان که فوج انگریزی در آن ملک فتنه است دم آنجا از ایل و بار و بارش بر داشته بودند یکی حبیب اینکه در مسیت و کیم باج ۳۴ عیسوی پیرهای گوز و لایبی که در آنجا قلعه بود بر یک حفاظت شهر ستاده پنهان میزدند که در آخر روز گاو و آن از چاهگاه برشته میبار قصد رفتن در شهر کرد و یک کس گور که بر پره خود مسلح استاده بود و گاو و آن از فتنه بیات اجتماعی مانع شد تا به دم آیند و روز در میان دروازه بدین جانوران ضرب شد چنانچه یک کاه بلا قصد اراده از دست او کشته شد مردم شهر که همه نبود بودند و گاو و آن را بید کرده آماده بلوا شدند و میر لاریس اجنت دومه صاحبان دیگر نیاید به با قصد رفتن در مقام بلواند و نام و کاری از شرف و فساد باز دارند آن البهان از هر چهار طرف بر صاحبان شک و دزد چنانچه بسیار اجنت و یک کپتان از شک فی شان زخمی خفیف بر چهره و اطراف برداشته بر یکا بنهای خود پس آمدند و فوراً اجنت سواران انگریزی برای سزای و گرفتار کردن بلوانیان رسید صاحب اجنت بمقتضای انشندی عمل بر بادی آگاه فرموده سواران گفته فرستاد که ببالا از از دور ترسانیده متفرق سازند و قصد گرفتاری زد و خودشان نمایانند زیرا که سزای ایشان موقوف بر تجویز راجه لال سنگه وزیر است روز دیگر اهلکاران در بار لاهور کسانی که سب بلوا شده بودند بضرر شلاق و بهم بغض و اخذ جرمانه قرار واقعی تنبیه و کوشمال ساختند و سب بلوای دوم این شد که بعضی سپاهیان سلاطین کتیب حاضر برای مقرر کردن یکد و دکان بقر قصاب فروخته شدن گوشت گاو و در بازار چاهانی آنجا از صاحب بشتر اجازت میخواستند صاحب صوف اجازت آن داد و سکبان باشند همانند بر این امر بسیار ناراض شدند و میخواستند از ایشان نزد صاحب موصوف رفته برای موقوفی دکان بقر قصاب را ایجاد خوشت دزد صاحب فرمود این درخواست شما بجاست زیرا که در بازار لشکر انگریزی شمارچه پروکاست و بودند این چنین دکان در فوج انگریزی برای گورهای ولایتی بر ضرورت کجاست که سب

سبب عدم تنوری در غایت افروخته و در ششم شده چوب سنگ دن بر مردم آنجا  
 که به صاحبان اگر نیز شروع کرده و ساعت بساعت مردم بقوم شان فرا می شده  
 بواسطه عظیم بود و چون چند کس از سنگ چوب آنها مجروح گشته سواران حاله اکثر  
 در حیره بوجب ایامی صاحب کشتزار آنجا قریب صد و صد کس را گرفتار کرده قید کردند  
 بانی بواسطه آنکه که بخت رفته بود و بدست نیامد و اکنون چند دکان بقصر قصابان و چکان  
 جالند به مقرر شده اند که گوشت گاوی تلف و علانیه در آنجا فروخته می شود و نیز گوشت برکاه  
 لار و صاحب بهادر در امت سرتر شریف بودند کلاب سگ به شادمانه گوشت کا و در میان  
 بازار حشمت سواران کوره ولایتی بهر کلاب لار و صاحب مدوح بوجب تعصب بهر خود  
 بسیار رنجیده و طعنی خاطر کرده و از فرط بیخ و ملال بهانه یاری سواران را بختی لار و صاحب  
 حاضر گشت آخر عند اطلب حاضر شده عرض کرد که در مذبح ماسکبان کا و کشتی بسیار  
 ممنوع است مقتدایان مادرین باب نوشته اند که هر سگ کا و راکشته و با گوشت آزار پیدا  
 و حبست که بشرط اشن قدرت کشنده کا و راکشته کا و فرج کند و یا خود را بکشد امرت  
 از قدیم پستگاه سبکان است مردم این مقام را بسیار تعظیم و تکریم می کنیم و لهذا امر را که مذبح  
 مذبح ما باشد و از آنجا دیدن نمیتوانیم لار و صاحب فرمود آنچه شما گفتید درست و ما حفظ  
 مراتب خصوصاً پاسداری مذبح و دین هر یک قوم مرکوز خاطر و ملحوظ می باشد که این امر که  
 شما شکایت آن کردید در اینجا مجبوری بعمل آمده زیرا که خدای مردم ولایت ما گنبدت و از کار  
 سبب و ولایتی بر و ز داده میشود کلاب سگ گزارش کرد اگر بجای گوشت کا و گوشت بز و میش  
 از سر کار بفرج ولایتی عنایت شود قباحی ندارد و ارشاد شد این قدر بز و میش در سفر و مهم از گنبد  
 میرسد و علاوه دو چند سه چند صرف در گوشت بز و میش خواهد افتاد و مراکز مذکور عرض کرد که  
 بهر بانی آن مجتبی رزان نموده است هر قدر که در فرج ولایت متعینه امرت سرتر شریف  
 بهر خدمت روان بنده هر روز خواهد رسانید لار و صاحب فرمودند از این چه بهتر چنانچه باطل

و کلاب سنگه حکم لار و صاحب منادی در باب اجتماع کا کوشی در سهراب کوشی شد که نیند بکوشی  
یا و روز از منادی مذکور شخصی کشمیری مسلمان کا و برادر کان خود فوج کرد چون انجمن ملاقات  
شد حکم بنیاد و تهنیت آن کشمیری شد زیرا که او بعد منادی حضور رزم تک این ارسته و خلافت حکم  
حضور نمود باری سپارش بعض از تاجران عمده کشمیر قصور شمعاف و حکم کبر فتن زیر جرمانه  
از آن کس صادر شد چنانچه کا کشمیریان برای حفظ آبروی مغموم خود زجر مانده را داخل هر کار میخواستند  
و از آن سوز مردم راجه کلاب سنگه که نزد میس را بقدر حاجت در محبت سواران و ملین کوره  
و لایق میرسانیدند و میت آن از سر کاراگریزی مییافتند و بیان کثرت سپاه و  
استحکام فوج لاہور و عہد محاربه رحمت سنگه رئیس سابق لاہور  
زبان کسی که سالها سال در لاہور بودند شنیده شد که رحمت سنگه مذکور موج سوار و پیاده و  
توچانہ را از ورود و سلاح و غیره از آلات حرب و سایر اسلحہ چنان آراستہ کرده بود که فوج  
قواعد کردن ملین ہای پیاده و حبش سواران او در میدان سبب فساد شاع آفتاب  
سلاح مصقول و شفاف شان نظر تاشانان خیر کی سیکر و کونید بر کاہ کمان صاحب بارہ  
شناختن شاہ شجاع الملک بخت سلطنت کابل مقدما رستو جہ افغانان شد و انشا ہی او کہ  
ایشان مع افواج اگریزی و توچانہ در لاہور افتاد رحمت سنگه کہ در آتران بقید حیات بود بسیار  
دوستی و اتحاد کہ با سر کاراگریزی سید بہت کمانش صاحب رابع نامی فوج ہمراہی تاسہ و زور  
لاہور قیام نمائیدہ رسم ضیافت صاحبان عالی شان و مہتممین فوج بر حسب درجہ و تہیہ  
و ہم دعوت کل سپاہ با توسع و کشادہ دلی نمود و دینیت بکردار ملاحظہ سپاہ اگریزی و  
قواعد شان کرد و روز دوم سپاہ خود را از حبش سواران و ملین ہای پیاده و توچانہ  
صاحبان اگریزی را ملاحظہ کنانید ناظرین برد و فوج می گفتند کہ زرق و برق و ردی سپاہیاد  
صفائی و شفافی ساز و بران سواران و چالاکي مردم توچانہ لاہور بوقت شلک دن نشان میدادند  
و در دیگر طرف قواعد بر فوج اگریزی بود بلکہ در بعض امور سبقت و پیشی بر فوج اگریزی بود

بودند چنانچه افسران افواج انگریزی بتعلیم ارتشکی فوج سلبان نمودند و رئیس فوجی که  
 از سربازان بودند و مال غنایش بود با عمو و این فوج خود کای قصد مقابله با سرکار انگریزی کرده  
 زیرا که او خوب سید است که مداهل و غفل بسیار زن است و درین زمانه تدبیر جنگی با داری میباشند  
 باطل ولایت ختم است که بظاہر کسی از اهل هند تعلیم مردم ولایت فوج خود را از پوشانید  
 و روی خود که موضع قواعد و لشکر زنی نیار کند و لیکن بوقت جنگ هر که با داری مثل فوج  
 انگریزی بجنگ اید که در آنکه افسران انگریز بوقت جنگ بر حسب دستور بعضی سپه سوار بعضی  
 پیاده از صفوف سپاه چند قدم پیشتر مستاده میشوند و بذات خود با حریف بجنگند و سپاه  
 با تدبیر بجنگانند و سپاه ایشان بموجب قواعد و شش دای عادی را بر او جنگ در تبعیت  
 افسران خود میباشند و فوج و غیر جنگ ایشان را یکسان نمایند و بمشاهده حال افسران  
 فوج خویش از جزلان و کرنیگان و دیگر عمده داران که در وقت مقابله با حریف پیشتر میشوند  
 می ایستند شامت و دیرری در دم سپاه نیز بالضرور پیدا میشود و حسب داری و حیث  
 صاحبان انگریز در جنگ چند وجه است اول آنکه سید نند که بایان در ملک غیر مستقیم گرفته کجا  
 خواهیم رفت اگر در معرکه جنگ کشند کردیم موجب ادای حقوق سرکار که برگردن است  
 خواهد شد ویم باعث نیکنامی در قوم و ملک ما تصور لهند آگشته شدن خود در رزم برادر نه بر  
 فرار بچسبیدند و نیز هر فردی از ایشان حکیم و مجرب کار و دشمنانست بقیین میدانند که ملک را  
 نیست مگر زنده خواهیم ماند بر حسب غالب آمده و در ملک دولت او متصرف شده حکمرانی قائم  
 کرد و اگر آگشته شویم قوم ما حکومت خواهد کرد و در صورت حین در کرب و میان قوم و محبتان خود  
 از بختا تا ولایت نداشت و ترساری خواهیم برداشت و مغرول شده در خواخته و هر کار  
 خواهیم افتاد بخلاف سپاه هند و افسران آنها که در جنگ بمقابله حریف اول تصور مرکب کشند  
 خود کرده و بجو اسس کرده سر رشته تدبیر و جنگانیدن سپاه را در دست میدهند و در آنکه  
 تدبیر و غلبه حریف موت خود را استیقین دانسته پیشتر از سپاه فرار را برقرار نمیکند و فوج بهم

به نسبت فرمان خود ناگزیر راه کریمی بپایید و بمقام از حال آرستی فوج قاسم علی خان  
 مناسبت مقام مرقوم میکرد و معنی به کاه و نواب مذکور بجای میر محمد جعفر خان مناسبت  
 بنحاله و بهرام شد بود و باش خود از مرشد آباد ترک نموده در مقام موکیر به تمام فی نزدیک  
 و در آنجا کرکین خان نامی ارمنی را جنرال فوج خود ساخته سپاه توپخانه را خوب آراستگی کرد  
 گویند که فوج او نیز مثل فوج انگریزی در قواعد و تفنگ زنی و توپ دزنی و هم از روی  
 ساز و براق خوب تیار شده بود نواب قاسم علی خان مذکور با عوامی که کبیرین جوانان  
 تصور کرد که اکنون فوج بابا فوج انگریزی برابر و بلبه به پله است بلکه در کثرت از این بهرین عجز و  
 و پندار با االیان سرکار انگریزی در امتثال نزاع و میر خاشاک و حال آنکه سرکار موسوم است  
 بود و بعنایت االیان آن سرکار این چنین ایست کلاز یافته بود با محله چون بقدر طول کشید  
 و اراده جنگ مصمم نموده شش الدوله لارڈ و شترت کورنیز قبل آن زمان که دوست قاسم علی خان  
 بحسب اتفاق از کلکته برای مداخله کوئی تجارت کسبی در شهر پشته رفته و بعد مساوت از آنجا  
 در موکیر برای ملاقات نواب مذکور تشریف برد و خان منور بعد تقدیم لوازم ضیافت کند رسید  
 مخالفت قواعد فوج خود را کموز موسوف نمود و گورنر بعد دیدن تمامی افواج و توپخانه او  
 بشاهده قواعد و چاکد سستی مرقوم توپخانه در شک زنی و درت افکنی بسیار تعریف کرد  
 مافی الضمیر قاسم علی خا از نزدن سپاه خود دریافت کرده بوقت مناسب دوستانه نوا  
 مذکور را رضیعت کرد و گفت نواب صاحب فوج شما بهمه وجه خوب آراسته و تیار است این  
 سپاه بر دیگر میسان هندوستان که بعضی مستند غالب میتوان شد گویا جمادین فوج شما  
 مقابل با فوج انگریزی نباید کرد که هرگز با آن عهده بر آنخواهید شد و اکنون شوکت اعتبار  
 ریاست شما نسبت دیگر سرداران هندوستان اندکست مبادا که از جنگ کردن با انگریز  
 آنرا بر باد دهید با مردم هر قدر که خواسته باشید در میانه و حجت بکنید با فوج مقابل نماید  
 قاسم علی خان که در نشاء غرور و پندار با عوامی ارمنی مذکور را نلبس و موش بود و بیعت

که که محض از بلاد دوستی او را کرده بودند و کبارگی شریع جنگ کرده و از فوج انگریزی  
 در چند جا شکست فاش خورده که زبان در صوبه او در رفت و از نواب شجاع الدوله آمد  
 بخود و در انجا بم پناه نیامده و بدو حامی خود رسیده در حالت اضطراب بطرف بلال و مغربی فرار  
 کرده و رفت و با جاجانی نام و نشان بر دو کرکین خان سپه سالار فوج او در صحن جنگ از دست  
 سپاه خود در اراج محل مغلول گردید باز جمال ملک پنجاب رجوع نموده می شود زبانی اکثر ثقات  
 دریافت شد که گل فوج مهاراجه بخت سکه سوامی افواجی که در ملتان پشاور و کاشمیر و غیره  
 متعین بود قریب به هشتاد و پنج هزار سوار و پیاده جوار و لاهور موجود بهمانند آمدنی ملک او  
 قریب دو نیم کرور روپیه بود و آنچه در سال از دادن سپاه و دیگر مصارف پس انداز میشد  
 داخل خزانه می ساخت درین چنگا که سکبان با فوج انگریزی نموده بودند فقط پیاده های فوج  
 خالصه بودند و سواران آنها و یک جنگ مقابله کردند و مردم تماشا بین که بعد از جنگ  
 اول یاد دوم برای دین مقتولان طرفین نصف جنگ رفته بودند میگویند که مقتولان سپاه  
 انگریزی در منا که کاه دفن کرده بودند لا شمای بکمان او یک حاکمیت شصت کس را شمار کردند  
 بودند و سوامی آن در جابای سفره که افتاده بودند شمار کردند و نهند و همچنین سه جنگ دیگر  
 شمار مقتولان ایشان را قیاس باید کرد در میان شروع در یاسه مهاراجه بخت که بزرگان  
 از ثقات سکنه دلی شنیده شد که در عهد میر سکه از طرف محمد شاه پادشاه دلی بصوبه اریلی بود  
 مامور بود سه برادر حقیقی از سکبان بودند یکی چرسا سکه دومی لبنا سکه و سومی محاسن سکه و این  
 سه برادر از رسیدن خود بی نام و نشان در یک موضع از سه اصناف لاهور شرک و بی بی در  
 بودند و حکم کردی آن سهول که شرکا در سر کار صوبه دایه مذکور میکردند چرسا سکه که برادر کلان آن  
 بر سه برادر و مرد چالاک و مو شیار بود حرات کرده از سر کار بعد آن موضع مشرک بنام خود  
 نموده خرج آنرا در اصل کار می ساخت نامت سه چهار سال سبب نزد کردن قرار و فوجی  
 در آنجا خوب متعین شد و فی اجماع معارفی و راه و رسم با متعین باین قدر نیز بهم رسانید از راه بلندگی



دوسه ده دیگر کجاستی را جاره گرفت و بجوی بند و بست آن شود و خانه محله بهر شهر  
 و بعد از آن قتل قیامت یک علفه را که محبت یک لک و پیه بود نوشت و زود اگر فیه  
 و که شعله داری و تحویل ملک کا حقه واقف کشته از غلقه داران معتبر و نامی شد آنچه کار  
 بجز چشمت لک و پیه را مالک زار سر کار شد و پر و پرزه خود را درست کرد و محمد و صید پاد  
 و چهل بجه سوار را نوکر خود و شش مثل زید را ان کلان سپهر میکرد و تا اینکه بهر منو صومدار  
 لایم بقضاکر و چندی زوجه بیوه او انتظام صوبه لاهور کرده آمد فی ملک را شل شوهر خود  
 بهر سال در سر کار پادشاهی ارسال میساخت و بعد فوت محمد شاه نوبت سلطنت باحمد شاه  
 و سلطنت و ملی سبب فتنه پروازی غازی الدین خان وزیر ابر و ضعیف ترکشت و علی کوثر  
 پسر پادشاه از بهر ناخوش شد و بقصد استخیر ملا و شرفیه بطرف بهار رفت و در آنجا چند ماه  
 و جنگ بین سپهر حفیر علیخان صومدار بنگاله و بهار مشغول ماند لغرض سبب فتور و بی انتظامی  
 سلطنت و در آن و عالمان آمد فی ملک را در سر کار پادشاهی فرستاده بلا خوف و خطر  
 بنصف خود می آوردند چنانچه چراسنگه و بهر دو برادرش که با خود متفق و شریک  
 و غلقه داری بود و تا چند سال بناوت و ورزیده یک حبه نه زوجه میر منو که بنام صومدار  
 لاهور بود و او داند و نه در سر کار پادشاهی فرستادند بهر سبب صاحب زر و فوج گردید  
 و هرگاه وزیر مذکور بغداد و فریب احمد شاه پادشاه را قتل کنانید و علی کوثر پسرش پادشاه  
 شده و در ملی آمد و سرداران مغلیه مار لهما هم سلطنت او شستند مرزا نجف خان که بخشی  
 و مار لهما هم سر کار پادشاهی شد کل عالمان و زیداران دور و نزدیک برای سر سلطان  
 خراج ملک تاکید و تهدید نوشت و بعضی اندیشه پیصال کرد و برخی بدو در سلطنت  
 طالب نمود چنانچه در میان ایام چراسنگه و هر دو برادرش شمول دیگر زیداران و مالک  
 لاهور در ملی حاضر شدند مرزا نجف خان زکریا از آمد فی ملک نه و بقصر ایشان بود  
 بابت منین باضیه از ایشان طلب ساخت و با وجود دخل کردن زر بسیار در سر کار پادشاهی

سرکار پادشاهی ایشاز از محاسبه بجات نشد این بر سر برادر از خوف سیاست مخلیه نهایت  
 ترسان و لرزان بماند تا اینکه خدمت شرف الدوله که یکی از سرداران تورانی و دوست  
 بنجیم المملک مرزا بخت خان بود معارفی پیدا نمودند و چند ماه در خدمت سردار مذکور  
 انداخته و او را امری خود ساختند شرف الدوله که از بس جوانمرد و با مرد است  
 بر حال تبار و این بر سر برادر که غریب الوطن و با نواع صعوبت مبتلا بودند ترحم نموده و  
 خدمت نواب بخت خان سپارش کرد و مرزا بخت خان که ممنون احسان شرف الدوله  
 بود چنانچه شمه ازین حال غنیمت مرقوم خواهد شد بیاختار طرستان از محاسبه این بر سر برادر  
 در گذشت بلکه خلعت بجالی علاقه که سابق نامزد ایشان بود داده امانت و حرمت  
 رخصت را بهر ساخت و این بر سر برادر در وطن خود رسیده در رد و تحصیل علات  
 خود که سیر حاصل بود بهر مشغول گردیدند و مساعدت بخت در زمان طفیل از آمدنی ملک  
 چنان بول هم رسانیدند که صاحب هزار و هزار سوار و پیاده گردیدند و تاحیات بخت  
 بار سال خراج و دیگر سبک پیش در خدمت او را از خود راضی و خوشنود میداشتند تا آنکه  
 بعد فوت مرزا بخت خان که مرد داشتند و صاحب تدبیر و شجاع بود فتور عظیم در دلی داد  
 و کل سرداران منقلیه از اقربا و رفقای خان بهر حرم سبب نا اتفاقی و فتنه جدال از دست  
 بگد گردیده شدند و چون از سرداران مذکور که کسی از خوف و بیست شان مجال تردید و  
 نهشت میدان غالی شد و اهل الغری و صاحب شوکتی در سر کار پادشاهی ماند  
 حکام خان پیر ضابطه خان خلعت نجیب خان افغان که از دست در گیرین نشسته بود  
 فاجو و وقت بهر چنین چنین نکبت فرس که بر نگرامی بسته تاگاه از کمین گاه بر جست  
 با فوج رو ببله در گاه جهان آباد رسد و شهر و قلعه بند و بست خود کرد و قلعه را با جارب  
 غارت برد و رفت و پادشاه و شهر از کان کتاختی و بی ادبی انجمنان کرد که عیب سلطنت  
 بگرفتند و بهر اخباری و دیگر داری اغا غنم رونق خاندان تیموری به بعد از خرابیها که از دست

وزیر سابق الله کرده فی الجمله از سعی و کوشش بر زانعت خان بیاورد و کسر و دران بخلیه بداري  
 او آغاز شده بود باز دریم و بریم گشت و کسی را توجه و التفات بحال عالان فرستد از آن و سکه  
 نازد لهذا لکن از آن سرکار پادشاهی را خصوصاً که از پای تحت و در بود و باز از آن از درین مقام  
 در یکی بیرون ملک متصرف شده امیری صاحب فوجی شد و همان ایام چه بیکسکه و برادرش  
 خود را خطاب را یکی مشهور کرد و انید و سپاه را پیش نوکر داشتند و به نسبت یکدیگر گمان  
 لا بود صاحب نام و نشان شدند و بعد فوت چرسا سکه و لهناسکه که لاوله بود در ریاست  
 کل چها سکه برادر سومی رسید و هاسکه نه سپردشت یکی ریخت سکه دود و دیگر دو چکه بخت  
 اگر لاوله هاسکه و صاحب اقبال بود بعد فوت پدر خود بر ریاست پدر و مرد و عوی خود  
 چرسا سکه و لهناسکه رئیس بالاستقلال شده و چون بر اقبال و طالع او در ترقی و اوج بود  
 ریاست موروثی ترقی کرده و از هر طرف میدان اخلاقی یافته فوج مستعد به سوار و پیاده  
 سکمان بمقام خود ملازم داشت و بداد و دوش فراوان سعی و کوشش نمایان نموده فتنه بر  
 نامی ملک پنجاب و مانع و مزاحم متصرف گشت و بعد از تسلط و نظام در ملک پنجاب و فرازم  
 نمودن خزانه بسیار و گند دشت فوجی چار و آرسنگی توخانه بشمار طاعت و زور ملک گیری  
 بهم رسانید و در مرت قلیل صوبه بنان پشاور و کاشمیر و غیره ملکهای کوهستانی را از افغانان  
 ششیر گرفته بران قابض و متصرف گشت خطاب و از را یکی بهار را یکی مشهور کرد و دیگر از خیر پادشاه  
 می گویند در بیان شمه از حال شرف الدوله سردار تورانی که ذکرش بالا  
 گذشت چون ذکر این سردار با قاربالا گذشت بود ذکر بعض از حال ایشان در نظام مناسبت  
 باید داشت که نام شرف الدوله قاسم جان باجیمست و منوطن خاص بخارا و لکن علی کوه  
 در عهد شهادتی و ولی عهدهی از احمد شاه پادشاه پدر عالیقدر خود تا خویش شده و طرف ملاد  
 شرفیه توجه نمود و مقصد نحو صوبه بهار و شهر شمشیری و کوشش میکرد و درین هنگام نواب جیمست  
 حاکم پورنیه نواسه مهابت جنگ هم با فوج خود برای امداد بهار کاب شهزاده نوسوف بود و

و بطرف دیگر صادق علی خان عرف میرن میر صفیر علی خان ناظم کماله مع فوج اگر نری در  
 مقابل لشکر شتراده با سپاه انبوه و توپخانه ذاتی خود افتاده میخواست که شتراده را از لشکر صوبه بیا  
 که در عمل بود و بجای فوج اگر نری خود باز دارد و دو سه جنگ بهم میبایست واقع گردید و تا آنوقت  
 غالب بر علوب نمیگرفتند در میان ایام مرزا قاسم جان سردار مذکور با جمعیت پانصد سوار  
 بمقام خود بقصد رفات شتراده از راهی آمده قریب بمسک شتراده رسید و درین وقت لشکر  
 شتراده قریب بیست مقابل فوج حریف افتاده بود کونیه احمد شاه پادشاه دلی به لار و کلیو  
 کوزیکه نوشته بود که شتراده علی کوهر فرزند اراکه ناخوش شده بدان طرف رفته است بطوریکه  
 مقصود باشد روانه این صوبه نماید بعد از فوج اگر نری که در مقابل شتراده بود قتال با فوج او کرد  
 محض تا پس خط ناظم کماله همراه میرن مذکور بود و میخواست که شتراده را خواه باشتی خود جنگ  
 بی انگه او را صدمه و آسیب بزنند در قاپو آورده مسیح و سالم با عت و احترام روانه شاهجهان  
 بحضور پادشاه مدوح نماید هنوز این امر از قوه بغیر نیامده بود که فلک شتراده باز بازی مکرر  
 بر روی کار آورد که شتر حریف می آید از غرض مرزا قاسم جان بعد رسیدن در اینجا قصد کرد  
 که فردا بجای شتراده فائز گردد و در خواست همگانی و حاضر باشی حضور او کند و بوقت  
 با هم ایمان خود مشوره نمود که بوقت لازمست چه چیز بند شتراده باید که بایند در همین فکرند  
 بود که زبانی باشند کان آنجا شنید که مظلومان وضع کز اینجا صلح سخن کرده است رسد غلامچه  
 جانوران لشکر میرن سیده است مردم همای رسد شب در اینجا منزل کرده صبح روانه لشکر  
 خود گردانید مرزا قاسم جان بمحور و شعیبین اخیال دو صد سوار همراه علم جان برادر خود  
 خود کرده برای سرک کرده آوردن سد فرستاد سواران تورانی برق وار رسیده و بر مرز  
 میرن که غافل در خواب بود و پیشین خوانده تمامی اسباب رسد راسخ و در بخیر و صلح همای  
 شتر و غلام کس تاوان و چهار و پنج سراز مظلومان مخالف تر شتراده در اینجا آوردند  
 صبح قاسم جان بجاوست شتراده رسیده اخیال معز به باب رسد حریف راسخ سر

بنده گذرانید شهزاده ازین حسن خدمت مرزا قاسم جان قبل ازین که ملازم سرکار او شده باشد  
 بسیار خوش کردید خصوصا از یافتن شتران بار برداری غیره زیرا که سبب نبودن بار برداری  
 چشمه خاص حضور بر جاموشان و زنگاو ان بار میشد بهر کیف همان روز شهزاده بیکدی می نشست  
 نمایان قاسم جان را بعنایت خطاب شرف الدوله و خلعت سرفراز فرمود و بی اتفاق از  
 قضا و قدر در شب دوم با سوم از در و دراز مذکور در اردوی شهزاده در همین ترشح بر سر  
 جان ستان بر میرن افتاد و کوبید میرن بعد تناول طعام شب برای استراحت برکنار از  
 شده بر حسب معمول فناء از قصه خوان می شنید و دو خادم بای و در میا لیدند که میگفت نگاه  
 آتش برق در غریب سستی او افتاده را بی ملک عدم شد و آن مرد و خدمتکار مع فناء که  
 بعصبت آفای خود نیز راه فایم بود و فادیر از خیال کسی را از خدمت و ششم و طالع نشد و معلوم  
 بود که بعد دو ساعت تبدیل خدمتکاران میرن میشد چون خدمتکار در حین و رفتند آقا  
 خدمتکاران سابق را مع قصه گو بر فراش عدم غنوده یافتند و فتنه شور و او میاد و دستار  
 برداشته افسران لشکر را خبر کردند و خبر چند ایشان بنا بر مصلحت حال مردن میرن را مخفی داشتند  
 و علی الصباح لاش بجای او را لباس معمولی پوشانیده و بر مروج فیل نشانیده را با جابطن  
 راج محل برای کفن و دفن و آنرا ساختند تا فوج حریف شادان و لشکر را برسان نشود و با وجود  
 این همه تکلف که کردند همان ساعت در لشکر او و خبر شائع شد و رفته رفته در لشکر شهزاده هم رسید  
 علی الصباح شرف الدوله این خبر را شنیده بحضور شهزاده حاضر شد و قبل از نیکه شهزاده از خبر نگار  
 کرد عرض کرد که حضرت را مبارک باشد شهزاده پرسید این چه مبارک باد است حضرت  
 بر میرن چشمه برق افتاد و او تصدق هر مبارک شد و همین وقت لاش را در محفل کفایت  
 راج محل ساخته اند و کوبید بعد سنج این واقعه افسران فوج انگریزی بپایام صلح و آشتی عقد  
 شاهزاده فرستادند و آنچه مناسب وقت بود از عظیم توابع نسبت به شهزاده بعمل آوردند و جنگ  
 را موقوف نمودند و از آنوقت پاسداری شهزاده میگوشتند و چنانچه کثیر از افسران لاش را

از نزد خود بخوار شهنشاده فرستاد و عرض از اینهمه مرا عاتیکه گور زنده کور نسبت بشهرزاده در وقت  
 که بی غرضان و دور از پدر و خان مان خود بود که دخی بود که عنقریب میر میز شده باز آورد و  
 این اجل طولانی است که خلاصه آن نیست که معارف انحال خبر رسید که احمد پادشاه از  
 مکر و خبیثی علی لد بخان زیر کشته شد و صاحبان انگریز حسب سد حامی شهراده در تاجان  
 در موضع کبکولی جناب ایشا از تخت سلطنت هندوستان نشانیده مذر با کذرانید مذخداک و  
 پیشکش. و مذراز عالیجناب میر قاسم علی خان که اورا بعد مغول ساختن میر جعفر علی خان ناظم  
 بنگاله و غیره ساخته بودند و مانید مذو نیز شهنشاده لک و پیر سال از آمدنی ملک بنگاله و بیار  
 پادشاه جدید مقرر نمود و علی کوهر یعنی شاه عالم پادشاه از اطراف بهار خوش و خرم نصبت  
 فرموده در آله آباد رونق افروز شد و قریب دو سال در انجا اقامت فرمود و بنگام قیام پادشاه  
 در آله باد لار و کلیوز لکته آمده نقد و دیای قبی و لایت از طرف کپنی انگریز بهار و بنگاله پادشاه  
 کذرانید و در خواست دیوانی هر سه صوبه یعنی بنگاله و بهار و او رسیه نمود پادشاه بموجب عهد  
 که سابق بوقت تشریف دشن در اطراف پشته با افسران فوج انگریزی کرده بودند و  
 صوبه های مذکوره بنام کپی نوشته داد کونید اگر شاه عالم در آله باد تشریف میدشت بعد  
 غلام قادر خان و وسیله مبتلانی شد مگر پادشاه بموجب غیب ارکان دولت هم مقتضای  
 وطن بنجاب همان آباد که پای تخت سلاطین تیموریه از آبا و اجداد کرام او بود و تشریف و در آن  
 ایام تمامی علاقجات اطراف دلی ملک در خاص شهر هم سوای قلمه مبارک و تصرف محل جانان  
 بهر صورت بود و چون که شرف الدوله مذکور از حسین بلانست بهر کاب پادشاه بوده و بر سر حاکم  
 مانو که علی احمد و در محل جانان و حکومت این قلمه ناو اطرع اقدس پادشاه بود و بری دفعه از  
 شان شرف الدوله را فرمود چنانچه هزاره کور مع سواران بهرایی خود که اکثر از بزرگان اقربا و  
 عزیزان او بودند و حاکم عالمان جاث را از اکثر علاقجات اطراف دلی کزینا دفعه خارج کرد و  
 انچه بهر صورت پور بر ریافت این حال در ختم شده بقصد استیصال تورانیان با پنجاه هزار سوار جاث

خواهد و این نایب درین مهم قسم خورده بود که تا تو را طایان را استیصال نکند و نیست از تو علم  
 خوردن برین تمام است و سواران شرف الدوله از ثمت فوج جانان هم که بود که تو را نایب  
 بمقتضای که **مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَةَ كَثِيرٍ** غالب آمده جانان را شکستند  
 داد و گویند نایب را چه مذکور که مرد جری و جسیم و زور و اور بود از صفوت فوج خود و بیشتر  
 داد و اند و خطاب بشکر تو را بنیان کرده و نمره بزد و گفت بر کسی که از شما سرور باشد بمقابل  
 من بیا تا قوت و زور او را بیا زایم شرف الدوله بجز دشمنان این کلام منسپ را مانند  
 برت در مصاف جولان داده بمقابلہ حریف در آمد و گفت منم آنکس که تو ادرا می طلبی  
 سرور مذکور از وجایت ظاهری و از تنگی ساز و براق شرف الدوله ثابت شد که حقیقت  
 بهمین کس سرور لشکر تو را بنیان است اسب را با اسب شرف الدوله قریب آورده و پیر  
 بر شرف الدوله از احت شرف الدوله که در فن سپاهگری و شسواری با بر و کمال بود از غا  
 زین جدا شده حمله حریف را خالی داد و فقط بر چوب دست چپ او که بر قاش زین داشت شمشیرش  
 رسیده و مجروح ساخت و بعد خالی دادن حمله حریف را فوراً در خانه زین آمده و بنی از اعلان  
 کشیده چنان بقتش نه که تا که دو باره شده و بر زمین افتاد و محمد بخش خان اکبر اولاد من بود  
 سر پر خور سردار جات را بریده و بر سر نیزه کرده بلند ساخت فوج جانان با وجود کثرت سردار  
 خود را بر شان نیزه دیده بر اسان گشت و بکریخت جمع نقد و سباب که در لشکر غنیم بود دست  
 تو را بنیان در آمد و بر افسرمی را ایشان صاحب لوف و مالک اسپان خیمه و خرگاه شد و شرف  
 که مرد دانا بود و بنید که تو را بنیان اکنون صاحب دولت و ثروت شده از حکم من بماند و پس از آن  
 و برین سبب و فوج همیشه ظل و فتور خواهد ماند بهتر است که یکی از شهرزادگان در لشکر بماند  
 تا از حکم او احد را بمجال مرتابی نباشد پس برین را زاده بحضور پادشاه رفت و بعد که از شنیدن  
 از شمس عرض کرد که در فوج بودن کدام شهرزاده مناسب است پادشاه **مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ** از شهرزادگان  
 مالیات این را بدار و شرف الدوله عرض کرد که اگر شهرزاده نباشد یکی از عمندان در کار است

این  
 نایب  
 است

بعد از جنگی سرفراز فرموده معین بایزید از حکم بخشی بکم کسی سرکشی نخواهد کرد پادشاه فرمود  
 نزد من از شما ستمی نرو و گیر نیست شما را خلعت جنگی بکم میدهم شرف الدوله اندر شنید که اگر من  
 خلعت جنگی بکم میدهم پادشاهان فرج خواهند گفت که برای همین کار بحضور پادشاه رفته و بگویم  
 خود خلعت جنگی بکم میدهم پادشاه آمده است اولی است که شخصی دیگر را برین خدمت مقرر کنند  
 براه خود و بایه بر دوشرف الدوله بعد بجا آوردن آداب عرض کرد که انقدر می انجامان  
 خدمت نخواهد شد زیرا که از خبر گیری فرج فرصت ندارم صلاح دولت است که مرزا نجف خان را  
 که لغو خاندان طلیل القدر و از چندی باسید پرورش پر دخت برد دولت حاضر است  
 خلعت این خدمت مرمت شود لائق این کار پس شهنشست زیرا که شجاعت و شور و برود  
 پادشاه این رای پسند کرده فرمود که همین وقت ایشان را بایزید شرف الدوله نزد نجف خان  
 رفته گفت که من تا بعد از خدمت از خدمتگذاری جناب قاصر و نام بودم اکنون قابو یافته از  
 پادشاه خدمت جنگی را برای آن صاحب مقرر کنند ام بسم الله بر خبرید و بمراد من  
 شود انقضای پادشاه مرزا نجف خان بیاد در بخشی فرج مقرر کرده روانه لشکر ساخت  
 شجاعت و بیادری مرزا نجف خان که در شاهجهان آباد کرده بود و از بس شهرت دار و  
 مستغنی از بیان است و مرزا موصوف همین سبب بیار محبت و اخلاص نسبت بشرف الدوله  
 میداشت و بر قرآن شریف مقرر کرده بود که اگر مرا کیان بهم میرسد خواهد شد نصف آن را تو هم  
 شرف الدوله و حسن زبان او خواهم ساخت و باظهار حسین الدین حسین خان بیاد  
 یکی از بزرگان شرف الدوله از چنان دریافت شد که شرف الدوله مرزا قاسم خان  
 بیاد مرزا قاسم خان را اول در سمرقند آمده رفیق حاکم آغا شد و در مزاج حاکم گشته  
 مرا خلعت بهم رسانید که دار الهام کل ریاست او کرده مدتی دراز در آغا بخت  
 گذرانید و چون حاکم سمرقند شد شکار کابی که برای صید رفته بود بیک ناکاه بیک  
 پلنگ شکار حبل کرد و شرف الدوله سبب شادمانی و بخت پسر حاکم که همیشه در شکار



اخراج و اتصال آدمی از اذن در هر قدر مناسب وقت مذکوره از میدان شکارگاه  
 روانه مطرف هندوستان شد و در آنوقت ترواق قریب سیزده هزار دشرقی تقدوسوی  
 موسلمان دیگر بود و چون لاهور رسید میر منو صوبه دار آنجا که جوانمرد و قدردان با شرافت بود  
 بوقت ملاقات با کمال شفقت عنایت پیش آمده شرف الدوله را رفیق و مسکن تانگیه  
 و اطمینان می نشان با صبیحه نظر یک خان هزاره که از سرداران جلیل القدر آنجا بود  
 و ملک سنده را در جاکیر شرف الدوله و ادخانیچه محمد بخش خان لدیج السدیک خان  
 که تا تحریر این تاریخ در دلی زنده اند و سنده پیدا شد و پدر دومی شان قدردان السدیک خان  
 مخاطب با شرف الدوله و الد معین الدین حسین خان مذکور هستند و شرف الدوله را  
 دو برادر بودند یکی عالم جان و دیگر عارف جان الدنواب احمد بخش خان مجرم با کمال  
 شرف الدوله قریب ده سال در لاهور با کمال خوشی و منفعت عالی بسر کرد و چون منو شود  
 لاهور فوت شد سبب همی و در همی امور صوبه لاهور برخاسته خاطر شده با پانصد  
 سوار بقصد یافتن شهزاده علی کو بهر جایا که مذکور شد و صوبه بهارفت و ملازم جلال  
 ساخته ملازم سرکار او گردید و در عهد نواب آصف الدوله که در  
 ملکه لکهنو آمده بود ازین جهان فانی بعالم جاودانی  
 شتافت و السدیک سلم بالصواب  
 تمام شد حله اول لاهور

## حکومت از تاریخ پنجاب

بسم الله الرحمن الرحيم

تتمه تاریخ لاہور کہ در شصت و شش سالہ عسکریان لاہور باز سر نصیب و شورش  
 در سرکار انگریزی برداشته بودند قبل ازین نوکر بیخارہ و قانع کار  
 شدہ بود کہ وانی چندہ والدہ مہاراجہ دلپ سنگہ والی لاہور از قلعہ خاص پنجاب  
 فساد و بھارت دازی شیخ امام الدین محبوبہ دار مغول کشمیر کہ از یافتن خطوط در لال سنگہ  
 وزیر مہاراجہ صاحب کہ بصلح و شورشہ رانی صاحبہ نوشتہ بود مردم اچہ کلاب سنگہ را  
 در کشمیر قتل دادہ باعث غوریزی و فساد عظیم در آنجا شدہ بود در قلعہ کشمیر پور کہ  
 بفصلہ سہ متر لال لاہور واقع است بردوز و سردار لال سنگہ را بعد از مغول قتل  
 از عہدہ وزارت در مقام اگر ہستیم ساختند و اکنون کہ را نصاحبہ از قلعہ کشمیر پور  
 نیز اخراج کردہ در شہر بنارس بردہ اندیشی دیگر کہ عنقریب می آید بیان بکنند مخفی مباد  
 کہ سابق ازین نامت در از بعد مصالحہ و تصفیہ امور سرکار لاہور تمامی نظم و نسق در بار  
 آنجا از سر بھار لائسن تعلیم و دہشت زیرا کہ صاحب صوف و رای دہشتن جمہد اجلیلہ  
 رزم نشی در بار مذکور از طرف سرکار انگریزی بعد مغولی سردار لال سنگہ خدمت وزارت  
 سرکار مہاراجہ صاحب بن الذکر را نیز انجام میداد و چونکہ این صاحب زامور ریت  
 آنجا کما فیہی اطلاع و اکابی دہشت بنا بران درستی بکلی امور از کل و جزو آن در بار  
 چنانکہ باید و شاید می نمود و سرداران آنرا است را کہ از وقت مہاراجہ رنجیت سنگہ  
 وکیل ملک بعد از خود متفق و ہموار ساختہ چنان قسم را دادہ بود کہ ہر مقدمہ ریت  
 کہ پیش شدہ کہ نادان فکر و غور کردہ بجای خود تجویز نمایند اگر تجویز ایشان برای صاحب  
 صورت و عیافت حکم باجرامی آن میفرمود پس آن سرداران بمنزلہ ارباب  
 و دوزخ و خود رز دہشت قائم مقام کور ز جنرل و بیضوت بکلی امور آن ریت

در قبضه اختیار خود میداشت و با برکی از زبان و سرداران آنجا برفق و ملائمت پیش  
می آمد بدین سبب هیچک از امار و رعایای آنجا از مداخلت سرکار انگریزی در ریاست لاہور  
ناراض نبود و چون سرلارنس صاحب مذکور از عہدہ رزیدنسی آنجا مستعفی شد بولایت  
تشریف بردہ بجای او جناب مسترکاری صاحب بہادر مقرر گشت زیرا کہ این صاحب سابق  
در وقت وقوع محاربات فیما بین بنگال و سرکار انگریزی سکرتر خاص نواب کور زجرل  
لارڈ ہارڈنگ بہادر بود و نیز از جمیع امورات سرکار لاہور بخوبی واقف و دہشت بلکت  
انفعا و مصالحہ فیما بین ہر دو سرکار و تحریر عہد نامہا و شروط آن صاحب توصیف و  
مستخرج لارنس مذکور واسطہ شدہ بود و در لحاظ این ہمہ مراتب صاحبان کونسل کلکتہ کا صاحب  
موصو را کہ داخل کونسل آنجا شدہ بود بر عہدہ رزیدنسی و وزارت ہر بار لاہور مقرر و مامور  
فرمودند و این صاحب نیز مثل رزیدنٹ سابق ہمہ امور آنجا را با کمال مویشاری و بیاد  
حسن انجام و انضام مینمود و لیکن چون بعد از فوت ہمارا جہ رنجیت سنگہ سبب شاست  
اعمال کو ہمیدہ سکھان کہ دوبارہ انگیز ایشان است و بقول آنکہ سبت چہ تیرہ شود و در آنوقت  
ہمان آن کند کش نیاید کار بہ امری عجیب و غریب در لاہور از مردم آنجا سرزد کہ موجب  
بردن این صاحب را از قطعہ شیخ پور در شہر بنارس کردید و تفصیل اینحال برین سوال است کہ  
بعض سرداران بدقت و خیم العاقبہ برای افنا و اعدام تمامی صاحبان انگریز از حکام  
افسران فوج کہ در لاہور بودند خانہا مان و شاگرد پیشہ و غیرہ علی سکوٹ کہہ را کہ انتہام  
و تباری طعام صاحبان در خانہ از ایشان تعلق میداد بطبع دان و زعفران و حاکیر با با خود  
متفق ساختہ چنان قرار دادند کہ شاہجہ مردم ملکہ این خانہ شرکت در روزی کہ تمام افسران  
فوج و حکام انگریزی کہ در لاہور مذہبای خوردن طعام در خانہ قصد کنند یکہ و روز پیشتر  
ما مردم را اطلاع دہند تا شمار از ہر ملاعل بہیم و شاہانرا در طعام و غلات ایشان داخل  
کنید و بعد ازین کہ از تاثیر زہر آنہمہ جاعت انگریزان کیبار کی رہکاری کشور حکم و قضا

و خاشاک در آن زمان بر کمی را از شما بخل فاخته و انعامات و افزه و جاگیر می دانی مثلا  
بعد نسل داده برای دوام شمار استغنی خواهیم ساخت و شاید پیشگی یعنی قبل از بجا آوردن  
این خدمت چند هزار روپیه نیز داده باشند تا این گروه جل مصروف درین کار شود  
باید داشت هر جا که صاحبان فوج اگر بزی بکثرت میباشد برای تخفیف اخراجات و هم برای  
اینکه شب بوقت خوردن طعام عیب نگذاشته بلافاصله بکند که در هم تماشای رقص و سماع  
مرا میریزد و خود با خط و سروری بردارند در میان کتب یک خانه وسیع ساخته یکی بساط  
و سامان طعام و غیره اثر به از صرف زند بهین صاحبان که درین خانه شریک میباشد در  
خانه همیا و موجود میدارند و برای بختن بر کونه طعام اگر بزی در آن خانه باور چنان خدمتکاران  
و غیره حلقه و فله لازم میباشد و یک کس را برین حلقه سردار و حاکم بر کل میکنند تا ازین  
مردم کار و خدمت گرفته مصارف هر روزه را مینویسند و باشد چنانچه همین شخص سردار  
را خاندان و این خانه را سکونت کبر کو بند بوقت معین بعد از شام هر روزه صاحبان  
در آنجا رفته بعد تا دل طعام مثل مینوشی میکنند و در بعض اوقات که محفل رقص و سرود  
قرار میابد در آن روز تمامی فوج بیک حکام نیز شریک طعام این خانه میگردد و با بجمه حلقه سکونت  
که اکثر ذیل قوم و کینه میباشد با سرداران بطبع زر موافق گشته از راه کورنگی و سفاکت  
امتیح مستعد و آماده شدند و وزیر را از آنها گرفته بر حسب عهده و خدمت خود تقسیم کرده  
گرفته کوبند و در بختی این امر بگرفتند قسم بر حسب عقیده هر یک و نوشتن سرداران و قرار  
برای دادن انعام و جاگیر با بعض این خدمت یکد و عهده بگذشت و بعد از  
بجه امور حیدر بنخواه طرین و اطمینان خاطر فریضین عزم با مجرم و اراده مصمم آن بجه  
کوته اندیشان بر آن قرار یافته بر کمی در کسین و جویای وقت نشست تا اینکه بحسب اقبال  
صاحب مهنه سکونت کبر بخاندان آن خانه حکم داد که فردا بتقریب رقص و سرود محفل در  
خانه و کور مستعد خواهد شد و تمامی صاحبان فوج و حاکمان لا بهور در آن مجمع خواهند

باید که برای همادشتا و صاحبان فلان فلان قسم طعام و اقسام حلویات و انواع  
 تراب و آب و موال با بر و لباس خاصان و مجرای خن این حکم باید که برخواجهاشان  
 خواندند و اطلاع این و در ساجدین این برده بخانه بعضی از سرداران که شریک  
 درین کار بودند و همچنین وقت شب رفت و خواست که زیر را برای و سسل کردن  
 و این هم سکوت که در میان بود و در میان که خاص این وقت خودش بعل آوری این امر  
 و در نزد بود و در میان که در میان شخصی از شاگرد پیشه یکی از صاحبان فوج با وجود و سسل  
 بودن در آن مسکن دستور از تمامی حالات آن آگاه بود و پیش آقای خود  
 بیان می نمود و در آن حال و در کرد و نیز ظاهر ساخت که فلان فلان کس را خاصان  
 و خیزه در خانه فلان و در برای اطلاع دبی از روز صاف صاحبان که حکم عطیاری  
 طعام آن و زیاده از بوقت رفته اند و فراموشی آن که جمع کل صاحبان در سکوت کبر  
 خواهد شد زیرا در طعام شان و اخل خواهند کرد بنده بر رامت این حال با پس نمک  
 عنور را ازین اجازت کرد که در صداقت کلام من اعتماد شود و همین وقت مردم را کار  
 فرستاد و سسل که با خود داشت و در فیه راع غلام سکوت که هر خانه آن سرد و مجتمع در گرفتار  
 کرده و طلب فرستاد و در مشغول نوشتنهای ایشان اخیال بخوبی شکفت کرد و آن صاحب  
 مع ملازم نگه کرد و در آن سترکاری صاحب زینت در بار را بهور رفته ازین حال اطلاع  
 نمود صاحب معروف و معروف و شریفان این اجزای شگرت این در ورطه تیر و فروخت  
 و باز خود آمد و زود و در پیتر برای گرفتار کرده آوردن آن همه مردم و غلبه بیست  
 خانه سردار را که در فرمان او که چند و سه پیکره سپاهیان گور و ولایتی بر کردی یک یک بیان  
 و انجاریه اول آنکار از محاسره نمودن من بعد کجایان بجان را گفت بجهت مع کاندت  
 که در انجانه یافتند و دستور زینت حاضر آوردن و زینت که در وی همبست کاندت  
 که بهما هم نوشته بود و در حال ناز و اتفاق و عکله ضیافت خانه را که بر سر واران سکوت

با سر داران سکه و مسعد و آماده شدن آنها بران کار زشت صفای صریح معلوم دیدیم  
 نیز از صند و قیافه افکار نامهای نوشته ایشان درست آمد و بعضی از آن هم بخوبی رجعت  
 اقرار شرکت خود در آن کار نمودند و حال شمول کید که را ظاهر ساختند گویند روزی که در جم  
 شا کو پیشه مسکوت کبر و بعضی سر داران سکه نزد صاحب رزیزیت بثوت بسیار  
 از آن روز یکشنبه بود و در آن روز عیسوی مذمبان تحیک کار از امور دنیوی نمی کنند  
 و اکثر اوقات در عبادت مشغول میباشند مگر صاحب رزیزیت بسبب ایندلی غیظ و غضب  
 حکم کرد که آنمه مجربان را بر باده کرده از خلق بکشند و قتل نمایند هر چند بعضی صاحبان  
 رزیزیت را گفتند امر و قتل کردن این گروه را که روز عبادت ما مردم است موقوف  
 بر فردا و از صاحب رزیزیت جواب داد مجربان را خصوصاً چنین جرم سنگین که سبب تریز  
 حکام و دیگر بمقوم ایشان بوجه از راه گرد و غریب شده باشد بمنزله سیاست ساندین  
 عین عبادت و حکم خدایت و هم موافق قول حکما بیت سنگ و دست و پیک  
 ست رانی بود فوسوس در ملک الغرض همان روز یکشنبه آن جمعی را این دیار  
 است از خلق بکشند تا موجب عبرت و خوف دیگران شوند گویند بمجلس آن اهل سبک  
 شخصی باشند و کشمیر بود چون نوبت قتل او رسید عمر من کرد اگر چه مردمی کافی بود  
 و دیگر از نام کسانی را که درین امر شرکت بودند نشان دهم صاحب رزیزیت مصلحتی  
 او را معاف فرموده از قتل شدن بر مانید و نام دیگر کسانی را که سر داران را موازاج  
 نام رانی چند از آن گرفت و گفت را ایضا صاحبه قریب دو ملک و پیه را بشاکر و پیشه مسکوت کبر  
 بشهر تقدیم این خدمت دادن قبول کرده بودند چنانچه چند نفر از پیه هم از سر کار  
 ایشان مردم مذکور رسیدند مگر عند تحقیق تحیک خط و نوشته را ایضا صاحبه و بمقتضای  
 لهذا صاحب رزیزیت حجت که رانی صاحبه از قلمه شیخ پور بر بار الا طلبید  
 استخشاف این امر نماید بران خط طلب نام را ایضا صاحب فرستادند و چون او به طلب

روان لاهور کرده و در اثنای راه بمقامی رسید که یک راه از آن بطرف فیروز پور میرفت  
 و راه دیگر بجانب لاهور چند کهنی سپاهی بسر کردگی یکی از افسران فوج انگریزی در آنجا  
 رسیده رانصاحبه را بطرف قلعه فیروز پور برد و بعد از قیام چند روز در آنجا او را در یک  
 له بیان آورد و در آن بعد حکم رسید که رانصاحبه را از ملک پنجاب خارج کرده و در  
 سرکار انگریزی بمقام بنارس که جای تیرنه کلان نبود دست برده و بنیم سازند چنانچه  
 طوگا و کربا در شهر مذکور رفته تا آخر بحال که او اهل ماه اکتوبر ۱۸۵۸ عیسوی مطابق شرف  
 ذی قعد ۱۲۹۷ هجری بود و در آنجا زنده و مسیح و سالم تشریف میداد و در همان ایام  
 خبر فوت شدن ایشان که شایع شده بود غلط محض است و هرگاه رانصاحبه را در فیروز پور  
 و یا در له بیان محقق شد که مرا از عمل لاهور و ملک پنجاب خارج کرده و در عمل سرکار انگریز  
 به بعد وستان خواهند برده در خواست نمودند که زر نقد و جوایز و غیره اسباب  
 من قریب دوازده لک روپیه در قلعه شیخ پورست آنهمه را طلبیده و حاله نماید چنانچه  
 و جوایز و غیره اثاثه ذاتی رانصاحبه را از قلعه مذکور طلبیده و تقویض شان نمود و چون  
 باین همه احوال و احوال و اجناس و اموال خود در خطاطیت فوج سرکاری بمقام بنارس  
 رسیدند اما لیان سرکار انگریزی بودن اینهمه نقد و حبس بسیار نزد رانصاحبه مصلحت  
 نداشتند بعد تعیین قیمت هر یک رقم جوایز و جوایز بنارس مع زر نقد بطریق است  
 در خانه سرکاری بکند هستند بدین خیال و اندیشه که بسبب داشتن قدرت و  
 زر و جوایز و صد رفته و فساد نشود و مشهور است که رانصاحبه بوقت سوار کردن ایشان  
 را بقصد بردن در بنارس بفراق ترک وطن بالوت و مفارقت فرزندان و معنی هبایم  
 و لب نکه بسیار کریمه و زاری و فتن و بیقراری نموده از بس تاسف و حشر برد و دست  
 خود را چنان بزور مکرر بر زمین زدند که دستهای شان متورم و موهج گردید و سردار  
 لال نکه وزیر معزول در آنکه با جمیع صد و صد کس از خدم و حشم و سوار سپاه

ذاتی خود میقیمت چوکی و پیر سرکاری هم برنگان او میباشند و هرگاه برای کتساب  
 نمودن یا برای ملاقات صاحبان آنجا سوار میشو و چند تا سواران سرکاری برای حفاظت  
 همراه میروند و سواران رنجور سنگه و سواران دینا نامته و دیگر سرداران با شتابه شمول و  
 شریک بودن آنها در غصه و فتنه پردازی عمده سکوت کبر نیز نظر بند گردیدند و بمحض  
 مبارجه صاحب رفتن بنیایند و بعد ازین معامله که مذکور شد اکنون اعنا و حکام و فیران  
 فوج انگریزی بر یکپ از سرداران و سپاه و بار لا مهور باقی مانده چوکی و پیر سپاهیان  
 گور و ولایتی در محل دیوانخانه خاص محام مبارجه صاحب میماند و این سرداران  
 که از راه نادانی و محنت اینچنین فکر برای صاحبان کرده بودند محض عیب و بلاست  
 بود چه غرض ایشان ازین تدبیر همین خواهد بود که عمل انگریزی از لا مهور برخیزد و بار  
 اختیار کلی شل سابق حاصل گردد و این امر بوقوع تدبیر ایشان نیز تصور نموده از بون  
 شصت و هفتاد صاحبان مطلب ایشان حاصل نمیشد ملک هزارها مردم از متعلقان  
 ایشان در قصاص صاحبان کشته میشدند و غم نبود که در آنصورت در لا مهور قتل  
 محام میشد و فتنه عظیم بر بخوبست حفظ در عوض خون و صاحبان که در میان کشته شده بودند  
 چه قیامت در انجا بر پاشه و قلعه هر دو از گلوله های بم سوخته و ویران گردیدند و ابل قلعه  
 مقتول و با اسیر گشتند در بیان سبب نزاع و جنگ کردن افواج  
 انگریزی با دیوان مولراج صوبه دار ملتان سپه سالار سکه  
 بدانکه سالار سکه نامی پردیوان مولراج از عهد مبارجه رنجیت سکه بصورتی  
 ملتان منصوب و مانور بود و سال بسال از مالکزاری صوبه ملتان را تمام و کمال  
 در سرکار لا مهور میرسانید و فارغ غنمی بیانی سال تمام از اهلکاران سرکاری گرفته  
 پیش خود میداشت و هم ملک از حسن تردد و نظام او آباد و سرسبز و رعایا از عدل  
 و انصاف او رنج و خوشنود بود و خود نیز در عهده امور تابع و فرمان بردار در بار بومست



سالنامه بن سبب امان مرکار بحال او مصر بن بچ دند و بعد فوت او صوبه بلتان مولج  
 پسرش که ذیل در امور ریاست پر خود بود و عهده دیوانی آنجا تعلق برداشت تقریر  
 یافت و او هم مثل پر خود در سال خراج توقف ننمود و مدام در نظام ملک مصروف  
 بوده بجزرم و هوشیاری از آشوب و فتنه و فساد سرداران لاهور محفوظ میماند و علوم  
 ممکنان است که همین سرداران و سپاه ملک پنجاب بعد از مهاراجه نجیب سنگه سپاهی  
 سرداران بانام و نشان قوم خود را قتل و سبا خانها را تسبیه و برباد کرده اند و  
 باقیانندگان ایشان که بافضل قدرت و طاقت آن مزار مذکور خود کسی را قتل و عمارت  
 کنند مگر تا هم بغرب و حیله خوانان بربادی یکدیگر میباشند چنانچه سرداران دربار لاهور که  
 در امور ریاست و مهم در مزاج رزمینست آنجانی ابله و اخلی داشتند در پی تخریب  
 مولراج افتاده خویشند که او را به بهانه گرفتن محاسبه دربار لاهور طلبیده قید و ذیل  
 و خوار سازند لکن او را با جازت رزمینست از بلتان در لاهور طلبیدند مولراج حال  
 مافی الضمیر ایشان دریافته در رفتن بلایور تامل نمود و چون اهلکاران در طلب و هزار  
 و مبالغه نمودند و کفنه فرستاد که من بدون دهنه و سر می صاحب رزمینست در لاهور حاضر  
 شدن نمیتوانم اگر صاحب مدح مرا بعد از طمینان طلب فرماید بالراس العین حاضر شد  
 و حساب را بفمانیده ز رزمه خود را که خواهد برآمد او را هم ساخت چنانچه درخواست  
 بحضور رزمینست منظور گردید و صاحب از افسران انگریزی در بلتان و بلتان  
 مولراج را در لاهور طلب فرمود دیوان مذکور همراه افسران دربار آنجا حاضر شده  
 محاسبه را از ابتدای صوبه اری خود لغایت حال تا بل فرقه فمانید و آنچه از تسلیل و  
 کثرت دهنه او برآمده بود همانجا و اساخته فیصلنامه و فارغ غلطی مصری اهلکاران محال نمود  
 و بعد از رخصت شدن از رزمینست بهادر و مهاراجه دلپ سنگه و غیره کار برداران  
 آنجا بلتان معاودت کرد و چون سرداران لاهور را نیامد دیوان مذکور

از طلب خود نشان بدون ذمه داری صاحب رزیدنت ناگوار گردید لهذا خیرتند و را  
 باز که لام حیل و لا موطئ بدشته و محضه اندازند چنانکه بعد از صلاح و مشوره در انجا طلب  
 داشتند تا آید حساب ایام صوبه داری پدر خود ساقول نکه را از عهد مهاراجه محبت نکه لغت  
 روز و فاش پنجاه و در جواب نوشت پدرم ساقول نکه حساب هر ساله مع زرا کز داری  
 و سرکار میفرستاد و رسید آن گرفته نزد خود موجود میداشت چنانچه نقول آنرا ارسال  
 نگیدایم و اگر با اینهمه شمار حساب پدر سرشکی و شبی باشد آنرا از دفتر سرکاری درشت  
 نمایند و علاوه نمیدین حساب پدرم از من بنیاید حساب وقت صوبه داری اش تعلق  
 بخودش داشت نه از من بهر کیف اکنون آمدن من در انجا ضرورت ندارد اهلکاران  
 در بار لا جو رنجین مخبر او را حمل بر ترد و سرکشی او نموده این صاحب رزیدنت اجازت عزل  
 او از صوبه داری نشان یافته رد بگیری بجای او خواستند و حسب اجازت صاحب صوبه  
 فرمان معزولی بنام دیوان مولراج از صوبه داری نشان نوشته سردار کمان نکه را به حکومت  
 آنجا متب کزدند و او را بماده و کس از افسران فوج انگریزی کرده روانه نشان ساختند  
 تا صاحبان بوضوح در این رفته کلیدهای قلعه و خزانه آنجا را از حاکم معزول بحاکم  
 منصوب دهنده و بند عمل فذل و در صوبه مذکور بختانند و چون سردار کمان نکه و  
 آن بر دوش سر کلبان رسیده و جنبهای خود که بیرون قلعه نصب کرده بودند فرود آمدند  
 دیوان مولراج از سر اخلاص میباز پیش آمده رسم احوالی پرسید و دعوت حسب شانان  
 رتبه عمل آورد و بعد از دو سه روز افسران مذکور به دیوان مولراج گفته فرستادند که  
 ما بین خود یکگاه و قلعه جانی قرار دهند تا فردا ما و شما جریده در انجا رفته بعد از ملاقات  
 یکدیگر احکام سرکار را بشما ببلخ نمایم مولراج گفته فرستاد که بموجب ایامی آن صاحبان  
 ظان مقام را که در وسط واقع است برای ملاقات قرار دایم خود اعلان وقت در انجا  
 حاضر خواهند شد باید که شما صاحبان نیز در انجا قدم رنج فرمایید الغرض فردا بر وقت معین

و چون مولاج باد و سردار خود از سکبان در مقام مذکور رفته با افسران که چند لحظه پیشتر  
 در بخار رفته بودند ملاقات نموده نشست صاحبان بعد از استفسار خبر و عافیت نظرین  
 و دوزخ شوق سمیع بولج فرمودند که ما بر دو صاحبان صرف برای همین همراه میرویم و اگر کسی  
 صوبه ارجاع نشان آمده ایم تا فرمان معزولی بشا داده کلیدهای قلعه و خزانه سرکار را بشما  
 بسردار مذکور دهم و بدین پس شمار لازم است که بزودی تمیل این حکم نماید و بفرمان  
 کلیدها موجود و حاضرند و مراد دادن آن بسردار که آن سنگنه هیچ عهده و مسئولیت ندارد  
 کما از قدیم الایام از سلاطین و حکام پیشین در تصویب چنان دستور است که بر گاه که بر سر کار  
 جدید از طرف سرکار مقرر شده می آید صوبه ارجاع معزول و منصوب هر دو در مقام شایسته  
 متناهی رفته کلید را بصوبه ارجاع تصویب مینمایند درین صورت سردار که آن سنگنه را با  
 همراه من بدر گاه مذکور و دمن کلید را با ملاقاتل تفویض و و نایم که ظهور یعنی موجب است  
 طرفین مشورت صاحبان انگریز که متقد در گاه و اینچنین رسوم نیستند بنده هم شده مولاج  
 گفتند که این چه سخن بیوفوفی و حافت را پیش صاحبان میگوی بدر گاه ظان در ویش  
 رفتن و کلید را در آنجا سپردن چه معنی دارد امور ریاست را با در گاه چه علقه است معلوم  
 میشود که در دادن کلید عذر و حیل میکنی در حق تو بیتر است که کلید را همین ساعت ببری  
 ما بر دو صاحبان که آن سنگنه حواله نمائی و بدون دادن کلید از بخار رفتن نخواهی یافت  
 مگر آن که مرد متعل و مال ازیش بود کلام افسران را شنیده و فروخته نشد و بلاست  
 جواب بصاحبان داد و گفت من دستور این ملک را بصورت شما صاحبان ظاهراً کردم نه  
 برای دادن کلید با حیل نمودم بهر کیف هر چه مرضی شما صاحبان خواهد بود زبان عمل خودم  
 نمود مگر سرداران سکه که همراه او بودند گفت و گویی صاحبان را شنیده بسیار فروخته و  
 برهم شده مولاج را علامت کردند و گفتند که تو سخت بی غیرت هستی این چنین کلام سخت  
 و درشت انگریزان را شنیده هیچ نمیکونی بلکه کلام خوشامرو را میبینی از این مذکور که

که داری مردت بهترست ما را ز یاد و ازین بخل کلام ایشان نیست که ترا بیوقوف و محجوب  
 و اندر صاحبان که بخوبی کلام سرداران را تفصیه بود و از مولراج پرسیدند که بزرگوار  
 شما را چه گفتند مولراج خلاصه گفتگوی آنها را بصاحبان فغانید که مرا ملاست و سرزنش  
 کردند که چرا بصاحبان که ترا بی و وفوی و محافت منسوب کردند جواب سخت نسیدی  
 و باری چه خوشامدشان میکنی صاحبان توجه سرداران شده گفتند که بجز این نیست که شما را  
 می شناسند این رتبه نداری که در گفتگوی ما صاحبان دخل کنید و زبان ملافت کنند  
 و از شما بفرماندگی گفتند آینه خاموش باشد سرداران که از سکبان محوش مزاج و  
 مغلوب اخسب بود و بخل کلام سخت صاحبان شده بی انگه از طرف مولراج ایام و  
 شده باشد جواب صاحبان را بشنید و از یعنی بجهت شنیدن سخن آنها در حق خود شنید و  
 از نیام شنیده یک صاحب که موسوم بمستر از زمین بود بضر بیای می نمود از انجان  
 گفتند و صاحب دیگر را هم روح ساخته قید نمود و بعد بچشمین سخاکی و جرات بخل از  
 آنجا برخاسته و مولراج را همراه خود گرفته بقلعه آمدند که مولراج بمشاهده حال کشته شدن  
 صاحبی و مجروح شدن دیگری غرق بحر زد و تشویش کردید و بفرموده کوا این امر بدون  
 رضا و ایامی واقع شده ولیکن اهلان سرکار اگر میزی این خونریزی را در نامه اعمال  
 من نوشته منسوب بمن خواهند نمود و در حق من این جرم بر من قیامتی بر پا خواهند ساخت  
 بهتر این است که در لاجور بحضور صاحب رزیدنت بیاد حاضر شده بکلف و شبه و حقیقت حال  
 را ظاهر نمایم و بعد شنیدن این حال صاحبان را اختیار است خواه مرا مجرم قرار داد و بجز  
 خون صاحب مقتول بکشند و یا دائم محبس سازند و یا مرا معذور و بی قصور بکشند بگذارد  
 و یا اگر در نیصوت از سرکار اگر میزی با منی و منحرف کشته در لاجور بکشند حفظ جان مال و  
 اهل و عیال محال نظرمی آید و مرا چه بایار و کدام زور و طاقت که مقابلۀ افواج اگر میزی  
 و در میان فکر و اندیشه بود که آن بر دوسر دار که باعث آن خونریزی شده بود و دوم دیگر

سرداران و افسران افواج او که اکثر سکیان و افغانان بودند فراموش شده و برانی که  
 به تراج اطلاع یافته او را گفتند که تو چه امثل نشان میگردان از جنگ می ترسی و اینست  
 هر افسر پیش و منظر اب میجی اگر تو از مقابل انگریزان می ترسی برو و در کوشه غلغله  
 و انیم و جنگ و از آنکه مازنده ایم و جان درین داریم بنویس بی نخواهد و بیست  
 آخر مردن پس ازین که خود را در دست انگریزان بسیاری و بذلت و خواری از دست  
 ایشان گشته شوی بهتر است که مردان وارتا مقد در خود بجنگی اگر در صفت جنگ سر  
 گشته شوی در میان مردان هر ضرر کردی و آنچه در تقدیر بود شد اکنون تو چه  
 است که خزانه را بکشانا مردم سپاه جراز از افغان که ملایم و شسته و قلات و حبش  
 بیگاریم رسانیده با فوج اعدا نیکه برابوریش کند بکیم و داد شجاعت و مردانگی بزم و چون  
 مولراج اندرون مجلسی رفته و ایحال را با مادر خود ظاهر کرده درین امر صلاح و مسوره  
 از وی نمود مادرش نیز آنچه سران گفته بود مذاور بفهمانید که اگر اکنون در لابو نزد صاحب  
 رزیدنت خواهی رفت یا از ابغوض خون افسر خود قتل خواهند کرد و یاد اکمل الحسین خواهند  
 پس ازین بر دو امر در حق تو ادلی است که در قلعه شسته بر که بر تو یورش کنند با کتیک  
 و از طرف زر فکر کن برای این مهم نزد من بر آمد و حجت پذیر تو بسیار است و ترا بجز این صلاح  
 امری دیگر نیست جان مال خود را بر عزت و حرمت خود تصدق کن و دست پانجهان  
 اگر چه میدانم که تو آنچنان نادان یک سر نبودی که اشاره بکشتن صاحب انگریز بویج  
 کرده باشی این سکبان خانه خراب که اکنون اقبال از ایشان و بر تافته واداد انگریز ایشان  
 گشته است در هر جا و هر مقام همچنین بفسد و فاسد و آخر بو مال آن خود هم راه فنا  
 می پیمایند علاده برین انکاران لا سوره که با تو موافق نیست ملک گشته خون تو که اکنون  
 بصد و رایجرم کوازبات تو سر بر زده است بنویس و اب کرده چه عداوت و بدبیا که در  
 حق تو روا نخواهند داشت انقضی ما در سر خود را مبتلا بلیه عظیم دیده بسیار که بیست و یک

و بعد از آن پدرش را حواله نمود و حال طرف دیگر برین منوال است که صاحب زنده بود  
 هرگاه که مورخ کشته و مجروح شدن و فرود آمدن در همان شنیده است و در مورخ  
 انگریزی و سپاه رئیس و پسر برای تنبیه و اتصال دیوان مولراج و مورخ  
 و مورخ و قاجار ای ایچنگ تا شرح ماه اکتوبر ۱۲۸۰ و از طرفین و دو طرفه و مورخ  
 شد کابلی فوج انگریزی بر بلتایان حمله میکرد و زمانی ایشان لشکر انگریزی تاخت می نمود  
 تا آن وقت غالب از مغلوب تمیز نمیکرد و تا حال فقط فوج انگریز را مقابل با دیوان  
 بود که صاحب در معزول نشان بود که درین اثنا سردار چتر سنگه پیشتر سنگه اناری و اله  
 موبه در پناه و نیز از سر کار انگریزی منحرف گشته بر سر ایت حمله کرد صاحب که سبب  
 لغت فوج و عدم سامان جنگ تاب مقاومت حمله او در خود ندیده پناه و حمله ایت  
 محافظت خود نمود و هرگاه که مستر او در ذرا که در مقابل مولراج کرم رزم میکار بود و حال  
 چتر سنگه مذکور معلوم شد که حرم و احتیاط سردار شیر سنگه پسر چتر سنگه منور را که با سپاه  
 خود همراه صاحب موصوف و مقابل دیوان مولراج بود و فرمود که شمار با صلیب کرده  
 و لشکر انگریزی دیده کرد و داشتند و تب بجا و چتر سنگه را از سر کار انگریزی چنان بیان  
 میکنند که یکی از فرزندان او صلیب سازش با عله مسکوت که بشمول دیگر مجربان در راه بود  
 مقتول یا مجروح گردیده بود و بعضی گویند سبب آن اخراج رانی چند صاحب ملک  
 پنجاب است و یا این برد و ام بوده باشند با تملک چون شیر سنگه را معلوم شد که سبب این  
 مردم افسران فوج انگریزی ابر من اعتماد نمانده و با او که مرا قید کنند بدین خوف  
 از کسپ انگریزی پناست مع سپاه مجرای خود در نشان رفت و شریک دیوان مولراج  
 که در طرفه اینکه مورخ فوج انگریزی و سپاه مجرای خود در نشان رفت و شریک دیوان مولراج  
 تا با بویافته مرا قتل کند و یا که قتل کرده و تداو در صاحب بر اعتماد بدوی نگرد و در  
 فوج خود راه نماند و همیشه از وی محبت می نمود و چون شیر سنگه ازین زمان

سبب اینست  
 که صاحب  
 را از سر کار  
 انگریزی  
 چنان بیان  
 میکنند

و تمام شد از نشان برخاسته بطرف رام گرفت و برای مدتی خود را در هر سنگه مذکور  
 نگاه داشت و قصد مقابله فوج انگریزی نمود و چون تا آن زمان موسم کرم و بارش بود و این  
 کار را نیز فقط مهم نشان را تصور نموده چندان توجه و اهتمام به انظرف نمی نمودند  
 احوال که هر سنگه دریا و درو بطرف دیگر نیز سنگه پسرش علم بیاد و برافراخته میا و ناماده  
 مقابل سرکار انگریزی شدند و موسم سرایم حریب رسید و آب کور ز خزل لار و دل چوئی  
 برای نظام ممالک مغربی و بنا بر رخ جنگاره و فساد و آفت و نجات از دله لار و  
 قصد بند و شان سر و دچا و ده نو میر <sup>۱۸۴۸</sup> عیسوی از وارا لانه مذکور بسواری  
 سفینه دخانی متوجه آن طرف شدند و از بنارس بر سبیل داک بر آه کپ کان پون پخت  
 پیشتر گردیدند و بنا بر هفتیم نو بر سر مذکور و زعبه در شهر اگره نزول اجلال فرمود و گشتند  
 یعنی سه سال را کل افواج انگریزی احاطه بحال گفت صاحب بیاد و مع خزل کلبرث و برگ  
 پنجم برای خبر گیری این مهم بنا بر دهم ماه مذکور و اصل قصه قصه که قریب ملامورست کرد  
 و لشکر گویش صاحب بیستم و سیم از مقام پیران و آله کوچ کرده در قلعه دیدار سنگه بیستم شد  
 مذکور قصد حمله بر غول سپاه سکنان که بر سرستان دلیلی غلبه یافته بود و در کربس  
 حکم سه سال را موصوف که تا آمدن من در آنجا نایل باید کرد و توقف نمود و در آنجا  
 بود و در فوج سزایمیت و رانک نمود و لیکن هموار مذکور با وجود دشمن بیعت ضرب  
 تاج و فوج کثیر از سپاه انگریزی شکست یافت و دو کس از سپاه او مقتول و دو صد مجروح  
 گردیدند و راجه کلابه سنگه برای ایست صاحب خزان و قلمها فرستاده مدینو و بعض  
 سکنان که در لشکر سزاکورث گشتند لازم بود در بخار یک فرستاده و با مولراج پیوستند و سکنان  
 و باشندگان اضلاع شرقی که در فوج صاحب مذکور بودند و خاداری نمودند و در کتب  
 و سیم که در نشان شد افواج انگریزی بر مور چال حریف متصرف گشت و هری سنگه کیدان  
 کوله اندوزان لازم بود حراج را که در حینک مجروح بجراجات کاری شده بود و در آنجا

در این هنگامی اگر نیزی آوردند و آخر بدان زخمها بر گونند سردار بری سنگ مذکور  
آوردند و جسم بوی برای دین لاش او بسیار مردم جمع شدند لباس و سلاح او را مردم  
فوج او برده بودند و او را عریان در جای شان آوردند و همین کس ~~در آنجا~~  
مانند توپهای شکر او را برده بود و آنرا من بعد گرفت مورچال مثنایان و گریز انیدان  
را مولای فوج جدید را آرسنه برای مقابله افواج سرکاری آورد و در میان درختان  
پنهان گوی برای گرفتن پناه ستاده کرد و هرگاه باریش کلههای توپ و تفنگ برآید  
شد از آنجا هم پس باشند و آن ماسن ایشان هم بدست فوج انگریزی درآمد و فوج مذکور  
مورچال و ماسن گاه حریف را آتش داده در خمیه گاه خود گرفته آمد و درین جنگ مولای  
بذات خود در میان یک غول سپاه خویش بود و بعد شکست فرار کرد و بر توپی بخله توپها  
بکمان حریف که در جنگ بدست فوج انگریزی آمده بود و این عبارت گفته بود احمدیار  
فرزند فوج محمد لاهوری این توپ را حکم خالصه شریف در شش سحری تیار کرد و بر کشتن  
منفوج کوزت لند صاحب کعبه در قلمه مثنان رفته بود و سپاه آنها خنده میزد و از راه  
لحسن میگفت که شاید ای ملان در یک نزد آمده اید مولای هم منوجه حال ایشان نشد  
نزد این سردار که درین جنگ فدا کرده اند در مقام نبود و پشاور رفته و در جنگ  
و در صد سپاه از لشکرا دور و صاحب گرفته خسته کردند و ملازم جدید بودند از طریق  
جنگ خبر داشتند و از پیش و نیم کله فقط و گدازه بوقت گرفتن مورچال گفته شد  
در دفته ثانی که باز با حریف مقابل کردند و ده کوره زخمها بر داشتند و دو سپاهی پیش رفتند  
مخرج زخمهای خف شد و در میان مولای از سپاه گرفته بسیار را راضی است آنرا  
سابقین جدید و سیار کس است و در غاصه رفته و آن هم به یک مولای در جنگ  
سابقین از فوج اکنون صاحب گرفته برده بود و در جنگ باز بدست سپاه انگریزی درآمد  
و مشهور است که مولای در همین کرمی این جنگ رخ اسفند در لایمی حمله کردن گردانیدند



و در آن مقام موجود بود کلامی که او ز کوفه مانع آمد و در میان روزا و از سینه او  
 بیرون آمد بصاحبان بنام فرستاد که غلعه حاضرست سرکار آزا بکیر و و چون که  
 شکرهای به صاحبان منظور نظر نمودند و پانزدهم نوبت رسید حال شمر بنک تمام بکباران  
 و غیره نوشته بود که شام به سکبان با خود با متفق شده و از سر کار اگر نوبی باشند در آن  
 خود را که اگر نوب باشد قتل کنند و بر خزانها متصرف و در لشکر من آمد و سخن کرد و در میان  
 صاحب که با فعل بجای جنرال کیوشن فسر کمان فرج شده اند بتاریخ هفدهم نوبت رسید  
 و در آنکه برآمد بجانب علی پور که از نام کر بخاصله بهشت میل واقع است کوچ نمود  
 و بتاریخ شانزدهم ماه مذکور سباب و آلات حرب از فیرو پور در راهور که تظار آن بود  
 رسیده بمراة سباب مذکور رساله سوم و نهم بهند و شش و پانزدهم و شصت و نهم بهشت  
 پیاده و سانی باد و توپ بهشت و چهار پی و شصت و توپ به پی و دو توپ آسمانی  
 و دیگر چند توپ بهشت پی و دیگر توپهای آسمانی و تخمینا بهشت صد و پنجاه توپ که کلوا را بدو  
 بسیار از حاجت بود و درین مهم صرف خوراک یک فیل بهشت در کسید و ششصد  
 گمانه بود و خرج خوراک یک شتر بهشت روپی و صرف کاوش در پی که از آن بخواه  
 یک سب سی روپی و بتاریخ پانزدهم نوبت رسید و بنحیف گفت صاحب از لقا و پیچنگ و شند  
 و شام به آن دریای راوی را عبور کرده بر کوشه کوبند و پس رسیدند و از روی  
 و بنا به معلوم شد که بمراة چتر بنکه در شام نوزده بهشت و فی بهشت شصت و پنجاه  
 و بیست و پنج سباب یازده هزار و چهار صد سپاه شد و بمراة توپ بهشت و بمراة جنرال کوشن  
 که سانی مقابله او مامور شد و بهشت کل بمراة فرج از خوار و بیاض بهشت و سانی توپ  
 مرده دارد و صاحب مذکور آن طرف راوی عبور کرده در این احوال بود و در آن  
 است و حکم نواب کور در جنرال بمراة چتر بنکه اطلاع کرده شد که اگر بصاحبانی که در پشاور  
 و هزاره و انگل و افغان و کلات و هندوستان حاضر و اینها را بر رسید کلاه و سبک

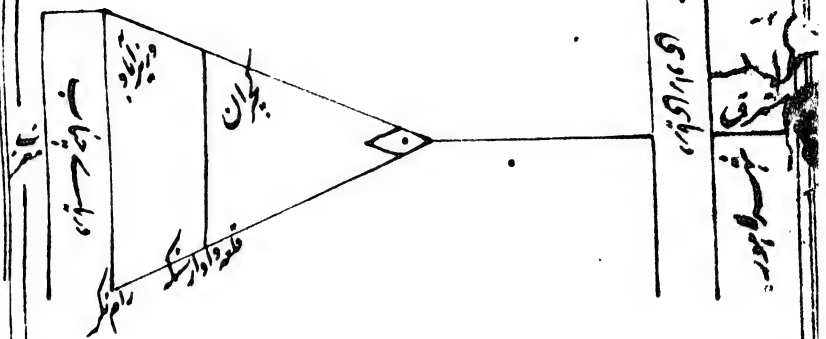


و فرج پادشاه شش میل مسافت طی کرده و در دیابل میسه پاسته جور از دربانان خود  
 پندار بر سوار برای آن کرم آوردند و ششم تا حرفت از جور را فرج انگیزی با خود  
 برد و در آن مامورین مانند آنکه با پنج سوتم و میر یوسف نوبخت و دو ساعت  
 همه کلان حرفت بر فرج میر جزل بگلوله حمله کرده و پیرا را سر کشید و چون تا یک ساعت  
 توپها زدند و از فرج انگیزی یک توپ هم سر شد لهذا ایشان دلیر شده قدم پیش گذاشتند  
 و چون بر زد گلوله توپ رسیدند از فرج انگیزی آنقدر توپها زدند که بسیار مردم ایشان  
 کشته شدند و انظام فرج آنها بکشت بگلوله صاحب نظران که مردم و اسب حمله از خود  
 موقوف کرده بر فرزدانده است مردم فرج غنیمت سلاح خانه و اسباب خود را آتش زده فقط  
 با دو توپ از آنجا بگریختند و دو ساله سواران با برای تعاقب شان شتافت و شنیدند  
 شد مردمانیکه سوای فرج خالصه شریک ایشان شده بودند و برخاسته رفتند از فرج انگیزی  
 چهل مردم مقتول و سه سوار مجروح گردیدند و از طرف ثانی بسیار مردم کجا آمدند و  
 خیل سوار می شمرند که هم بدست فرج لما فتاده انتی عبارت بر پوشت کماند خفیت صاحب  
 و مشورت که سکبان و خیل شکست یافته آنطرف در کای خیمه رفتند اکنون آن  
 جناب و خیمه نیز در قبضه سرکار انگیزی در آمده و رعایای این دو آب بسیار  
 اطمینان از خوشدلی اسباب رسد را و در کای انگیزی می آیند و فرج میر و بر قلعه های ایشان  
 منتهین بیکه و خیمه را منهدم ساخته بطرف صفر و تبه جلند بر معاودت کرده آمد و پیغمبر و میر  
 که از خیمه صاحب بعد بظرف و تصور شدن در کای که معاودت نمود و ششم ماه مذکور بسیار  
 میر بود رسد برای لشکر بگلوله صاحب که در تعاقب لشکر شریک است بر شینا بار کرده  
 از در بای جناب فرج و در آتومان در فرج سرکار انگیزی در سه جا کرم مردم و کشته شدند  
 یکی در شاه و وزیران و ملک بمقابله مردار بر چرخ که با جمیبت کثیر از سکبان و افسران  
 و جناب که کشته شدند و در آنجا صدها کشته است و دوم در میان با دیوان و اولیج

و چون سواران سوم با شیر سنگه و غالب است که قلعه عثمان و دوفتخ کرد و دوفتخ کرد  
 و شیر سنگه نیز رسید و شیر سنگه که کک قلعه میگردد نیز سنگت یافت اکنون پادشاهی از نو  
 و در وقت راجه مهال پوری که قریب جالند برست و در سر کشتی  
 بود و بهشت بود از فرج لغشت کار دن که فقط سه کپنی دشت نیزیت یافت و از قلعه  
 دست بردار شده خود را حواله بارس صاحب نمود و راجه امید سنگه که بعد از حمله  
 و شیر سنگه بود نیز گرفتار شدند و هر دو راجه و یک راجه دیگر در قید اند و در دست نیرده  
 روز حمله با عیان پنهان کوش نیز در کرده بشد و فساد کوشانی نیز موقوف کرد و یک نفر  
 و شش سپاهی و رین مسر که از فرج سرکاری زخمی و دو کس کشته شدند و کونید راجه  
 شیر سنگه خطی که در لاهور فرستاده بود در آن پانزده و جوه بغاوت نوشته است و سوم  
 و سمر سردار سلطان محمد خان بهر لارنس و دو صاحبان دیگر را حواله سردار چتر سنگه کرده  
 سردار مذکور بدین امر ملک تنبیت در لشکر خود سرکنانید و پانصد و پیه خودش و نیز  
 و کمانان او مطرب ضیافت خدمت بهر صاحب موصوف فرستادند صاحب دیگر قبول  
 و کمر رعایای پشاور بر عهدی و بیوفانی که از سردار سلطان محمد خان اهل آمده  
 بر قوم ملاست میکنند و اجیت صاحب که در مقام بازت شش هزار مرد  
 همراه خود میدارد و اهلک تا حال از دست برد و کمان محفوظ است و اجیت سنگه کلید  
 قیدان اکال پیش سکیان بحضور لارنس صاحب رفته رجوع کرد و جنرل بشیا سنگه نزد  
 صاحب فته موافق شد و چتر سنگه با دیگر محاصره قلعه انگ کرید و نیز میگویند که چتر سنگه  
 بحضور لارنس صاحب نوشته است که اگر از جان لارنس شود بحضور حاضر شده و  
 و بدو و شش مسموم خشکه از بیجا چه جواب رفت الفریس بخاطر حال سکیان  
 نزجرات خود بسیار پشیمان شد و از غالب است که باز قصد مغالیه کرده سرداران ایشان  
 را کالاکر نیزی رجوع قلعه و استغای قصور خود نمایند افسوس که این امر تا عاقبت اندیش

بجای و سرکشی اعتماد خود را بر باد داد و نوکاری نکرد و گویند روزی دیوان  
 در میان در شواله دربار کرده مذمت سکهان بسیار نمود که ایشان لاف زنیهای خست  
 و بخت یک یک میزد و سه سوار را که در جنگ ششم و سیم کشته بودند ششیر کرد و باز  
 و سیم یک حصه فوج بنی در میان جنگ لشکر دشمن صاحب کرد و در بین تفصیل و پیش میبرد  
 و یک توپخانه و پانصد سوار است و رساله جیک صاحب یک توپخانه قطعه که او یک  
 ملازم خاص لکه و چون که سامان جنگ متواتر تر و ایست صاحب میرسد لهذا هنوز بر قطعه  
 انگ دست سکهان نرسیده و تا آخر دهم میگذرد و سواران بجست هزار فوج و قطعه  
 ملتان موجود است و بعضی نوشته اند پنجاه قطب این بر دو خبر میتوان شد که از رسیدن  
 افواج بنی و توپخانهها در انجاسه حصه فوج او از خوف و هراس برخاسته رفته باشد  
 و اکنون فوج اگر نیزی حاضر است در میان فوج شیر سنگم و ملتان لهذا او بعد و مولراج  
 در قطعه ملتان رسیدن نمیتواند و اکثری بیان صاحبان انگریز که در ملک پنجاب بودند و  
 اگر آمده استقامت و زبید و درین سال در بای جنس سبب قتل باری سبیل  
 خشک گردیده مردم در بر کدو مقام پایا مدور و کشته اند و در میان کلات  
 و غیره صد و شصت کشتههای غله و آلات حرب که از اگره مطرف دیار سرحد است  
 و در کوار ای ازین دریای تا بدلی رسیدند و از انجا آنرا بر شتران و عا بهایا کرده  
 و در خشکی روانه ساختند و سی ام ماه دهم میگذرد و پنج سوم ماه میگذرد که با شیر سنگ  
 شده بود و ذکرش بالا گذشت جکی و یک نه با و می و نه با چتر سنگه بوقوع آمده و چتر سنگ  
 قطعه انگ احاصه کرده که توپها نیز در میان ضرر با کمان قطعه میرسد ستر بر برت با بهت  
 بهوشیاری قطعه و طاعن از دست غنیم محفوظ داشته چنان معلوم باری و چتر سنگ  
 از اندرون قطعه میکند که مردم فوج چتر سنگ میرسد و نواب کور زجرلار و دل بوزی  
 از له بیان در سوا مسکن روان فرما کرد و فوج بنی مع توپخانه باطل تابست و در

بیت و دوم ماه مذکور در نشان رسید و مشهورست که تا قلعۀ مغان برست فوج  
انگلیسی خواهد آمد که گذر بخت بهادر تعاقب شیرینکه خواهند کرد و بافضل شیرینکه در محو جنگ  
بیت که گذر فوج انگلیزی در انجا به شواری خواهد شد و نقشه راه از لاهور  
تا دروای کباب بدین صورت نقشه راه از لاهور تا دروای چناب



و سر کرنیل لارنس از ولایت بمقام بنی بر سبیل ذاک و از انجا در بهاول پور داخل شد و  
سکه کوکاب کور نر جنرل بهادر حاضر خواهند کرد و اکنون انتظام ملک پنجاب از دست ایشان  
خارج شده و به دست و بیستم و سیم و بیست و یکم و بیست و دو ساعت از برآمدن چند پیشین  
انگلیزی در انجا اهل قلعۀ مغان شده بمجلسه آن در غول است پیشین است دوم پیشین  
و پنج پیشین کوره از پیشین ملک بر گردگی کرنیل فرنگس در غول چپ پیشین بمقادیر دوم پیشین  
و پنج پیشین از پیشین سی و دوم ملک زیر حکم برگدیرا که هم صاحب و بیستم پیشین کوره ملک و پیشین  
سوم پیشین هندوستانی و او در د صاحب بر پی که قریب پیشین محل است حمله نمودن  
حین فوج سکه توجه سپاه صاحب موصوف کرد و بدو فوج بنی بر دیگر مقامها داخل  
چپ بر مقام رام تیره و شیواله حمله آورند و با وجود توپ زنی سکاهان محل اهل پیشین  
رفته بوجال ایشان را که همان وقت تیار کرده بودند از ترس فرار نمودند و از انجا که بری شکست  
در انجا قبر ساول سنگه در بولاج است بلا مزاحمت در رسیدند و چون فوج خیل سرکا

قریب مسجد که در قریب آن قبر شمس تبرزید و دیگر نصیب قبر و عمارات خوش ساخت  
 لشکرت در آنجا بسیار فقر و دهم پیر و زنا را که برای گرفتن پناه مجتمع شده بودند و  
 ایشان تفرض نمودند و در پس این مسجد گروهی از سکهان که مسلح شده بودند و  
 فوج انگریزی بکبر خیز و لیکن گروهی دیگر از ایشان مقامی را که در آن مقدمه انجمن فوج  
 سرکار که قریب سی و چهل از سپاهیان زیر درختان انبوه بودند حمله کرده بکوشیدند و از راه  
 خود قصد گرفتن مقام مقبره شمس تبرزید نمودند و در آنجا جنگ شمشیر و تفنگ خوب شد و  
 حمله کردن گورهای ولایتی با سنگینها بر آنها فرار کردند و آن باغچه هم پاس شب فتنه باز  
 سپاه انگریزی درآمد و فوج بنگاله یک دهم سینه و پنج توپ بالای آن برده بطرف قلعه  
 سر کردند و چنانچه در سلاح خانه ضمیمه از افتادن کلوکها توپ دو بار پاش در گرفت و بوقت  
 صبح از طرف قلعه کلوکهای توپ که می آمدند از کل بخته بودند و معلوم شد که اکنون نزد  
 کلوکها هم نماند و تعداد مقتولین و مجروحین از فوج انگریزی بجز کار کردن از شمس  
 ملکه و آن کلن صاحب از پیش نهاد و دوم هندوستان و لشکرت یک سینه  
 از پیش نهاد و پنجم غنیمتی هندوستان در جنگ مقتول شدند و از مجروحین  
 از پیش نهاد و دوم هندوستان و بجز کس صاحب از پیش نهاد و دوم هندوستان  
 کرنیل بنس صاحب از پیش سی و دوم هندوستان و پنجم مکمل صاحب  
 هندوستان و دوم هندوستان و صاحب انجمن و سه گره از پیش دهم ملکه مقتول  
 پنج شش مجروح شدند و برای حمله کردن برام تیرنگه در اتحاد مدینه سینه بران  
 لکهن صاحب باد و از ده سپاه گرفته بودند از آنجمله یک مقتول و هفت مجروح شدند و  
 صباح بیت و پنجم دهم کور از هر دو طرف شلک بند و قیاب که که خالی میکردند سکهان  
 میخواستند که فوج انگریزی بر شهر متصرف نگردد و از مقام محاصره افواج انگریزی قوی  
 را بر فاصله شش و گز نیز بودند و از ضرب کلوکها دیوار قلعه را از خنهایی نمودند و از طرف



و ازین طرف توپها را زود زد و دست میکردند و از طرف حریف هم بریزیدند که در  
 آن زمان کم بود و نزدیک کس کار دوازده کس میکرد و اگر کوههای این طرف اندک  
 علی بسیار نقصان میشد و فوجیکه در تعاقب شیر سنگه بود و پنج حصه منقسم است یک لشکر  
 زیر حکم یکم بنوکل صاحب در غلام کاسبله دوم سیر کردگی جنرال کیل صاحب از کاسبله  
 براندک کاسبله سوم لشکر کندنجیف بهادر در موضع چتولیه چهارم تابع برکدیر پی صاحب  
 که فوج هم گشت پیچم لشکر برکدیر پوپ صاحب در وزیر آباد و پهلای مستحکم بر درای چناب  
 بهشت عبور میکرد اگر نری بذرین استواری بسته شدند که اراهای بهاب از بالای  
 آن رخنه تواند کوبید و دست محمد خان رئیس کابل سردار چتر سنگه نوشت که بجز  
 لاریس را که برادر سردار یار محمد خان حواله شما کرده است باز تقویض بوی بنائی را که  
 در خاندان ما از برین حرکت بهر بسیار بنامی خواهد شد و از اخبار صحیح معلوم شد که در  
 ۱۲۹۲ هجری محمد شاه پادشاه ایران فوت کرد و بجای او پسرش نصیر الدین شاه پادشاه  
 ایران گردید و آنچه مشهور شده بود که عمل پادشاه روس در ایران خواهد شد غلط  
 سخن است که در سلج خان کلمان غلامه ملتان از کوه نوپ بم آتش افتاد و وقت آن  
 مکان او در بیابان مثل رعد شد و گرد و غبار تا بسیار کرده رفته جنرال و شش هزار  
 کبوله از آری که او شش است و کلمه هم را در آن سلج خانه زده بود و انعام دادند و پسر  
 اشرفی افراد بدو بخشید مشهور است که بسیار سردار و مردم مع مال و بهاب به سلج  
 بریزند و سواهی آن بصد مردم که بر بخت آن بودند هلاک گردیدند درین سلج خانه نه هزار  
 من بار و دیگر ساز و سامان و آلات حرب بسیار بود و بجه نقصان و ضائع شد و سوا  
 آن روز دیگر در کوشه غلامه تیرا کوله بم آتش افتاد و روشنی آن در لشکر انگریزی بم تاشم  
 مانده و چون و غن کا و دغن چراغ در آن کد ام بسیار بود و بذا روشنی تابید و رفت و تا  
 معلوم میشد با تجمه دوم جنوری ۱۲۹۲ هجری عیسوی شهر ملتان در قبضه افواج انگریزی بود



و با مردم شهر جنگی عظیم شد و هندو سنگه سردار که اکنون صاحب از دست خود گشته بود و  
 و سوامی او شام سنگه دو کبرداران و بسیار مردم سپاه مولراج بقتل رسیدند  
 و چون سبب غارت شهر جمع شد از آنجمله بیست و پنج غنای بسیار است که گاه و گاه  
 اجناس بود و قریب پنج لک و پیه را غله که در شهر بود سوخت و مهاجران شهر پانزده  
 لک روپیه و اودن قبول کردند بشرطیکه این شهر از غارت و تاراج محفوظ ماند مگر تا آنوقت  
 منظور نشده بود و هرگاه شهر در قبضه افواج انگریزی درآمد بسیار مردم سپاه از قلع فرار  
 کرده رفتند و مشهور شده بود که دوست محمد خان با مقام علی سجد رسیده پسران عزیزان خود  
 را پیشتر روانه کرد و حکم داد که ناسر در چتر سنگه میر لارنس را حواله شان کنند و از نظر ستر  
 تا در قلعه انگ فتنه پناه نگیرند چتر سنگه در جواب آن بدوست محمد خان گفته فرستاد که بودن  
 صاحب موصوف نزد من و شمار برابرست گویند غرض طلب کردن خان بگو سیر لارنس را  
 آن بود که از وی قصاص محمد اکبر خان پسر خود را که در اصابه کور کجانی اندر مانده گشته بود  
 بگیرد و اینهم شهرت یافته بود که چتر سنگه افغانان در انی را در پشاور در سلطه ساختند  
 ایشان از سکبان بخوف و خطر شده در پشاور بی تحکم گدا گشتی کردند و در محققان  
 دوست محمد خان و آیات مختلفه نزد بعضی است که سکبان صوبه پشاور ~~در~~  
 داند زمین شهر طکه او و دستان کند و سر نهی لارنس و م جنوری از بمبئی در سده  
 و از سده در بهار و پور سیده و دو مقام کرده بتاریخ ششم کور فرزند پور سیده و لارنس  
 نواب کور ز خزل بهادر بود و بعد توقف چند ساعت روانه لاهور کرد و بتاریخ نهم  
 آن داخل آنجا شد و هرگاه دیبا بخش کوئل که از وقت ناول سنگه رفتن مولراج بود بر  
 عرض کردن عذر تقصیرات او بخدمت دش صاحب حاضر شد و صاحب موصوف رسید  
 که نزد تو و کالت نامه مولراج است گفت غلام صاحب فرمود جواب نامحسوب نمود  
 شما نیست که دیوانجو خود را تقویص سرکار انگریزی کرده و میباید دست نامبره نشان

نشان سفید بود تا معلوم کنند که دارند و اولی است و دوست محمد خان سبب ساز افغانان  
 لشکر انگ بران تصرف کردید و بنا بر پنج و بیست و نهم جنوری کرمل بر لارنس درلا بور رسیده بامبار  
 و سبب که ملاقات کردند و موجب اشتها رنواب کو بر بختل اید که مورخه هفتم جنوری سنه  
 مذکور بود معلوم شد که تاریخ سیزدهم ماه مذکور فوج انگریزی شیرنگه را که قریب در بای جیل  
 بود شکست قاضی داده و فوج او را گریزانید باید که در چا وینهار برای امنیت این فتح شکست  
 شود یا زده ضرب توپ سکبان و دیگر سباب ایشان برست فوج انگریزی فوتاد  
 و منجمله غنیمت شهر لکان شست هزار روپی قیمت و آب بعد از وقت خیمه و خرگاه غنیمت  
 قریب بیست هزار روپی خواهد بود و بقای از شهر و قلعه از لشکر انگریزی آن چنان نزدیکتر بود  
 بود که مردم قلعه عقب زن او دیده بروی لشکر سرگرد مذکور محفوظ ماند و افغانان بر سر  
 دوست محمد خان بر قلعه انگ سبب سازش افغانان شصت قلعه تصرف شد و بزرگ ناموس سکنه  
 لاهور دست اندازی کردند و بر چند چهره شکست مانع آمد که رشتنیدند از اینجا ثابت شد که در میان  
 افغانان و سکبان صفای اتحاد نیست گویند در جنگ تاریخ سیزدهم جنوری که با شیر سنگه  
 شده فوج انگ بر روی قحطیاب گردید بسیار کس از فوج مذکور خسته و کشته شدند  
 سیزدهم اسر محمول و سی و سه مجروح شدند و سر کرمل لارنس یا زده بیست و نهم جنوری در لشکر  
 گنبد نجیب بهار در جنگ شد و از طرفی خبر دهی سال مذکور بجای ستر گری صاحب  
 باز بر زمینش لاهور بر ستور ساجن بحال نامور گردید و در جنگ سیزدهم که مشهور جنگ  
 حلیان است سبب کثرت بارش تنگه عظیم در لشکر انگریزی واقع شد که بران سبب  
 بیست و دو افسر انگریزی جان بخت نیلیم کردند و دیگر از روششده سپاهی مجروح و  
 باضد و شصت مقتول گردیدند لیکن سپاهیان انگریزی بر توپخانه حریت فتنه سی خیل توپها  
 تاریخ زده بیکار کردند و چند هزار را از سکبان کشته و بیست کس سکه زخمی را در دار افغان  
 رکازی آوردند و سپاه انگریزی آنقدر قریب بر قلعه لکان شده اند که سنگی در پشته که

از فصل مشعل می ریزند بر پای سپاهیان می افتد و بچاه کس سپاهی مولراج خود را  
 خود را حواله بجهاد و در صاحب نمود و زبانی ایشان معلوم شد که یکی هزار کس سپاهی  
 نزد مولراج باقی مانده اند و سبب قتل شدن کوله اندازان سرکاری در جنگ چلیک  
 این شد که سبب نفهمیدن کلام هسر خود در آن معرکه رزم یک رساله انگریزی  
 بطرف توپخانه خود کرده با ستاد و لیدان توپخانه بنده شد فوج حریف افسر دیگر  
 کوله اندازان را قتل کرد و لیکن درین جنگ بسیار برادران و برادرزاده های شیرین  
 تیر کشیده شدند و بتاریخ نیست و دوم جنوری سنه حال دیوان مولراج ملاقات  
 شراط جان بخشی خود را حواله و سخ صاحب نمود و همه مردم که در قلعه همراه او بودند  
 آمده سلاح را بکشود و حواله سرکار نمودند و بوقت رسیدن اینخیز نوآب کوزنیل  
 بهادر چنان شتهار مرقومه بست و نیم ماه مذکور از مقام کلهو جاری فرمود که برای  
 آگاهی کونسل تمامی خواص و عوام این شتهار داده میشود که هرگاه آید لهای نو  
 چندان رخنه در دیوار قلعه نشان افتاد که قابل یورش سپاه گردید و سپاه انگلیس  
 عزم با مجرم پرای حله و یورش کردن اندرون قلعه نمود و دیوان مولراج بمشاه  
 این حال مع مردم برای خود خوشین را بدید که کار انگریزی کرد و حکم شد که  
 که کهنهای کلان میت و یک صدای توپ بطریق شلک تهنیت سرشود و صورت  
 سپرد کردن دیوان جو خود را در سرکار بدین طریق شد که میت و یکم جوئی یک  
 فردی که چند بار در لشکر انگریزی آمده بود مع یک کس دیگر که شبیه مولراج و هم  
 پنج سال بود حاضر شده بحضور و ش صاحب عرض کرد که فردا دیوان مولراج نیز  
 ز بهار خواه در سرکار عالی خواهد شد و فردای آن میت و دوم جنوری دودو  
 چهار چهار کس سیم از محصورین قلعه آمده سلاح خود را در گنبد سرکار بنهاده پناه  
 جان خواستند بوقت شمار معلوم شد که سه چهار هزار سیم بود و ذوق و قریب هزار

باین سپردن  
 در این خود  
 سیم

و قریب دو هزار مردم بمیر و بجنگاه من بعد مولراج بسواری سپ بر قافله چند رساله  
 سرکاری از قلعه بیرون آمد و همان ساعت یک پیش گور باد و طیش بند و سنگا قلعه  
 از قله تسلط نمود و بر چهار طرف پیره سپاهیان مقرر و مامور گردیدند تا مردم فرج و خیره  
 اسباب قلعه را تا راج نگذاردیم بسیار کس اسباب را در خندق قلعه انداختند و در فتنان  
 شان بر دوشته بودند قلعه فتنان بسیار محکم بود و فصلیهای آن بلند و خندقش تافش  
 عین ست کمر از صدمات گلولهها جابجا شکسته شد و مثل خرابه و دیرانه بینمود و درین  
 شک نیست که اهل قلعه تابعه و راز نوپا با افواج انگریزی خوب جنگیدند و هرگاه فصلی  
 قلعه بضرر کلهها شکسته مثل غنابل شد و قریب بود که افواج در قلعه از راه رخبند داخل  
 شود مولراج و همراهیانش مجبور شده خود را حواله سرکار نمودند و تمامی مردم قلعه را  
 همیر کرده در کنبه اژدر و صاحب فرستادند اما مولراج را قریب دوش صاحب در خم  
 فرود کردند و عیال و اطفال او در قلعه ب حفاظت سپاهیان سرکاری بنیمنند و  
 با کید ست که کسی سقا پیره والد در زمانه او رفتن نیابد و در مقام خزانه پیره گورهای  
 ولایتی مامور گردید و چیل توپ از قلعه بدست آمد و بر یکیزین و سلاح خانه پیره سپاهیان  
 مستند و سنگا تفرشته و باشندگان انگل خصوصاً قوم کهنری سبب تعدی غارتگری  
 افغانان جلای وطن خست یا نمودند قوم افغان سخت ظالم و سنگدل بدتر از سبکبان ست  
 که برای تسلط چند نفره بر ملایا اوضاع عتبا نموده ملک را ویران کردند و لاشه کینه  
 صاحب و اندرسین صاحب که در فتنان مقتول شده بودند زبش کرده بجای دیگر قلعه  
 با عزت و احترام مدفون ساختند و تاریخ قلعه فتنان از ستر طاسن و لمیم بل صاحب مولف  
 کتاب التواریخ اینست تاریخ تفریه نبال عیسوی نظم لراج چو شد سهرزم و بی زرو بی شیده  
 منصور می و اقبال بیکر بنده شد تاریخ زماقت بی این فتح چو رسیدیم + او بادل  
 سن گفتند که فتنان سحر شد + تاریخ عتبه جبال بگری ایضا از صاحب مذکور نظم

چونکه منتهی طمع تحت لثان + و اندر قید سدا لراج ناوان + زهر کوه تا سنج بهر  
دل من شده بهر فکر سلطان + منکستم فرق و پاد دیوان لراج + بدل کستم مبارکی فتح  
قتان + و دیوان سولراج از لثان بریده بطرف لاهور رفت و کلاب سکه خوشت  
که مدد فوج انگریزی کند منظور شد و لکیم صاحب انجیر سه سالار فوج کلاب سکه شند کومند  
کلاب سکه بعد فتح لثان ترسیده را ده مدد افواج سرکاری نمود و لغشت بوی صاحب  
که همراه بهر لارنس در قید چه سکه در آمده بود شیر سکه تر و خود داشت صاحب مذکور  
با جازت شیر سکه در کپ کند و خجعت بها در برای بیست چهار ساعت آمده با خبر جبت در  
لشکر کبکان نمود و زبانی صاحب موصوف ست که همراه شیر سکه مردم بسیار و لیکن پیچیده  
بزرگسای پیچیدست و مینا و توپ اردو خود کبکان میگفتند که دجنک چلیان که بتارنج  
سین و هم خوری شده بود از طرف بایکزار و دود و صد سپاهی کشته و دود چندان مجروح  
شد و بعد این سگست بسیار مردم فوج او نوکری کشته میگفتند و انداخته باقیه خواجگان  
زیرا که بشنیدن حال سگست لثان دل ایشان سگست پونی صاحب مذکور میگفت که ارا  
حریف ضرری نرسانید نقشه محض نواب کور زجرزل بکماله تا مردم را و نشتر خطاب عظمی



پیش و رساله که در جنگ چلیان بسیار نقصان و صدمه عظیم برداشته است بپای درستی  
سایان و هم جهت آرام کردن دیرلاهور رفت بجای آن کجی که در جنگ کاه مامور بود  
و نواب کور و خزل ز راه نیکو قدر دانی حکم ناقد فرمودند که تمامی مال و سلب و نقد که

که از قلع عثمان دست سرکار کشیدست بر افواج متینه آن که شریک جنگ بودند در حبس  
 خارج قسمت نموده شود و مال و حساب اهل شهر که در سرکار ضبط است بدون دادن  
 سیزده لک روپیه و اسب نخواهد شد و بالتحقیق معلوم شد که لاسن ستر اکیونچ ستر اندرین  
 که بی ترتیب مدفون بودند از قبور بر آورده دیدند که سرهای ایشان با ابدان شان بر تپه  
 بودند و آنچه مردم میگفتند که سرهای ایشان را بر دروازه قلعه آویزان کرده اند غلط محض است  
 و نیز سمیع بشود که مظلومان نوشته این بر دو صاحبان که بعد مخرج شدن قبل از  
 قضا کردن بر مضمون نوشته بودند که در قتل یان قصور مولراج صلا نیست دست  
 نامبرده اند اگر این امر راست است مولراج در قصاص صاحبان مذکور قتل نخواهد شد و نیز  
 مردم میگویند که نزد دیوان مولراج خطی در یک مهری در بار چهارم و لپ سنگه بدین نحو  
 موجود است که شما با سرکاراگزیزی بکنید و مستعد حرب و پیکار بشمید و یوان جو میگویند  
 که بوقت رو بکاری بحضور کورنر صاحب پیش خواهیم کرد و هرگاه میجو در صاحب قلعه  
 عثمان فتنه تلاش خزان و حساب نمود در بعض جا انبار پارچه ریشی ایا فتنه و در بعض مقام  
 قلعه دروغن کا و از وقت بمانول سنگه فرایم بود و در جانی نعل افیون بسیار دست آمد  
 و در سه چهار لک و پیه مال بسبب پریدن سلاح خانه و غیره مکانات ضائع شده و نیز  
 اسباب مذکور در دار الضرب اشرفی و روپیه بسیار بود و شمشیرهای لایسی فنی و دیگر اسلحه آلات  
 و سوار احبابی بودند و محسن قلعه انال شهابی هم دوم و دواب و اقسام حساب محمود و محمود  
 در چهار کدور روپیه را اسباب در آن قلعه مخفی است و حال آن که مولراج کسی را معلوم  
 است و مولراج اکیونچ صاحب و اندرین صاحب را کفن از دوشالهای نفیس داده  
 و در کالان آن کسی که از قبور بر آورده و در حال جانان معلوم شد باز کفن از  
 روپیه و اسب و غیره و در روپیه سه لک و پیه نیز آورده و در صاحب و در  
 ناز و صاحب که در ملاقات با مولراج مکررند و حکم شد که تا انخراج کلی از قلعه نروند و

و عیال مولراج را از قلعه بیرون نهند و بسیار مردم نزد خواهر و سباب قیمتی راجا تاجپور  
 قلعه مدفون ساخته اکنون از قلعه رانی می بر آید و آنرا دو یک کس که از قلعه بیرون میرفت بقدر  
 هفت هزار روپیه پلا برآمده و با وجود چوکی پسر بسیار مال را مردم قلعه و فوج تصرف  
 نمودند و زمی اذ و در صاحب از دیوان مولراج استفسار کردند که بجهت سباب شما  
 که ضبط شده است خویش بر چه چیز که داشته باشید ظاهر کنید و دش صاحب آرا بشارت  
 خواهند داد و مولراج هیچ جواب نداد هرگاه مکرر پرسیدند گفت سه چیز البته در کار دارم  
 یکی پوتی مذنب خود دوم چند تصویر زنی سی قوم کتاب طب که در آن نسخه جهت دفع فیم  
 نیستند علیه مولراج صاحبان بدین صورت نوشته اند شش سی و سه سال قدری اند  
 قدر از بعد پنج فست و هفت انج دست و پا کوتاه رنگ سبک یعنی پیکاک چهره متوسط بلند  
 پیشانی فیل چشم بنجیده وضع مکرر زحمت و عبوس صاحب غیرت و جادو وقت برآید  
 از قلعه در شکر انگریزی بر پا بود خوب صورت سوار و بر زمین با بوبار چرخ ابریشمی میزد  
 بود و لباده ریشمی نارنجی در بر و دستار رنگین بر سر داشت و در عقب او یک فیر  
 او بود و پیرد و طرف او یک یک گوره سبک بود و بجز بجز صاحب بدست رست  
 او بود و در بظا بر هیچ نمودی نداشت نه با کسی سخن کرد و نه صاحب سلامت نمود و  
 هر دو طرف افواج انگریزی را بنظر خشم میبرد و لیکن سنگی جوچین نمی آورد و از مضمون  
 خط لاهور معلوم شد که فوج شیرنگه از دریای چلب عور کرده در مقام غزیر آباد مقیم  
 است ظاهراً قصد لاهور دارد لهذا بر طرف شهر لاهور دمهها بستند و آلات حرب  
 بر جانب جمع کردند و بی بیان صاحبان عالیشان و سپاهیان کوره مع اطفال از جا  
 انار کلی در قلعه لاهور فرستند در چاونی مذکور فقط سپاه جنگی خبر میدادند و این  
 که شیرنگه اول بر امرت سرو جلند بر تاخت خواهد کرد و کشته خواهد شد و قبا و بر سر  
 و جنرل و سربازی کمک کنند و خیف ما مورث شدند و بنا بر این از دهم مورثی فوج کنند

فرج کند نجیب از چلیان و اله روانه شد و قریب به سوری رسید و برای حفاظت شهر لاسور  
نصف پلش گور و چهار پلش بند و سکه و یک رساله سواران و یک ترب کونا نزد  
اوست و یک توپخانه موجود است و رساله چهاردهم برکنار و ای افاده است و این رساله  
محافظت را می کند که از معبر لنگر ناشاره که از وزیر آباد تا امرت سر رفته است و این  
موراج را بعد بردن در لاسور در کونج کوره فرو دکانند و از لشکر شیرسکه خبر رسید  
که در لشکر او قریب یک تنگ مردم از سبک و بازاری فراهم است روزی شیرسکه از راه  
لاف و کزاف در میان لشکر خود دروغ ظاهر کرد که ما کند نجیب را سگست ادیم و با  
آدمی لهذا فرج لسان محاصره آن کند نشسته برای کمک کند نجیب آمده است و چون  
شخصت هفتاد مردم ملتانی که در لشکر شیرسکه رفته بودند بیان حال فتح شدن  
قلعه لسان در سرکاراگریزی نمودند و او را در لشکرش افاد و دو دلیش تقاضای تخوا  
همان ساعت کردند و چون یافتند بطرف مونک برخاسته رفتند و بناج شازدهم  
فروری بهج لارس که نزد شیرسکه نظر بند بودند با جازتش اول در لاسور آمدند و  
بخصوص نواب کور نزد بزل رفتند یعنی گویند برای سوال و جواب مصالحه شیرسکه آمدند  
در بعضی اشیان از ابلی گری شیرسکه انکار کردند و بهفدیم فروری کج افواج  
از سدا پور ناخش بل پیشتر شده در مقام کنبه مقیم شد و کند نجیب بهادر در آن  
داد که مردم فرج احوال و حال کم کند چنانچه برای ذات خود خیمه مختصر و چند شاکر پیش  
بعد ضرورت همراه گرفته و نیز فرج که در یک خیمه دود و صاحب دود سباب و مردم  
صاحب دود کم کند چنانچه درین مدبر نجیب بهشت هزار شتر گردید و نیز حکم شد که هر سبک  
زور و کوچ آذوقه به کور همراه گیرد و بناج بهفدیم فروری لشکر ماروی صاحب  
نسب کند نجیب بهادر در سبک خیز درین تاریخ ما رکیم صاحب چهل کشتی را بقبض خود آوردند  
بناج بهفدیم فروری که کور لشکر کند نجیب بعد چهار و نیم بل پیشتر رفت و فرق در میان





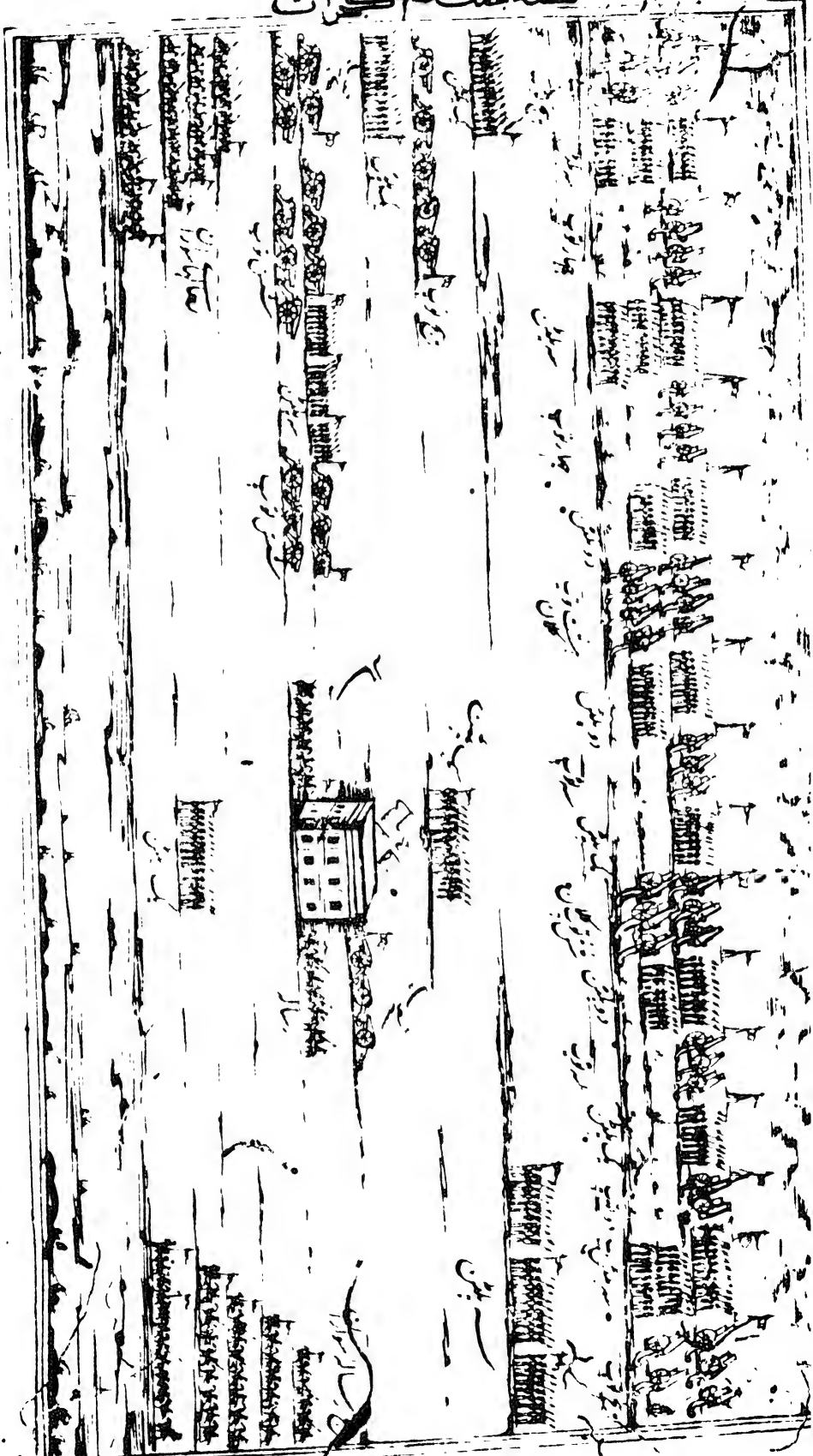
نیز گریز انداختند و اندامان هر کس را که در چهار بار بر دوشهای کسند رنجید حمله کردند و هر بار  
 شکست یافته بنهرم گردیدند و مصنون شهبازی که نواب کور ز خبران بهادر  
 مورخه ۲۴ خرداد ۱۲۸۵ عاز کسپ فیروز پور داده اند اینست  
 از روی چشمی کسند رنجید بهادر معلوم شد که بنا بر بیست و یکم خرداد روزی سه مذکور غلبه  
 فتح نمایان بکشان آبخان شد که کمتر شده باشد و انجام این ظفر سندی در سر کار کسپ  
 منتهی بقوا که کسند رنجید می نویسند که دیر و ز لشکر مار کیم صاحب دند صاحب  
 که از طمان آمده بود طی بمسکین آبخان شد و بمه امراه گرفته از تر کور بطرف شاه وصال  
 کوچ کردیم و بوقت هفت ساعت روز برای حمله کردن بر مخالفین روانه شدیم و بعد  
 دو ساعت ایشانرا شکست فاحش داده بر تمامی خیم و سباب و جمله آلات حرب  
 و توپهای ایشان متصرف شدیم و هنوز شمار توپها و سباب خوب معلوم مانده زیرا که  
 نادر وازد کرده سباب ایشان بوقت کرنیز میانه یعنی در جای توپها را گذاشته بودند  
 مقامی کولی و بار و در از حالت اضطراب انداختند و نقصان فوج ما بسیار کم شد فقط هجده  
 کس از فوج انگریزی کشته و خسته شده باشند چه باشند بشت هزار سکه که نزد ایشان بشت  
 بقیه بود مقابل کردن و از مقام استوار ایشان بصل ساختن و گریز انداختن دلیلست  
 بر قلت نقصان فوج سرکاری بخلاف مخالفین که ایشانرا از جان مال بسیار فصل شد  
 تفصیل آن تلخیصاً هم نوشت تمام شد مصنون چشمی کسند رنجید و از خطوط انگریز  
 معلوم شد که جنرال کلرث برای تعاقب مخالفین بهور گردیدند و قریب شش هزار از کسند  
 متعاقب شدند که در روز واز فوج سرکاری بخورد و صد و شصت مرد و صد و شصت  
 نفر باشند و کسند رنجید که بالا مر قوم گردید و زاده بکار نیامد و بمر کسند  
 صاحب بهادر کسند رنجید شده در کسپ خود ترخیص آوردند و برین مقام منتهی  
 ایشانرا از مصنف و کسند رنجید که صفت جناب سپه سالار محمد و طرب السکند

مردم در این سال در شکر انگریزی میگویند که با وجود کثرت فوج خیم و دشمن توپها  
و دیگر آلات حرب بودن در مقام حکم و استوار این چنین فتح سرکار انگریزی که بروی غنیم  
شاید در کدام هم بند و سنان شده باشد و درین جنگ که شهر جنگ کجرات شد اگر خان  
پسر دوست محمد خان که سرکردگی در انیان شریک شریک بود کشته شد و بسیاری توپهای خیم  
از صدها گلولههای توپخانه انگریزی از غایبها افاده بر زمین ریخته بود و در میدان جنگ  
از لاشهای کشتگان و زخمیان همور و کلون نظرمی آمد و بعد چهل و سه توپ با عد بست  
و امید بست آمدن دیگر توپها نیز بست و بمخبر این توپها و توپ پلش دو صد که ساکن  
غنیم افاده بودند و ده کوره و لابی مقتول و کمصد و چهل کس از ایشان مجروح گردیدند  
و فوج غنیم منتهی کشته بسه جانب که رخت یک کرده بطرف ببر و دیگر بجانب جهلم رفت و  
لشکر جنرال کلبرت بطرف دیکی و کنیوکیل صاحب بطرف میر نهضت نمود و سردار خیرنگه  
که درین صحر که بود زخمی شد

نقشه جنگ و صفوف بندی و



# نقشه جنگ کابل



و میر سکوت صاحب انجمن خبری قلعه ملتان را بازار سه می کند که جنگی که دو دو مکانات اند از سر کجا  
 می پرانند انبار خاک را برشته شهر قلعه را صاف و درختانی می بوارند از که بخت کلو کما توپ کلان  
 شده بودند میازند توپها بالایی صیقلی قلعه نصب میکنند و پیش بندستانی مردم در آن قلعه  
 خواهد اند شام سکه درام سکه برادران مولراج حفاظت عیال و بخت کونید در پای کنند خفیف  
 رخمی خفیف رسیده اخبار نویسن طایان نوشته که دوست محمد خان بهر دار یوسف نیان  
 پشاور نوشته بود که فوج را جلد تیار کرده بفرستد و سردار چتر سکه مشیت هزار و پونجاه  
 مذکور فرستاده است و از این سکه سه ساله سابق مولراج را که از مدت ماغی بود کفر  
 کرده در لاهور دند و با بچولان کردند و اکنون که نزد سکهان توپ باقی نمانده است  
 بر درباری جمل اجتماع کرده باز قصد جنگ سیدارند و میگویند که توپ نیست تاثیر  
 ختمیم جنگیه مضمون شهباز سر لاریس رزیدنت لاہور حسب حکم نواب کوریز خزل که برای جمیع  
 سرکشان همراہ بیان لشکر سکهان نوشته اند نیست که همه مردم همراہ بیان لشکر سکهان سوامی سلطان محمد خان  
 باید که رفاقت سکهان از گذشته بیایند و هر که در سر کار انگریزی در نیوقت رجوع خواهد کرد مجرم هر کار  
 خواهد شد و کسانی که سلاح خود را سپرد سرکار خواهند کرد ایشان اجارت حق خانه خود دارد  
 عمل سرکار انگریزی خواهند یافت و جاگیر داران از جاگیر خود خارج خواهند شد جمل سکهان  
 ایشان خواهد کرد و بدین طریق بجز دشمنان این شهباز خود را در افواج سرگرمی نمایند  
 و بیستم خبری دیوان مولراج را بر پیل خاک در لاہور آورده و در شهر ریل سوار کرده  
 در مکان بی بی چند کونور فرود کنند و از پیشتر در آن مکان بندوبست پیر کورهای لای  
 بود و سکهان کوریل لاریس و میر لاریس بودند و مولراج رفیق چندی بخت و ششود کرد  
 برای دیدن کلاب سکه پیر چتر سکه که در لاہور مقید است فتیله و شیخ امام الدین با خطاب دی  
 عطا شد و سوامی مفت هزار و پونجاه جاگیر سابق پیر را بهر جاگیر دیگر که در میان سکهان  
 باچ سردار چتر سکه و دیگر سکه و دیگر سکهان خود را حواله سکهان می کند و در شش

کور ز جزل گیاد در مقام راول پنہی نموده اطاعت سرکار را قبول کردند و در محنت  
 و زحمت و در بطرف جبر و در کینه رفت و جزل کلرث صاحب که در تعاقب سرداران سیکان  
 که بختگان رفته بود محنت شان مژده خوب داد که سرداران مذکور تنگ شده خود را  
 حواله سرکار نمودند اگر چه افواه شده بود که راجه کلاب سکه بسبب دادن برهنه  
 کرده است بعد از چند روز معلوم شد که این خبر غلط محض است هنوز از زنده و با  
 سرکار انگریزی بدستور موافقت دارد و سرداران مذکور بیست و دو توپ را که داشتند  
 حواله سرکار نمودند و نیز چتر سکه شیر سکه پیم لارنس و سیم ایشان را و لغشت پوی صاحب  
 و لغشت هر برث و ستر هاسنین بی بی ایشان را یک روز بیشتر به کار کرده در لشکر انگریزی  
 بمخاطبت تمام رسانیدند و از پس اکنون جنگ با سیکان تمام شد و جزل کلرث تعاقب دست محمد  
 که چند روز در آن اطراف توقف کرده بود نمود اگر افغانان دره خیبر که طامع و زرد و سستند  
 بطمع یا قفس نزاره سرکار انگریزی او را گرفتار کرده حواله سرکار انگریزی نمایند عجب نیست  
 و اکنون که مهم سیکان تمام شد زود لامل افواج انگریزی خواهد گشت و هاجان گوه  
 بکشان برای تجویز چا و نیهای افواج انگریزی بجانب سیار و یای جلم زمین اسپایش  
 می کنند و نواب کور ز جزل بعد نوشتن مبارکباد این جنگ بکشد و تخفیف ایما فرمودند که هنوز  
 جنگ قائم است فساد برپاستح تمام بجانب نوقت خواهد شد که هرگاه دوست محمد خان افغانان  
 کابل که برای مد سیکان آمده بود از ملک پشاور خارج شوند و یا مغلوب حاصل کردند  
 بمجرور سیدن این نوشته فوج انگریزی بجانب ملک پشاور برای خارج کردن افغانان  
 روانه شد گویند دوست محمد خان با مردم بهاری خود و سلطان محمد خان پسر او بمجرور داخل  
 شدن لشکر جزل کلرث از پشاور برگزیت و سیار زرنجیر باند و صحنج و سالم بدر رفت  
 و نیز بموجب حکم نواب کور ز جزل با در بقرب رجوع کردند سرداران سرکش سیکان  
 چا و نیهای کلان شکلهای بنیت سر شدند و اکنون منظور را میان سرکار انگریزی است

آنست که بر حسب مضمون عهدنامه سابق که در عهد گورنری لارڈ هارڈنگ کورنر خراج  
که فیما بین سکمان و سرکار انگریزی شده بود که اگر ثانیاً سکمان باز بر سرکار قصد جنگ بکنند  
ملک پنجاب را از دست ایشان انتزاع نموده خواهد شد و عمل دخل سرکار در تمامی ملک پنجاب  
کرد و لهذا به لغت گورنر اگر حکم رسیده که چهار گشتز که در ماهه هر گشتز دو هزار و  
بفصد و پنجاه روپیه مقرر خواهد شد و نیز نموده زود در ملک پنجاب بفرستند و همچنین  
کس مدوکار ایشان نیز مقرر شده خواهند رفت و نیز عملهای ایشان ملازم خواهد گردید  
گویند سادات سکمان که قریب بیست هزار خواهد بود از گنازه جمل آمده سلاح خود هاراج و  
سرکار نمودند و سرانهم بکر و پی یافتند و خبرست که سرداران مذکور بن را اول در فروردین  
خواستند برو و از آنجا بهندوستان و با قصد قیدی لطان را که در آن اکثر اکالی و مسند  
و فقراند در فروردین آوردند حساب خراج ضلوع پنجاب بموجب لیست

دولان دینا نامہ دربار لاہور

کمان	دوایه دار	دوایه رخسار	دوایه بچ	دوایه سار
مربک	مربک	مربک	مربک	مربک

پشاور — آزاد — میر محمد علی — دیرہ اسماعیل خان — جاکیر بادا وغیرہ

میرزا کا ایک کہ درمیں ایک عورت تھی ایک کہ روز و ہفتا و لکھو عمارت از ار روسہ

سازم و خواجه کشته و دو که اعضاء کتبه و کلام سنگ است و در ماضی کا بنجر

میں نے اس کو دیکھا کہ وہ اپنے گھر میں بیٹھ کر اپنے گھر کے لوگوں کو دیکھ رہا تھا۔

کسان برایی و اس بر دین عرص نیست و بر به کاران ماسید رسید و اس

از همان برجاسته بجای دیگر اباد شده اند بسیار آورده به صور اباد سازم

در بیان منج سرکار انگریز از ابتدای علمداری تا زمان حال نوشته اند

دستگاه عیسوی بوقت محاسبه در پس صرف سپاهی هند و شمار که قواعد

منیدستند ملازم داشتند بود نزد و تدریج گورهای ولایتی از قسم خلاصگان چهار و شش

[illegible]



که در کتب بکتاب سراج الدوله غالب آمد و حاجت فوج شد اینقدر گوره و بلند ستان  
 ملازم سرکار کپی بود گوره سوار ۴۱ گوره سپاهی پیاده ۱۰۴۹ گوره کولر انداز ۷ هم بلند ستان  
 ترک سوار ۱۲۹۰ هندوستان سپاهی ۱۳۰۳۸ جمع کل ۱۵۰۳۵ و در سال ۱۸۰۳ عیسوی  
 بوقت جنگ بامبره گوره ولای از سوار و پیاده ۲۰۹ نفر بود و در جنگ بر پاینده  
 پلشن گوره و بوقت محاصره قلعه بهرت پور دفعه اول بمباره جنرال لار و لیک بهادر  
 سه سال در اکون و یک پلشن گوره زیاده از زیاده هزار فوج نبود و در سال ۱۸۰۴  
 و ۱۸۰۵ عیسوی بوقت جنگ اول با بیکان پلشن گوره و سجد پلشن هندوستان  
 بود و بافضل در ۱۸۰۹ عیسوی نیز پلشن گوره و سجد پلشن هندوستان بای جنگ با  
 بیکان دفعه ثانی رفته بود و از الغرض بافضل کل فوج ملازم کپی و با دشتی در کل هندوستان  
 سی هزار گوره ولایتی و دولک سیاسی هندوستان ملازم مستند پس کسب در هندوستان  
 که با چنین افواج قیامت آشوب مقابله کند و بروی غالب آید و سواهی شهاب افواج  
 انگوره هزار اصاحان از لفتشت تا کر بل و جنرال سستند که با تدبیر و پا برستی بچنگند  
 بچنگانند و کوبید رعایای پنا و خصوصاً مسلمانان از رفتن عمل بیکان عالم و افغانان  
 فی رحم و بد بخت سرکار انگریزی بسیار مطمئن و خوشنود گوید و زنان شهر مذکور از باغها  
 خود بوقت داخل شدن افواج انگریزی در انجا از فرط سرور و شادمانی برصنوفت  
 می افشانی کردند و تصور آنکه در عمل انگریزی از غارتگری و ظلم و بدعت هر دو قوم مذکور  
 غفلت خواهم ماند و گفتن دان آواز بلند و اظهار دیگر شمار سلام مارا میسر خواهد شد  
 حق صاحبان دعای خیر کردند و چتر سنگه و دیگر سرداران را بقصد بریدن فیروز پور  
 در بای جناب در محاصره فوج انگریزی عبور کنند و بافضل که در کل جناب عمل انگریزی  
 ابر شد لیک کونسل از طرف نواب گورنر بنگال در لا بور مقرر خواهد کرد و سردفتر  
 ملیان برهبری لارنس میا در بر پایه هفت هزار روپیه و با صاحب دیگر بر کپی



بر پایه چهار هزار روپیه معین خواهند شد و اینفلکس مجلس کلان از صاحبان کهنه و جوانان  
 و لیب سنگه بادگیر سرداران لاهور که شرکتی با سرکشان بنود و دلاهور بنه شده و شهباز  
 کورنر جنرل که نقلش عنقریب نوشته میشود در آن مجلس خوانده شد مهابراج مذکور و دیگر  
 سرداران آنرا شنیده بر آن دستخط کردند و چهار لک روپیه سال برای مهابراج موصوف  
 از سرکار انگریزی مقرر شد و هم مقام بود و با ایشان در بند و ستارخ غلبه کرد و با  
 قرار خواهد یافت و جاگیر راجه تیج سنگه و دیوان دینا ناتھ شیخ امام الدین و حکیم نور الدین  
 بحال خواهد ماند و جاگیرهای دیگر سرداران سنگه که با همکار بغاوت کرده جنگ نموده بودند  
 باطل ضبط خواهند شد و جاگیر کوه نور برای نذر لکمه معظمه لندن بولایت خواهد رفت  
 و مشهور شده است که دیوان بولراج در قصاص ترکین و از خلق کشیده مقتول خواهد کرد  
 زیرا که او قاتل صاحب مذکور رافیل در انعام این کار داده بود و باقی مراتب که در نظام  
 ملک پنجاب قرار یافته اند بروقت معلوم شدن نوشته خواهند شد و برگاه جنرال کبریت با  
 افواج قاهره انگریزی برای مقابله افغانان کابل در پشاور و جنرال شیدا و بی انگریزی  
 بتنگه و مکانات میجر لارنس را که افغانان مذکور تهاش داده بودند مشتعل و سوزان یافت  
 و بهار زرد و دست محمد خان مع برادر خود سلطان محمد خان که سبب گرفتار کرده و او را  
 میهمان مذکور مضروب و مجرم سرکار انگریزی بود بطرف کابل راهی کرد و همچنین افغانان  
 بهر ای او بعد بکند و مقابله با فوج انگریزی از پشاور بدر رفتند **خلاصه شهباز**

## نواب کورنر جنرل لارڈ و لاهوریها در مرقومہ راج ۱۸۴۹

از کسپ فیروز پور چون بعد فوت مهابراج رجب سنگه والی لاهور متوفی که دست  
 سرکار انگریزی بود و عهد نامه با سرکار موصوف داشت سپاه خالصه و اکالیان از  
 سکنان ملازم دربار لاهور بر ملک سرکار انگریزی که این طرف در ایامی تسلیم بود و یورش

که در ملک افواج سرکار مذکور گنجهای متواریافته بسیاری از آن مقتول گردید  
 و افواج سرکاری بعد از گردانیدن ایشان از جنگ اخیر آن طرف تسلیم عبور نمود و قصد  
 لاهور کردند چهار جبهه دلیپ سنگس سروداران لاهور عذر تقصیرات نموده اطاعت سرکار  
 را قبول کرد و کور زجرل فرمان فرمای هندوستان از راه کرم و نوازش حضور افواج  
 خالصه را معاف فرموده دست از ملک لاهور باز داشت و عهدنامه‌های جدیدی امین  
 سرکار لاهور و سرکار انگریزی نوشته شد چنانچه االیان سرکار انگریزی بران همه قول  
 و قرار مندرجه عهدنامه‌ها تمیل نمود مذکور سکبان سرداران ایشان عهد شکنی کرده و شرائط  
 عهدنامه‌ها را بجا نیاورد و در حقی که سالانه غلبندی که در آن مندرج بود ادانکر و مذکور  
 فرضی که کورنش هندوستان ایشان را داده بود مذکور و علاء سکبان و سرداران  
 ایشان اطاعت و فرمان برداری هر کار را که بزمه خود اختیار کرده بودند عمل نیاورده  
 برای قاتل جدال برخاستند و بعضی صاحبان را که برای انتظام امور در لاهور مقرر شده بودند  
 بوجوه قتل نمودند و بعضی را بفریب قید کردند و بعضی سرداران آنجا را که بر عهدنامه دستخط  
 کرده بودند شریک خود در فساد ساختند بلکه یکی از ارباب کونسل لاهور در فساد و بغاوت  
 بر مبری ایشان کرد و تمامی سکبان بدین اراده که سلطنت انگریزان را تباہ و برباد  
 کنند بغاوت و سرکشی نمودند و کور زجرل فرمان فرمای هندوستان سابق در هشتمین  
 خود نوشته بود که سرکار انگریزی را گرفتار و تخیر نمودن ملک غیر بلا سبب هرگز موقوف  
 خاطر نیست چنانچه دلیل صداقت کلام شان دست برداشتن سرکار مذکور از ملک  
 پنجاب ظاهر و بید است ولیکن اکنون برای حفظ ملک و رعایا ضرور افتاد که تدبیری  
 باید کرد تا بدان سرکشان آنجا را که از سرداران خود منیر شده و متقاعد خود سازند  
 بنا بران نواب کور زجرل لارڈ دلهوسی بهادر را شاد میکنند که اکنون حکومت سکبان  
 از ملک پنجاب ختم شد و تمامی ملک مهابار جبهه دلیپ سنگس و جنرال ملک

هندوستان گردید و سرکار انگریزی مدام نسبت به اراجیه موصوفیه سخت و محکم  
پیش خواهند آمد و مال و جاگیر معدودی از سرداران بنگال که یا سرکار بنگالیه  
برقرار خواهد ماند و وضع باد که سرکار انگریزی با مذیب رعایای ملک پنجاب خود  
مسلمانان باشند خواه هند و و سکه برگز علاقه و سرکاری خواهد داشت و لیکن  
را اجازت نخواهد شد که یکی از مذیب دیگری و یا در امری که در مذیب او فرض باشد  
تعصن و مزاحمت رسا و سردارانی که با سرکار انگریزی جنگیده اند جاگیر مال به باب  
ایشان بالکل منبط خواهد گردید و ثمن قلع با و قلعها که در ملک پنجابند سوار و نه  
گروه خواهند شد بلکه آن چنان تفریری بعمل خواهد آمد که باز مردم ملک پنجاب را قدرت  
بر جنگ و فساد با سرکار انگریزی نباشد و گور زجرل بمردم رعایای پنجاب اطلاع ننهد  
که بلا حجت و کمر اطاعت سرکار انگریز بر قبول کنند و کسانیکه مطیع و سفاد سرکار مذکور  
نیخواهند ماند بر ایشان با مهربانی و ولایت حکمرانی خواهد شد و احیاناً اگر احدی از رعایا  
این ملک باز فتنه و فساد و یا مقابله با افسر سرکاری خواهد کرد و در معیورت باز نوعی جمع  
مهر بانی این سرکار در باره خود ندارد بل بسزای سنگین خواهد رسید و این شهنشاه  
نواب گور زجرل لاژد و لهوزم از دستخط ایام البیث صاحب بیاد سکر تر  
گورنشت آف انڈیا جاری گردید تعداد رعایا و آمدنی سالانه ممالک  
هندوستان و غیره و شمار افواج هر یک مستام

نام ملک	نقد اور عایا	آمد فی سال از هر ملک	شمار فوج هر جا
آمد فی ملک هندوستان که از سابق در کار انگریز است	کرور	لکھ کرو	قریب یک سپاه
آمد فی ملک پنجاب رعایا و غیره	ملک	دو کربور	م هزار
ملک بر ما که آنرا و اینگونه	ملک	یک کربور و پنجاه لکھ	یک کربور و پنجاه هزار

ملک سنجک	سک	سک	سک
ملک سنده	سک	سک	سک
ملک بستان	سک	یک کرو و شش هزار	سک
ملک ایران	سک	دو کرو	سک
جید رآباد و کن	سک	سه کرو	+
کوالیر ملک سندی	سک	یک کرو و چهارک	سک
ناگیور	سک	مردم کمر و کمره	+
	نیل کل ۱۲۰۵۰۰۰	سک کل ۲۳۲۴۲۵۶۹	
	بیشی چارده کرو و پنج ک	بیشی سی کرو و دو ک	
		دست و چهار و شصت و هشتاد	

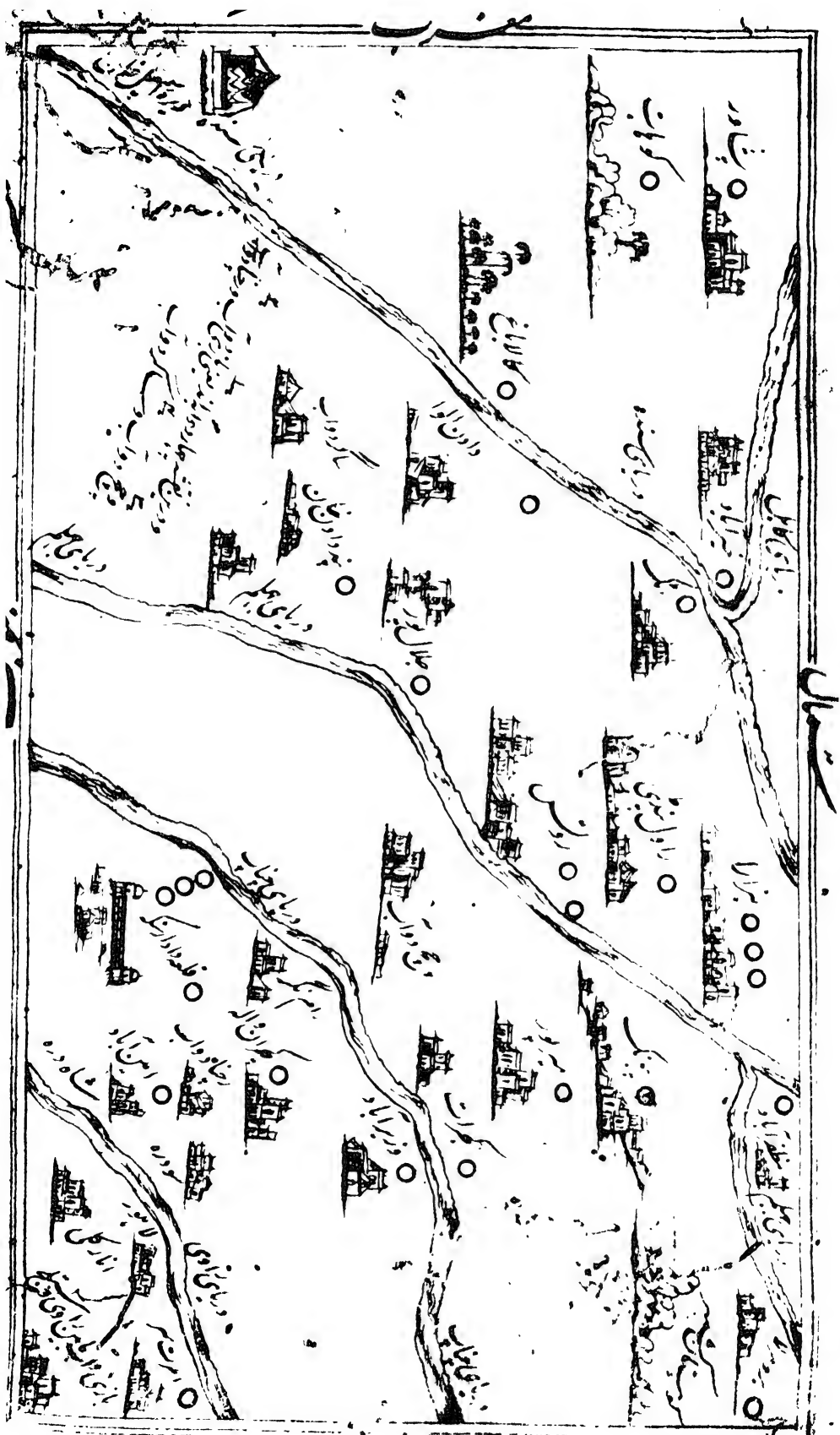
در بیان شمه از حال محاراجه بخت سک والی لاهور سابق متوفا و کفرتن  
او ملکه های اطراف را کونید بخت سک مذکور در شمه بر ضلع افغانستان  
که برکناره جانب شرقی دریای سنده واقع متوجه شده بسبب کم زوری اما غنه آنجا  
متصرف گشت و سرداران ملک دیگر را که زیر حکم سلطنت کابل بودند بتجوین و تطیع ملج گشت  
لاهور ساخت من بعد بر ضلع شرقی و جنوبی دریای تلج بورش کرده بتدج شال  
ملک پنجاب نمود و در شمه سرچاس ملک بجهن سفارت مقرر گشته برای نویسیان  
عبدنامه از طرف سرکار انگریزی در لاهور رفت در ابتدای حال بخت سک بر عبدنام  
و سخط نیکر و آخر دریافت این که سرکار مذکور را بجزر وابط محبت و اتحاد میا بین دو کار  
غرضی از ملک و نیت در شمه بر عبدنامه و سخط نمود پس از ان زمان تا آخر عمر خود و  
غواهی نه میان سرداران خود از طرف سرکار انگریزی او دلم بر جاده حقیق دوستی و تحا  
نیت باین سرکار ماند و سپاه اوکل بمقاد و پنج هزار بود و بخله نیت و بجزر و قوج خود  
را بخت و یک پناه زانم نخواه داده آنها را قواعد بطریق سپاه بخلش تعلیم می گناید

میکنند و بملک این بیست و پنج هزار سوار و کول را اندازند و چون توپ جنگی بخوبی شناسند و  
 فراموشی را برای تعلیم سپاه خود در سرکار خویش ملازم داشت و کینه و بجهاد توپ  
 خوب کار آمد نزد او بود و در بجهاد هزار سوار و پیاده را که اکثر ایشان کور کین بسیار  
 خواه نقد زمین داده بود و در شصت و سه صومعه نشان و پشاور و در شصت و سه کشته را در قصبه  
 خود در آورد و در شصت و سه بالار و ولیم جنگ گور ز سابع هند در میان با کمال نشان  
 و ثبوت ملاقات کرد و در سنه مذکور اتحاد فیما بین این برادر و سرکار بسیار آفرود حتی که  
 بروقت بدون شاه شجاع الملک درانی را برای نشانیدن تحت سلطنت افغان نشان  
 مد و افواج انگریزی نمود و در شصت و سه بجهاد و هفت سال شد و سبب کشتن عیاش  
 قضا کرد و بر روی او دماغ چپک عین بسیار بود و با وجود داشتن یک چشم قوت  
 فطانت و دشمنی و ملیقه ملک گیری و رعایا پروری و شجاعت خدا داد و بر شجاعت  
 او را اصل بود که از اقبال و افزان خود گوی سبقت رانده و در خصال او صاحبان  
 انگریز نوشته اند که او قصد در امور محکمه نمیکرد و اگر او را همی پیش می آمد بدون انعام  
 و نهم آن بر حسب و خواه خود دست ازان نمی برداشت و بر کار را اول خوب  
 فسیده و بیزان خرد و بنجده میکرد و از قوت و شجاعت دلی و ذکاوت طبیعی اهل غرور  
 و گردن کشان ملک خود را مطیع و متقاد خود میداشت احدی را یا را نبود که در زندگی  
 با وی کشتی میکرد و گو قاهر بر نوشت و خواند نبود مگر آنچه آن صاحب تدبیر صاحب بود  
 که کار و بار سلطنت خود را بی صلاح و مشوره دیگری بخوبی مینمود اگر چه رحم و مفسوس  
 و در دلتش نبود و لیکن ظلم بر رعایای خود هم روا میداشت و زور و طاقت خود را در  
 امور خطرناک و ناممکن صرف و بربادی می کرد و اگر در همی از وی خطا هم واقع میشد  
 آن خطا رخنه در امور سلطنت و یا در سباب حکومت او راه نیافت و دلیل بر این  
 او همین بس است که ابا لیا ن سرکار بخشش همیشه از وی راضی و خوشگرومانند و در سبب

بهر من و نیکوئی مقام از قائل نیکوئی که مجرم را بقوت شهادت از کمال صلاحیت  
 و شکر کردن و محرم گشت و با او را که بستان جلای مطن میبود و عمل که چنان  
 و در وقت آمدن بلک لاهور بقدر دو نیم کرور روپیه بود و با وجودیکه در سر کار  
 قریب دوازده کرور روپیه را نقد و سباب بود تا نیم خواه فوج او تا یکصد ماه به  
 او باقی میماند و جنب زیاده طلبی محصول از تاجران کار و بار تجارت در ملک او  
 بسیار کم میشد و اهلکاران او بسیار رشوت خور بودند و سبب اکثر امور و رجب  
 خواست او میشد و حدود ملک لاهور در وقت او به صورت بیرون حد شمالی ملک  
 او ملحق بکوبستان بهالاول و غربی آن تا دریای سند و جنوبی و شرقی تا دریای  
 سند و شمال ملک او بوضع مثلث بود که قاعده آن مثلث در طول بقدر چهار صد میل  
 بادامن کوه بهالاول پوسه است و دو ساق شرقی و غربی آن با دوازده ششصد میل است



و آبادی ملک او در زمین برابر و جمیع است بکوبستان بسیار است و زمین اطراف این  
 دریا که مشهور به سنج و بیا و راوی میجاب و جلیم اند بسیار شیر حاصل و زرخیز و باران  
 از دریا که از کوه مازی کوه دودم را در چاه و سوم را در آبه و چهارم را در او میگیرند



تر خاتمته **شکاک** کبر کل علم اقلیم خوری آخر ج معنی سرور  
 و کبریا کشتی کشتور و سخن ناصب اعلام این کرامی فن مبتدیان

لم نزل جناب فادت مآب مولوی محمد باودی علی مد ظله العالی

به ستعین نزه بازی قلم در میدان شت بامین صغیر ثوحید مالک المکی است که به است

نمافش از ادبی تا اعلی سر بر خط و ان نملود و علم اندازی طمه در بیدای ناپیدان تمسید

جهان آفرینی که از سطوت سلطانیش سر که و نه تن بر بنا و تسلیم در داده حکم اندازان فهم و دست

در مع که ادب کند دانش جوهر تبارکی زدن و تاوک زبان عقل و کیاست زرد عوی محال

جبهه معاشن در خانه کان گوشه کرمین **ع** تا علم مسج بر فزانه سرت شوق این

ساخته مایه نوبت از پی بجان است تیغ هلالی ز سلط خانه این انضای بر پی خضای

در بیت خضاری بناده که بهشت خاکی کرد از بنا و اعدای بن بر آورد و تبلیغ احکام

و احبب لاد از زبان شاه کوبید گانی سپرده که بی زبان با حکم ناطقش کو یاکرد توفیق رمان

بطرفای و مار سنانک الا کا فکلاس محیل و متور خوش بنجام آلفنای و لکن سوال است

و خاتم النبیین **کمل** **ع** چونگر تیغ او شد از جهات سپر اکلند بر آب مذمت سلمان

نود مور که زارش سکندر جاو هر آینه دارش جانشینان سید مملکتش تیغ نظام

بجون دشمنان اسلام خوابنده و نمانان ساد و خلافتش تر کین دینینه کافران بیدین

نمانده **ع** صد تحیات باد بر جانش بر همه آل و صعب ذی شانش بعد ازین برادر محرم

سر به چشم اعتبار برای نظرات بندگان فاعبر و ایا اولی الالبصار با هم **خدا** خوش کار و خوش

زبان همیشه بخون عزیزان خضاب است و شیشه انگر و در خاک دوران ملام دست و گریبان

ملکوی انکار **کتاب** کانی تحت یکی نظام دیگر است و نوبتی در بهیم صاحب فرشی بری



ما آنان بخت سحر و جادو زربان آورده چنانچه بخت سحر و جادو بخت سحر کرده  
سحر یکی راز شاهی بستر تاج داد همه ملک و پادشاه و پادشاه و پادشاه و پادشاه  
که نام آوران را کند کار ز آفتاب چون بکشد بخت کار کشد از دورگی این و نه از دورگی  
و در زیر دست یکی زلف و یکریگست نظیر این حال و صدق این بقال غایب و در وادان لشکر  
و تقابل و قشون جید و مر قمار به کمان لایق و دندان با کار کمان سر کار گلستان است که گویا تا بلی  
جوانا و معانی قصب این ربای محضر کنه وانی فارس صنادید و شهباز عرصة فطانت  
نقد و شش ران تبر شکر جادو و کاران دهن تبر خطای گلش عتدای علم و هنر و و اسکانی و قانی  
فنون تیغ کو شمشیرش راجه بر تیر و آوار سبب می نشی مولوی عبد الکریم او آینه اند  
باز و ادات بگفته اقصی لغایات بخت وانی و شمشیر واقعی از میان انگریزان و اخبار اردو و بلی  
کناشت و حالی بود نش از زامه و نارس است لقب احین مبت دهن بملاطه صدق و شمس  
بملایست که خبر از احتمال کذب میرست بر فقر و شش فصاحت قرین و هر گاه بلاغت آفرین از  
سطورش فوج معنی صف آرا و نارس تر نیست کاکل با و بر تیر اگر بفرس و تقدیر شاخ طوبی فکند  
بمقابله تیزی این بحر برغش نخواهد بر و ورق خورشید اگر خدک موج کوثر کاغذ دهن کرد و  
و دود براق و درفش نوامد رسد نسکه قصص و حکایات طبایع انسانی را قبول و شمس است  
و قانع و محاربات مجولست خصوصاً کوشا بر آواز کوس این بکار و هر سامه شاق صد  
طل این تازه کارزار بود لهند اطراف دار قلم و دهبت نیسا لارشم فوت حاجی حرمین بفرین  
مولوی محمد حسین که کلید فتح الباب بخت بر کونه مقصودش بکست و علی قاپی است  
بر تاد و بخت بهبود در است یاد برای عبرت ناظران از قلاب طبع بر کشید و متحصنان آثار طرار  
روز کار را بپایان بگردانید و تنگ انام با وی برای نام این چند سطر پریشان  
چنانچه لغظی و سنوی یاد کار کند بخت قطعه تاریخ شد این نامه که ز تالیف طبع  
پسندین طبع بخت سحر رقم کرد از بهر تاریخ تنگ که سال هزار و یکصد و شصت و پنج

خامنه  
شیرین لب سخن شیخ محمد عبدالرحمن طبرستان

ایست از ازی خامنه محبت نهادم آن صوفی قاسم تحریر عهد شاهنشاهیست که حکم حکمش شیخ آسان  
پس آن صوفی فرزند و گرس بود و طبع بیاض و عارضش امرش از جود کواکب بر ساحت فلک  
صف لکین آن آهست و صفوف آرائی افواج حروف در عرصه کاغذ بترقیمت کثرت  
که دین متینش نامحجله ادیانست و دودواج سکه کلمه هوش از زمین تا آسمان اما بعد این  
کما بیت عبرت افزای ناظران محتوی بر خباب صمیمه بهر وطنان بیان واقع تر لاجواب  
لفظه بتایخ پنجاب نصیف لطیف مقدمه بخش لیغان و زکار و ترسیف نظیف  
سر دفتر ضمیمان ذی اعتبار بنار عدم نظیره ناظم نظم و پذیر مجموعه فضائل جزیه حاد  
فنون جلیده جناب منیف منهاب شعر بر سر طور معانی کلیم بلخی منشی عبدالعزیز هم فیه  
در ظلمه که ترش را با شرو نسبت دادن کردن عدل بودن و خون بضاف ریختن است  
و شهرت انشای و لکسایش در بلای تیغ و تیغ برای دیر فلک انجمن جانا کوس سخن  
بنام نامیش نواخته اند و حکم این کرامی فن با هم سامیش برافراخته سبحان و اهل اگر زنده  
می بود زانوی او پیشش آبی نمود و آمر القیس چنین ارادت برستان فیض لکین  
می سود نقطه که از قلش چکد برای اعدا امده کار نیز تفنگ کند و دیگری که از خانه هوش کند  
شان سینه مخالفان با آهنگ با و با جمل این شاهستنی عن اصفیات در طبع محمد غازی  
بر و مالید و بزم رمضان المبارک ۱۲۹۵ هجری بر سعادت شده نظار کبان راجع تا شای  
خود گردانید عند کتب خامنه را فم اخرویت محمد عبدالرحمن بدو نقطه نامح فم این مهم  
کردم نیست قطعه چون درین وقت زقطه چند چشما دیده بکشت لا موز بهر تیغ  
خود با حسن گفت کردید بکشت لا موز این چشما چشما چشما چشما  
برای کین شش اوباب نرسد کتب افشاش لقب شد بر آن تیغ پنجاب  
بلان بی پادشاه پنجاب بر گیر که باشد این لقب تیغ نمایاب

این کتاب در کتابخانه مجلس شورای ملی موجود است

۱۰	۵۲	خود	خود	۱۰	۵۲	خود	خود
۱۱	۵۳	خود	خود	۱۱	۵۳	خود	خود
۲۰	۵۴	بیرفت	بیرفت	۲۰	۵۴	بیرفت	بیرفت
۱۳	۵۵	بشنگ	بشنگ	۱۳	۵۵	بشنگ	بشنگ
۱۴	۵۸	صوبید	صوبید	۱۴	۵۸	صوبید	صوبید
۱۵	۵۹	صوبید	صوبید	۱۵	۵۹	صوبید	صوبید
۲	۶۳	سال	سال	۲	۶۳	سال	سال
۱۰	۶۴	سال	سال	۱۰	۶۴	سال	سال
۱۲	۶۵	سال	سال	۱۲	۶۵	سال	سال
۱۳	۶۶	سال	سال	۱۳	۶۶	سال	سال
۱۴	۶۷	سال	سال	۱۴	۶۷	سال	سال
۱۵	۶۸	سال	سال	۱۵	۶۸	سال	سال
۱۶	۶۹	سال	سال	۱۶	۶۹	سال	سال
۱۷	۷۰	سال	سال	۱۷	۷۰	سال	سال
۱۸	۷۱	سال	سال	۱۸	۷۱	سال	سال
۱۹	۷۲	سال	سال	۱۹	۷۲	سال	سال
۲۰	۷۳	سال	سال	۲۰	۷۳	سال	سال
۲۱	۷۴	سال	سال	۲۱	۷۴	سال	سال
۲۲	۷۵	سال	سال	۲۲	۷۵	سال	سال
۲۳	۷۶	سال	سال	۲۳	۷۶	سال	سال
۲۴	۷۷	سال	سال	۲۴	۷۷	سال	سال
۲۵	۷۸	سال	سال	۲۵	۷۸	سال	سال
۲۶	۷۹	سال	سال	۲۶	۷۹	سال	سال
۲۷	۸۰	سال	سال	۲۷	۸۰	سال	سال
۲۸	۸۱	سال	سال	۲۸	۸۱	سال	سال
۲۹	۸۲	سال	سال	۲۹	۸۲	سال	سال
۳۰	۸۳	سال	سال	۳۰	۸۳	سال	سال
۳۱	۸۴	سال	سال	۳۱	۸۴	سال	سال
۳۲	۸۵	سال	سال	۳۲	۸۵	سال	سال
۳۳	۸۶	سال	سال	۳۳	۸۶	سال	سال
۳۴	۸۷	سال	سال	۳۴	۸۷	سال	سال
۳۵	۸۸	سال	سال	۳۵	۸۸	سال	سال
۳۶	۸۹	سال	سال	۳۶	۸۹	سال	سال
۳۷	۹۰	سال	سال	۳۷	۹۰	سال	سال
۳۸	۹۱	سال	سال	۳۸	۹۱	سال	سال
۳۹	۹۲	سال	سال	۳۹	۹۲	سال	سال
۴۰	۹۳	سال	سال	۴۰	۹۳	سال	سال
۴۱	۹۴	سال	سال	۴۱	۹۴	سال	سال
۴۲	۹۵	سال	سال	۴۲	۹۵	سال	سال
۴۳	۹۶	سال	سال	۴۳	۹۶	سال	سال
۴۴	۹۷	سال	سال	۴۴	۹۷	سال	سال
۴۵	۹۸	سال	سال	۴۵	۹۸	سال	سال
۴۶	۹۹	سال	سال	۴۶	۹۹	سال	سال
۴۷	۱۰۰	سال	سال	۴۷	۱۰۰	سال	سال
۴۸	۱۰۱	سال	سال	۴۸	۱۰۱	سال	سال
۴۹	۱۰۲	سال	سال	۴۹	۱۰۲	سال	سال
۵۰	۱۰۳	سال	سال	۵۰	۱۰۳	سال	سال
۵۱	۱۰۴	سال	سال	۵۱	۱۰۴	سال	سال
۵۲	۱۰۵	سال	سال	۵۲	۱۰۵	سال	سال
۵۳	۱۰۶	سال	سال	۵۳	۱۰۶	سال	سال
۵۴	۱۰۷	سال	سال	۵۴	۱۰۷	سال	سال
۵۵	۱۰۸	سال	سال	۵۵	۱۰۸	سال	سال
۵۶	۱۰۹	سال	سال	۵۶	۱۰۹	سال	سال
۵۷	۱۱۰	سال	سال	۵۷	۱۱۰	سال	سال









